



# آزادی

پیشخوان شماره ۳

در کلام حضرت آیت الله خامنه ای



**KHAMENEI.IR**  
دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فهرست

- ۷/ تبیین منظور از آزادی
- ۱۳/ مرزهای آزادی در اسلام و غرب
- ۱۹/ ریشه آزادی در اسلام و غرب
- ۲۷/ تأثیر قانون بر آزادی در اسلام و غرب
- ۳۱/ آزادی تفکر در اسلام
- ۳۷/ آزادی عقیده مذهبی در اسلام
- ۴۳/ آزادی و موضع اسلام نسبت به عقاید باطل
- ۴۹/ آزادی بیان در اسلام
- ۵۹/ حدود آزادی بیان در اسلام
- ۶۵/ آزادی در تعیین نظام و رهبران
- ۷۱/ آزادی و حق رأی در اسلام
- ۷۹/ آزادی اقتصادی در اسلام
- ۸۷/ حدود آزادی اقتصادی در اسلام
- ۹۳/ انفاق و آزادی اقتصادی در اسلام
- ۹۹/ آزادی اقتصادی و حکومت اسلامی
- ۱۰۵/ آزادی مطبوعات و نظام اسلامی
- ۱۱۳/ استقلال فکری و آزادی
- ۱۲۳/ منظومه‌سازی فکری درباره آزادی





«معرفتهاتان را بالا ببرید. عزیزان من! سقف معرفت خودتان را، سایتهای سیاسی و اوراق روزنامه‌ها و پرسه‌زدن در سایتهای گوناگون قرار ندهید؛ سقف معرفت شما اینها نیست... سطح معرفت دینی بالا برود؛ این یکی از کارهاست که حتماً لازم است. به نظر من آن کاری که مهم است انجام بگیرد، مطالعات اسلامی است.»

(بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی ۱۶/۰۵/۱۳۹۱)

## اشاره

فراتر رفتن از اخبار و هیاهوهای رسانه‌ای روزمره و داشتن برنامه و سیر مطالعات دینی و اجتماعی از جمله توصیه‌ها و تأکیدات همیشگی رهبر معظم انقلاب اسلامی در طول سالیان متمادی بوده است.

از جمله عرصه‌هایی که می‌تواند در مسیر مطالعات اسلامی افراد گوناگون به خصوص فعالین فرهنگی - اجتماعی و ... مورد توجه و استفاده قرار گیرد اندیشه‌های مقام معظم رهبری بوده و اصلی‌ترین مجرای ظهور و بُروز این افکار نیز بیانات معظم‌له می‌باشد. پایگاه اطلاع رسانی KHAMENEI.IR پیش از این در جهت نیل به این مهم و زمینه‌سازی مناسب جهت آشنایی مناسب اقشار گوناگون با ابعاد مختلف این اندیشه‌ها، محصول «پیشخوان» را ارائه داده بود. پیشخوان مبتنی بر فهرست بیانات پایه و اصلی رهبری در یک موضوع بود که هر یک از بیانات مربوط به موضوع نیز دارای نمایه‌ی موضوعی خاص خود بود که هم‌اکنون نیز آرشیو این موضوعات در صفحه‌ی پیشخوان این پایگاه قابل دسترسی است.

اینک در جهت تکمیل این حرکت مطالعاتی، جزوات موضوعی پیشخوان جهت دریافت و مطالعه‌ی مخاطبان آماده شده است. گفتنی است «جزوات پیشخوان» در قالب PDF آماده شده و شامل بیانات مختص به هر موضوع به صورت مجزا و مشخص می‌باشد.



## تبيين منظور از آزادي

تأمین آزادی برای افراد جامعه، یکی از وظایف

دولت اسلامی

هر مکتبی آزادی را به نحو خاصی معنا میکند

تکرار کلمه‌ی آزادی به معانی مختلف، بین مردم

آزادی روح انسان از ذائل، در انحصار مکاتب الهی

به ارمغان آوردن آزادی توسط اسلام، قرن‌ها قبل

از مکاتب اروپائی

تکرار مفهوم آزادی در معارف و تاریخ صدر اسلام

انجام بزرگترین جنایتها در دنیا به نام آزادی

### تأمین آزادی برای افراد جامعه، یکی از وظایف دولت اسلامی

دولت اسلامی موظف است که جامعه را با فرهنگ بالاتر و معلومات عمیق تر و آگاهی‌های همگانی مجهز کند و بدین وسیله جلو نفوذ فرهنگ بیگانه را بگیرد... وظیفه‌ی دیگر دولت در رابطه‌ی با وظائف معنوی در جامعه، وظیفه‌ی تأمین آزادی است برای افراد جامعه و زمینه‌های رهائی انسان از عیوب مخرب، مفسد و متوقف کننده و همه‌ی موانع حرکت و رشد و جهش انسانها؛ مبارزه‌ی با اینها - که همان مبارزه برای آزادی افراد جامعه است - این هم یکی از تلاشهای لازم و واجب برای دولت اسلامی است که یقیناً نمیشود جمهوری اسلامی و حکومت اسلامی باشد و این تلاش نباشد.

برای اینکه این بحث روشن بشود، ناچار باید درباره‌ی اصل مفهوم آزادی و نظر اسلام در باب آزادی و اینکه آزادی چه معنائی دارد، یک بحثی انجام بگیرد.

### هر مکتبی آزادی را به نحو خاصی معنا میکند

اولاً باید مفهوم آزادی را روشن کنیم. آزادی یعنی چه؟ چون تقریباً همه‌ی دولتهائی که در دنیا نامی و عنوانی و هیاهویی دارند و بلوکهای شرق و غرب، دم از آزادی میزنند. هم دموکراسی‌های غربی، مدعی آزادی‌اند؛ منتها آزادی در آنجا آزادی فردی است و یک معنای خاصی برای آزادی قائلند و همچنین کشورهای بلوک شرق و رژیمهای سوسیالیستی یا مدعی سوسیالیستی، آنها هم دم از آزادی و دموکراسی میزنند. همان طوری که ملاحظه میکنید، بیشتر کشورهای شرقی و وابسته‌ی به بلوک شرق، در نام و عنوان دولتشان کلمه‌ی

«دموکراتیک» را به کار می‌برند که همان به معنای آزادی و آزاد هست و می‌خواهند ادعا کنند که در این جا هم، در این کشورها هم یکی از هدفها آزادی است، که البته در آنجا مقصود آنها از آزادی، آزادی فردی نیست، بلکه آزادی در مقیاس جامعه است و حل شدن و هضم شدن آزادی فرد در آن چیزی که آنها آن را آزادی جامعه می‌شمرند. پس می‌بینید که در دنیا ادعای آزادی هست و هر دولتی، هر رژیمی، هر مکتبی و هر دستگاهی، آزادی را به یک نحو خاصی معنا میکنند و همه هم مدعی این هستند که آزادی را در جامعه‌ی خودشان تأمین کرده‌اند.

### تکرار کلمه‌ی آزادی به معانی مختلف، بین مردم

در داخل اجتماعات اسلامی و از جمله اجتماع خود ما هم عده‌ای هستند که دم از طرفداری از آزادی می‌زنند؛ چه افراد انقلابی و مؤمن که نام آزادی را به عنوان یک شیء مقدس بر زبان می‌آورند و طرفدار تأمین آزادی‌ها به شکل‌های مختلف هستند - بعضی آزادی سیاسی، بعضی آزادی اقتصادی و انواع آزادی‌های دیگر - چه کسانی که آزادی را و طرفداری از آزادی و مطالبه‌ی آزادی را یک وسیله‌ای قرار داده‌اند برای اینکه اغراض سیاسی خودشان را در زیر آن بپوشانند. پس در داخل جامعه هم در بین گروه‌های روشنفکر، آگاه، مردم معمولی ما، باز کلمه‌ی آزادی به معانی مختلف و با تعبیرات مختلف تکرار می‌شود؛ هر کسی از آزادی یک معنایی و یک مفهومی را در ذهن خود می‌آورد. باز اینجا حدود آزادی مشخص نیست. البته بعضی‌ها هم هستند از افرادی که طرفدار بی‌بندوباری‌های گوناگون هستند - بی‌بندوباری‌های جنسی، بی‌بندوباری‌های اخلاقی - که اینها هم باز با شعار آزادی و اینکه ما آزاد هستیم که هر کاری می‌خواهیم بکنیم و با مطرح کردن همان نوع آزادی‌ای که در غرب است - متأسفانه آن چیزی که اسم او را آزادی گذاشتند - باز اسم آزادی را می‌آورند که غالباً وقتی در جامعه‌ی ما گفته می‌شود آزادی، همان معنای آزادی غربی در ذهنها تداعی می‌کند، و شاید اگر معنای آزادی و تعریف درست آزادی را بنده توفیق پیدا کنم که درست بیان کنم، شاید بسیاری از این ادعاهای آزادی در دنیا زیر سؤال برود. یعنی ما ببینیم که نه، در کشورهای غربی، در همین دموکراسی‌ها، همین جاهائی که علی‌الظاهر روزنامه‌ها میتوانند هر حرفی را بنویسند یا تلویزیونها چیزهائی را بگویند - که نمایش و دکور آزادی وجود دارد - این در حقیقت یک بزک غلیظی است که بر چهره‌ی زشت نظامهای مستبد و دیکتاتور کشیده شده و در واقع آزادی آنجا هم وجود ندارد.

### آزادی روح انسان از رذائل، در انحصار مکاتب الهی

ببینیم آیا اساساً در معارف اسلامی و در متون اسلامی چیزی به نام آزادی هست یا نه. ممکن است بعضی اینجور تصور بکنند که اصلاً ادیان با آن چیزی که اسم آن حریت و آزادی است، هیچ موافقتی ندارند و آزادی اجتماعی، آزادی‌های فردی، آزاد بودن انسان، در اروپا اول بار به وجود آمد و حدود دویست سال قبل مثلاً در انقلاب کبیر فرانسه، مسئله‌ی آزاد بودن انسان و آزاد متولد شدن هر انسان اول بار مطرح شد و بگویند اینی که



شما می‌خواهید مسئله‌ی آزادی را به اسلام بچسبانید، این یک تلاش بیهوده است؛ اصلاً اسلام و بقیه‌ی ادیان با آزادی سر و کاری ندارند و این مفهوم اجتماعی و سیاسی که امروز در دنیا رائج هست، این یک مفهوم اروپائی است، یک مفهوم غربی است و ناشی از انقلاب کبیر فرانسه و انقلابهای غربی است، مکاتب غربی است؛ به اسلام چه ربطی دارد؟ ما ببینیم آیا اساساً هیچ مفهومی در اسلام به عنوان آزادی هست یا نه؟

در پاسخ به این سؤال باید عرض بکنم که بعکس، مفهوم آزاد بودن انسان، قرن‌ها پیش از آنکه در اروپا مطرح بشود، در اسلام مطرح شد و قرن‌ها پیش از آنکه متفکرین و روشنفکران و انقلابیون و رهبران اروپائی به فکر بیفتند که آزادی بشر را یکی از حقوق اساسی بشر بدانند، این در اسلام مطرح شده. حالا اگر آزادی را با آن معنای راقی و لطیف و بلند آن مطرح کنیم، که آزادی روح انسان از آلیشه‌ها، از هوی‌ها و هوسها، از ذرائع، از قیدوبندهای مادی است، اگر این را بگوئیم که این تا امروز هم هنوز در انحصار مکاتب الهی است و اصلاً مکاتب غربی و اروپائی آن را استشمام نکرده‌اند و آن آزادی‌ای که در فرانسه در انقلاب کبیر در قرن هیجدهم مطرح شد و همچنین بعد از او در دنیای غرب، این آزادی مطرح شد، او خیلی کوچکتر و محدودتر و کم‌ارزش‌تر از آن آزادی‌ای است که انبیای الهی و مکاتب الهی درباره‌ی او بحث کرده‌اند، اگر آزادی را به این معنا بگیریم، این، مخصوص مکاتب الهی است.

### 🏠 به ارمغان آوردن آزادی توسط اسلام، قرن‌ها قبل از مکاتب اروپائی

اما اگر آزادی را با همان معنا و مفهومی که امروز در مکاتب سیاسی مطرح میشود، آزادی‌های اجتماعی، آزادی‌های سیاسی، آزادی‌های اقتصادی، آزادی فکر و اندیشیدن و عقیده، اگر به همین معنا هم آزادی را بگیریم، البته با تفاسیر مختلفی که در زیر هر یک از این مطالب و عناوین هست، در همین هم اسلام قرن‌ها قبل از انقلابهای اروپائی و مکاتب اروپائی، این آزادی را به ارمغان آورده... «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ عِنْدَهُمْ مَكْتُوبًا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ أَصْرَهُمْ وَالْإِغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ». این آیه درباره‌ی پیغمبر است و یکی از آن توصیفهائی است که از شخصیت رسول گرامی اسلام در قرآن شده. چون در قرآن چند آیه است که درباره‌ی شخصیت پیغمبر و یاران پیغمبر توصیف شده، هر کدام از این آیات یک بُعدی از ابعاد عظیم آن شخصیت را بیان میکند، یکی از برجسته‌ترینها این آیه است. از جمله‌ی مطالبی که در این آیه آمده این است که: «و يضع عنهم اصرهم»؛ بندها را از پای آنها بر میدارد - انسانها - «والاغلال الّتی كانت علیهم»؛ آن غلهائی که به پای آنهاست و سنگینی میکند و مانع از تحرک انسان میشود، مانع از پرواز آدمی میشود، مانع از اوج گرفتن انسان و تکامل انسان میشود، اینها را از گردن و پای انسان باز میکند. «اصر» را من در لغت نگاه کردم، دیدم به معنای آن ریسمانهائی است که پایه‌ی خیمه را به وسیله‌ی او با میخها می‌کوبند به زمین، که تا آن ریسمانها به خیمه بسته است، این خیمه تکان نمیتواند بخورد؛ به پای انسانها آنقدر از این ریسمانها بسته‌اند، آنقدر او را چهارمیخه کرده‌اند در زندگی که انسان تکان نمیتواند بخورد در نظامهای طاغوتی. انواع و

اقسام تحمیلیها، انواع و اقسام تبعیضها، انواع و اقسام محدودیتها، انواع و اقسام تلقین‌ها و تزیقتهایی که امروز به صورت مدرن در دنیا مطرح است و انسانها را به صورت یک حیوان در می‌آورد. انسان در بسیاری از جوامع غربی به صورت یک حیوان، مثل یک گوسفند، مثل یک خوک، مثل یک گرگ زندگی میکند؛ اصلاً از رشحات انسانی در او اثری نیست. چی او را اینجور اسیر کرده؟ مگر این همان انسانی نیست که یک نفرش گاهی یک ملت را، یک کشور را، یک جامعه را آزاد میکند...

گاهی یک چنین انسان اوج میگیرد، اما همین انسان را شما در این مجامع غربی می‌بینید اسیر تمایلات پست مادی، اسیر ظلم‌ها، اسیر تبعیض‌ها، اسیر تلقین‌های پست‌کننده، اسیر خفتها، ذلتهاست؛ این چه چیزی است که انسانها را اینجور اسیر میکند؟ این همان «اصر» هاست؛ این همان غلها و زنجیرهاست. پیغمبرها وقتی وارد جامعه میشوند، اولین کارشان این است که غلها را، زنجیرها را از گردن این زندانی باز کنند. لذا شما می‌بینید که وقتی رسول گرامی اسلام می‌آید و دعوت خودش را میگوید و لاله‌الله را میگوید، یک غلام سیاه که در آن جامعه آنقدر محکوم هست به ذلت و نکبت و حقارت، در مقابل ارباب خودش که یک آقازاده‌ی بزرگ یا یک آقای متنفذ هست می‌ایستد، حرفش را میزند، سخن دلش را ابراز میکند و با او مقابله میکند، با او بحث میکند. این در زندگی همه‌ی پیغمبران بوده. چی این انسان را اینجور رها کرد؟ همین که غلها و زنجیرها را از پای او باز کردند؛ آزادی یعنی این. پس مفهوم آزادی در قرآن کریم، در روایات، در متون اسلامی آمده.

### تکرار مفهوم آزادی در معارف و تاریخ صدر اسلام

آزادی یعنی آزادی؛ بی‌بندوباری و وحشیگری و فساد و گمراهی و خودکامگی، هر کدام معانی خودشان را دارند؛ آزادی هم یعنی آزادی. اما نفس آزادی، خود این مفهوم متعالی و راقی‌ای که حداکثر دو بیست سال است توی مطبوعات و کتابها و اندیشه‌های غربی راه پیدا کرده، این در قرآن کریم هست و یقیناً در مکتب بسیاری از انبیای الهی هست. در وصیت امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) به فرزندش امام حسن مجتبی، با خود همین کلمه‌ی آزادی آمده که: «لاتکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً». بنده‌ی غیر خودت نباش که خدا تو را آزاد آفریده. ببینید! هر انسانی آزاد به دنیا آمده که در سندهای بسیار مهم انقلاب کبیر فرانسه امروز در دنیا حفظ میشود و دهن به دهن گفته میشود و از حرفهای منتسکیو و امثال او از نویسندگان و متفکران، ذکر میشود و نقل میشود که هر انسانی آزاد به دنیا می‌آید، این در هزار و چهارصد سال قبل به صورت یک سند مکتوب نوشته شده‌ی غیر قابل خدشه وجود دارد. «لاتکن عبد غیرک»؛ بنده‌ی غیر خودت نباش؛ غلام نباش، در حالی که خدا تو را آزاد آفریده.

قبل از اسلام حضرت موسی به فرعون میگوید که: «و تلك نعمة تمنها علی ان عبّدت بنی اسرائیل»؛ که این را هم قرآن نقل میکند. این منتهی است سر من میگذاری که بنی اسرائیل را برده‌ی خودت کرده‌ای، آزادی آنها را سلب کردی؟! باز اینجا مسئله‌ی بردگی و آزادی مطرح است. و در معارف صدر اسلام و در تاریخ صدر اسلام،

اینقدر این مفهوم با همین نام، با همین واژه و با همین خصوصیات تکرار شده که جای شک باقی نمی ماند.

### انجام بزرگترین جنایتها در دنیا به نام آزادی

فرهنگ آزادی، مفهوم آزادی در اسلام یکی از آن مفاهیم قطعی و حتمی است. اگر کسی تصور بکند یا به ذهنش خطور بکند که اسلام دینی است که آزادی های اجتماعی را سلب میکند، آزادی های فردی را سلب میکند و در فرهنگ اسلامی آزادی نیست، نه، این یک حرف بیخودی است. البته آزادی غیر از بی بندوباری است. آزادی غیر از گمراه کردن افراد و اغواگری است. آزادی غیر از خودرایی و خودکامگی است. آزادی غیر از این است که کسی هر کاری دلش خواست انجام بدهد ولو با چهار چوبهای پذیرفته شده جامعه یا حقوق جامعه یا حقوق افراد دیگر در تضاد باشد. یک مرزهایی دارد آزادی. آزادی غیر از این است که کسی به استناد آزادی هر سوء استفاده ای خواست بکند، کمالینکه در دنیا این کار شده؛ کمالینکه به نام آزادی بزرگترین بارها بر انسانها تحمیل شده؛ به نام آزادی بزرگترین جنایتها انجام گرفته؛ به نام آزادی نسلهای انسانی به فساد اخلاقی و شهوانی دچار شدند؛ به نام آزادی، آزادی حقیقی از ذهنهای انسانها در فرهنگ غربی و در مکاتب غربی گرفته شده؛ به نام آزادی چشمهای انسانها را بسته اند، عقلهای آنها را بسته اند و هر چه خواسته اند در ذهن آنها و در دل آنها نفوذ داده اند و رسوخ داده اند که این حقیقتی است که امروز ما در دنیا داریم مشاهده میکنیم؛ هم در بلوکهای غرب و نظامهای دموکراسی که طرفدار آزادی فردی اند، هم در نظامهای شرقی و دستگاههای سوسیالیستی که طرفدار آزادی های اجتماعی و هضم آزادی فردی در آزادی اجتماعی اند. به نامهای گوناگون، مکاتب گوناگون: اومانیسیم و غیره و غیره، هر کدام یک لطمه ای به این آزادی زده اند. بنابراین باید این مفهوم اسلامی که مفهوم بسیار راقی و عالی و افتخار آمیزی هست، درست معنا بشود... اگر ما در باب آزادی هم نظر اسلام را درست تبیین کنیم و تشریح کنیم، ما باقی دار نمیشویم در دنیا و پیش کشورهایی که دم از آزادی های دروغین و تقلبی و گمراه ساز میزنند. ما هستیم که زبانمان سر دنیا دراز است که چرا این آزادی ها به انسانها داده نمیشود و چرا به نام آزادی بر انسانها ظلم میشود و جفا میشود. لذا باید نظر اسلام در باب آزادی دانسته بشود.



## مرزهای آزادی در اسلام و غرب

- آزادی مطلق، نه منطقی است، نه ممکن
- بحث اساسی در باره حدود و مرزهای آزادی
- توجه اسلام به آزادی درونی و بیرونی
- مقدمه رهائی ملتها از قدرتهای ظالم
- نگاه اسلام به رهائی معنوی انسان

### آزادی مطلق، نه منطقی است، نه ممکن

اولاً باید بدانیم که آزادی به معنای رها بودن از هر قید و بند و ندیدن مانع بر سر راه خود و اینکه هر کسی هر کاری که مایل هست و دوست میدارد، آن را بتواند انجام بدهد، این در هیچ یک از مکتبها و فرهنگها و نظرات فلسفی و اجتماعی، به صورت یک ارزش ذکر نشده. آزادی بی بند و بار، آزادی مطلق را هیچ کس در دنیا طرفداری نکرده و ممکن هم نیست. در جامعه‌ی بشری اگر ما فرض کنیم که یک انسان در هر کاری که مایل است انجام بدهد آزاد باشد و هیچ مانعی بر سر راه او نباشد، نفس این آزادی طبیعی است که آزادی بسیاری از مردم دیگر را محدود خواهد کرد؛ راحتی آنها را، امنیت آنها را، آزادی آنها را سلب خواهد کرد. بنابراین آزادی انسانیت و جامعه‌ی انسانی به صورت مطلق اصلاً نه ممکن است و نه کسی طرفدار اوست؛ حتی آنارشیست‌هایی که در قرن نوزدهم و بیستم در اروپا پیدا شدند و شعار آزادی از تمام قوانین اجتماعی و قیود اجتماعی را سر دادند، آنها هم باز یک حدودی و یک قیودی را بهش معتقد بودند و در عمل رعایت میکردند. خلاصه، آزادی به معنای مطلق یعنی اینکه انسان هر کاری که مایل بود، هر چیزی که اراده کرد، برایش مباح باشد، یله باشد، رها باشد، این نه منطقی است، نه ممکن است و نه هیچ کس در دنیا از آن طرفداری کرده.

### بحث اساسی در باره حدود و مرزهای آزادی

بحثی که وجود دارد، بر سر حدود آزادی است. بالاخره این آزادی مطلق یک جا محدود باید بشود، این انسان اگر بخواهد زندگی مطلوب و راحتی داشته باشد، یک مقدار از آزادی‌ها را باید قبول کند و بپذیرد که از او بگیرند و

یک جامتوقف بشود. بحثی که بین متفکرین و فلاسفه‌ی اجتماعی و کسانی که در این باب حرف زده‌اند و نظری داده‌اند وجود دارد، در این «حد» است؛ مرز آزادی کجاست؟ یعنی انسانها تا چه حد و در چه محدوده‌ای و در چه چهار چوبی آزادند و به کجا که رسیدند، آزادی آنها باید محدود بشود و جلو آزادی آنها گرفته بشود؟ بحثی که در باب آزادی و مفهوم آزادی وجود دارد، در اینجا است.

در اینجا فلاسفه‌ی اجتماعی غرب، اول بار در فرهنگ رائج جهانی نظراتی ابراز کردند و کتابهایی نوشتند که کتابهایشان هم معروف است. اسم این نویسندگان و متفکرین هم معروف است و همان اصول غالباً در اعلامیه‌ی حقوق بشر هم که امروز یکی از سندهای جهانی به حساب می‌آید و مورد قبول خیلی‌هاست، ذکر شده. اینها یک نظراتی را در باب حدود آزادی و مرزهای آزادی ذکر کرده‌اند. مثلاً مرز آزادی، قانون است که اگر چنانچه کسی میخواهد آزاد باشد، باید در چهار چوب قانون آزاد باشد؛ یا مرز آزادی تا آنجائی است که به آزادی دیگران لطمه‌ای نزند. اینها حرفهای معروفی است که فلاسفه‌ی اجتماعی غرب گفته‌اند، نویسندگان مسلمان هم خیلی‌هاشان از آنها تقلید کرده‌اند و گرفته‌اند و بدون اینکه روی نظر اسلام یک تجزیه و تحلیلی بشود، یک مطالعه‌ای بشود، آیات قرآن دیده بشود، نظرات اسلامی مشاهده بشود، همان شعارها را سر داده‌اند. البته برخی از حرفها درست هم هست، لکن برخی از حرفها، حرفهای نادرستی است، حرفهای غیر قابل دفاعی است و غیر منطقی‌ای است.

ما به طور کلی آن تفاوتها و نکات اساسی‌ای که میان مفهوم آزادی یا حدود و مرزهای آزادی بین اسلام و غیر اسلام هست یا به تعبیر بهتر بین ادیان الهی و غیر آنهاست، آنها را خلاصه ذکر میکنیم؛ بعد میپردازیم به تفصیل در برخی از جزئیات مثل آزادی فکر، آزادی عقیده، آزادی بیان، آزادی فعالیتهای گوناگون اجتماعی، فعالیتهای سیاسی، فعالیتهای اقتصادی که حدود آزادی در این زمینه‌ها از نظر اسلام چقدر است.

### 🏠 توجه اسلام به آزادی درونی و بیرونی

به طور خلاصه در تفکر اسلامی، سه تفاوت اصلی و اساسی وجود دارد در بیان مرزهای آزادی و تعیین چهار چوب آزادی. در منطق مکاتب اجتماعی غرب، آزادی را محدود میکنند به مثلاً قانون یا به اینکه به آزادی دیگران لطمه‌ای وارد نیاید. اسلام در برخی از زمینه‌ها دایره را از این تنگتر میکند و در بعضی از زمینه‌ها دایره را گسترش میدهد و به اصطلاح طلبگی ما، بین نظر اسلام و نظر رائج در دنیای غرب در باب آزادی، عموم و خصوص من وجه است: در برخی از چیزها ما نظر غرب را بسیار محدود و تنگ میدانیم، در بعضی از چیزها آن را بیش از حد وسعت یافته و نزدیک به بی‌بندوباری. آن سه تفاوتی که وجود دارد، یکی این است که در اسلام علاوه بر موانع بیرونی‌ای که آزادی انسان را محدود میکنند مثل قدرتها، استعمارگران، ظالمها، قلدرها که آزادی افراد ضعیف و زیر دست خودشان را محدود میکنند، یک عده موانع درونی هم فرض شده که آنها هم آزادی انسان را محدود میکنند. یعنی طرفداران آزادی در غرب با آن عواملی مبارزه میکنند که از بیرون وجود انسان با آزادی او می‌جنگد و آزادی او را محدود میکند؛ مثلاً اختناقی که در برخی از جوامع هست؛ زور و سلطه‌ی قدرتهائی که نمیگذارند ملت‌ها نفس

بکشند؛ آن اربابی که برده‌ی خودش را مثلاً زیر شلاق میگیرد یا محدود میکند و همین طور بقیه‌ی عواملی که از وجود خود انسان بیرون هستند و مانع آزادی او هستند. غرب در مفهوم آزادی وقتی بحث میکند، به این موانع توجه میکند و علاج آنها را میخواهد ارائه بدهد. در اسلام غیر از اینکه به این موانع توجه میشود یک دسته موانع دیگر را هم در نظر میگیرد که اینها هم مانع آزادی انسانند و آنها موانع درونی‌اند. آنها چی‌اند؟ آنها عبارتند از برخی از خصوصیات بشری که او را به ضعف و به ذلت و به زیر دست ماندن و به انفعال میکشاند؛ اخلاقیات فاسد، هوی و هوسها، منیتها، بغضها، حب‌های بیجا و خلاصه، عوامل درونی وجود انسان؛ اینها هم از نظر اسلام انسان را محدود میکنند. یک انسان برای اینکه آزاد باشد، کافی نیست که زیر سلطه‌ی یک انسان دیگر یا یک حکومت جبار نباشد، بلکه برای آزادی یک انسان لازم است که زیر سلطه‌ی قوه‌ی غضبیه و شهویه‌ی خودش هم نباشد. آن انسانی که بر اثر ضعفها، بر اثر ترس، بر اثر طمع، بر اثر حرص، بر اثر شهوات نفسانی مجبور میشود تحمیلاتی را و محدودیتهائی را قبول کند، آن انسان هم در حقیقت آزاد نیست.

#### 🔖 مقدمه رهائی ملتها از قدرتهای ظالم

در همین نظامهای زیر ستم دنیا و آنجاهائی که انسانها در زندان دستگاه‌های جبار حاکم به سر میبرند شما نگاه کنید؛ ملتها نیرومندند، ملتها دارای قدرت فعاله هستند، در عین حال امروز شما در دنیا ملت‌های زیادی را می‌بینید که بر هر کدام از آنها یک دستگاه قدرت متشکل از چند انسان، آن هم انسان‌هایی که از خود این مردم قوی‌تر نیستند، دارند حکومت میکنند و مثل یک بچه‌ای که مهار شتری را به دست بگیرد و هر جا که میخواهد او را ببرد، شتر را این ملت را به هر جا که دلشان میخواهد میبرند و مصالح او را هم در نظر نمیگیرند. خلق‌های مسلمان و غیر مسلمان در دنیا وضعیتشان همین جور است. خب، چرا این ملت‌ها این وضع را تحمل میکنند؟ یکی از عوامل اسارت‌های ملت‌ها در یک چنین کشور‌هایی، همان اسارت درونی است. وقتی در درون خودشان دچار ترسند، دچار طمعند، به چند صباح بیشتر زندگی کردن در این دنیا اهمیت میدهند، به چند وعده بیشتر غذا خوردن یا چربتر و بهتر غذا خوردن اهمیت میدهند، به آسایش خودشان و تن آسانی خودشان اهمیت میدهند، وقتی از یک پلیس موظف از قبل آن قدرتها میترسند و از او حساب میبرند و جرئت اظهار وجود نمیکنند و جرئت نفس کشیدن نمیکنند، وقتی از مرگ میترسند، از بیکاری میترسند، از گرسنگی میترسند، از ناراحتی و سختی میترسند، یعنی وقتی اسیر این احساسات و ضعفهای درونی خود هستند، لازمه‌ی طبیعی‌اش این است که اسیر اسارت‌ها و زنجیرهای بیرون از وجود خودشان هم میشوند. شما به ملت خود ما نگاه کنید. آن روزی که این ملت در زیر اختناق رژیم ستمشاهی نفس نمیکشید، از کسی صدا در نمی‌آمد، انسانی جرئت نمیکرد که به وضع و به آن همه بدی و شرارت و ظلم اعتراض بکند، آن دستگاه جبار و ظالم با خیال راحت میراند، سواری میگرفت؛ چرا نگیرد؟ وقتی دلی با خدا آشنا نیست، با انسانها، با بندگان خدا رحمی ندارد، لطفی ندارد، محبتی ندارد. آن روزی که مردم ما حصار ترس را شکستند، حصار طمع را شکستند، کاسب از درآمد روزانه‌اش صرف نظر کرد، دانشجو از درس این ترمش صرف نظر کرد، کارگر از درآمد اندک و ناچیزش صرف نظر کرد، نظامی از آن امتیازاتی که

داشت صرف نظر کرد، حصار طمع دریده شد، حصار ترس دریده شد، از بین رفت، مردم از زنجیرهای درونی خودشان وقتی آزاد شدند، لازمه‌اش این شد که ریختند توی خیابانها، مشتها را گره کردند، آن وقت دستگاه جبار ستمشاهی دید در مقابل این مردمی که آزاد شده‌اند، از زنجیرهای روح خودشان و نفس خودشان رها شده‌اند، هیچ وسیله‌ای در مقابل اینها ندارد که اینها را سر جای خودشان بنشانند...

در سطح جهانی هم همین جور است؛ آن ملتی که خلاصه اسیر احساسات پست کننده و ذلیل کننده‌ی خودش نباشد، اسیر خصلتهای منفی خودش نباشد، اسیر هوی و هوس و شهوات خودش نباشد، اسیر ترس و طمع خودش نباشد، آن ملت اسیر قدرتهای بیرون از وجود خودش، قدرتهای جبار، قدرتهای ظالم و ستمگر هم نخواهد بود و این یک نسخه‌ای است که برای تمام ملتهای عالم علی السواء قابل اجراست و دواي درد همه‌ی ملتهاست؛ یعنی آزادی درونی، آزادی معنوی، آزادی از زنجیرهایی که بازدارنده‌ی انسان هستند از حرکت، از فعالیت، از اراده؛ اما این زنجیرها بیرون از وجود او نیستند، در درون خود او هستند؛ آزادی از اینها. این یکی از فرقه‌های اساسی میان نظر اسلام در باب آزادی و نظر مکاتب غربی است. مکاتب غربی به این نکته اهمیت نمیدهند، توجه نمیکنند.

### 🌸 نگاه اسلام به رهائی معنوی انسان

من دو، سه تا جمله از کلمات رهبران اسلام را اینجا برای شما عرض بکنم تا ببینید که اسلام به این آزادی که در حقیقت رهائی معنوی انسان است و آزادی از قیدها و زنجیرهای درونی بشر هست، چگونه نظر میکند و درباره‌ی او چی میگوید. یک جمله این است: «لا یسترقتک الطمع و قد جعلک الله حراً»؛ یعنی ای انسان، طمع و آزتورا اسیر نکند، برده نکند، در حالی که خدا تو را آزاد آفریده. آن آزادی‌ای که طمع او را سلب میکند و از بین میبرد، این چه جور آزادی است؟ طمع انسانی و آز و حرص انسانی، او را اسیر میکند. این ضد آزادی است، این در مقابل آزادی است. نمیشود انسان آزاد باشد، آزادیخواه باشد، خودش را آزاد بداند، اما اسیر بند طمع باشد. این خودش او را برده خواهد کرد.

یا این جمله‌ی دیگر؛ «من ترک الشهوات کان حراً»؛ آن کسی که شهوتهای خودش و هوسها و تمایلات نفسانی خودش را رها میکند، او آزاد و حراست. آن کسی که اسیر شهوات است، غرق در تمایلات نفسانی است، این چه آزادی‌ای دارد؟ این همان نقطه‌ای است که ملاحظه میکنید آزادی از بینش و دیدگاه اسلام را بکلی جدا میکند از آن آزادی‌ای که در بینش غرب هست. آنها میگویند اگر کسی اسیر تمایلات دل خودش هست و برده‌ی هوسها و شهوتهای خودش هست، این را آزاد بگذارید. این آزادی نیست، این اسارت است، این بردگی است. هیچ عاملی از بیرون نمیتواند یک انسان را آنجور برده کند که یک شهوت درونی، یک هوی و هوس درونی او را برده میکند، او را اسیر میکند. لذا شما امروز می‌بینید در دنیا استعمارگران برای اسیر کردن ملتها، برای مطیع کردن شخصیتها حتی مبارزین، از این راه استفاده میکنند و آنها را در دام شهوت می‌اندازند. یکی از کارهایی که امروز دستگاه‌های جاسوسی دنیا مشغولند در همه جای دنیا، همین است؛ شخصیتهایی را که از اینها حساب میبرند، از اینها میترسند، فکر میکنند ممکن است برایشان مزاحمتی ایجاد کنند، اینها را با تدابیر خاصی، با شیطنتهای



خاصی هل میدهند - بدون اینکه خود اینها بفهمند - در دام یک امر شهوانی؛ در دام زن، در دام پول، در دامهای گوناگون اینها را می‌اندازند؛ آن انسانی که آنجور آزاد بود، آنجور فریاد میکشید، آنجور اظهار وجود میکرد، ناگهان می‌بینید مثل یک برده و اسیر، مثل یک غلام میشود مطیع آنها. پس شهوات اسیر کننده‌ی انسان است.

یک روایت دیگر؛ «من زهد فی الدنیا اعتق نفسه وارضی ربه»؛ آن کسی که به جلوات دنیا و تمایلات دنیوی بی‌اعتنا باشد، او جان خودش را آزاد کرده، خدای خودش را خشنود کرده. یک روایت دیگر؛ «الحر حرّ علی جمیع احواله ان نابته نائبة صبر لها وان تداکت علیه المصائب لم تکسره»؛ انسان آزاد در همه حال آزاد است؛ اگر سختی‌ای به او رو بیاورد، تحمل میکند، صبر میکند؛ یعنی چه؟ یعنی زبون سختی‌ها نمیشود؛ زبون و اسیر و مقهور ترس و ناراحتی و مصیبت نمیشود. «وان تداکت علیه المصائب لم تکسره»؛ اگر مصیبت‌ها از همه طرف بر او هجوم بیاورند و او را زیر فشار قرار بدهند، او نمیشکند. این را میگویند آزاد. این آن آزادی در مفهوم اسلامی است.

این یک تفاوت بین مفهوم آزادی از نظر اسلام و مفهوم آزادی از نظر مکاتب غربی، که عبارت بود به طور خلاصه از اینکه: در اسلام آزادی فقط آزادی از قید و بندهای خارج از وجود انسان نیست، بلکه آزادی از قیدهای درونی انسان هم بزرگترین آزادی‌هاست و اگر کسی آن را داشته باشد و این را نداشته باشد، در حقیقت آزاد نیست.

## ریشه آزادی در اسلام و غرب

بیشتر بودن خطر موانع درونی آزادی انسان از

موانع بیرونی

ریشه آزادی در غرب

غلبه خواسته‌های کارتلها و باندها بر خواست

عموم مردم در غرب

رعایت نکردن اعلامیه حقوق بشر، توسط امضاء

کنندگان اولی آن

ریشه آزادی در فرهنگ اسلامی

انسان آزاد در فرهنگ اسلامی حق ندارد از غیر

خدا اطاعت کند

سوق دادن انسانها به عبودیت خدا، هدف جهاد

اسلامی

شرط مفید بودن بحث آزادی به معنای حقیقی

### بیشتر بودن خطر موانع درونی آزادی انسان از موانع بیرونی

عرض کردیم که در اصل مفهوم آزادی بین فرهنگ غربی و فرهنگ اسلامی یک اختلاف و تفاوت اساسی‌ای وجود دارد. تفاوت‌هایی هست، اما به سه تفاوت عمده در این بحث‌ها اشاره می‌کنیم.

یکی از آنها این بود که در فرهنگ غربی، آزادی دارای موانع بیرونی است؛ موانع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و امثال آنها. اما از نظر اسلام غیر از موانع بیرونی مثل همین محدودیت‌های سیاسی و اقتصادی و موانع آزادی؛ حکومتها، دولت‌ها، رژیم‌های جبار، نظام‌های اقتصادی ظالمانه، علاوه بر اینها، یک سلسله موانع درونی هم وجود دارد که آزادی بشر را محدود می‌کند، بشر را اسیر و زندانی و برده می‌سازد و موانع درونی از موانع بیرونی مهمتر، خطر آن بیشتر و رفعش مشکلتر است و تنها آن انسان‌هایی میتوانند موانع بیرونی آزادی را برطرف بکنند و محدود کنندگان آزادی را به زانو در بیاورند که قبلاً توانسته باشند موانع درونی را یا بعضی از آنها را از سر راه خودشان بردارند و در دل و جان خود آزاد بشوند... این واژه‌ی مقدس تقوا و نیز واژه‌ی مقدس دیگر تزکیه که این همه در اسلام بر روی آن تکیه شده است، در حقیقت همان فائق آمدن بر موانع درونی آزادی است. تقوا عبارت است از اینکه انسان هوشیارانه از خود محافظت کند و مانع شود از اینکه هوی‌ها و هوسها و جهالت‌ها و لغزش‌ها او را از راه صحیح الهی و انسانی دور کند و تزکیه عبارت است از اینکه انسان خود را از آلايشها و فسادها و گرفتاری‌های روحی و قلبی پاک کند، خود را پاکیزه از دنائتها و رذالتها و پستی‌ها بکند. اگر تقوا و تزکیه در کسی پیدا شد، او در حقیقت آزاد است و او میتواند بر قدرتهای بزرگ عالم هم پیروز بشود. و اگر در ملتی تقوا و تزکیه پیدا شد، ولو به طور نسبی، به همان اندازه میتواند بر قدرتهای تهدید کننده‌ی آزادی او غلبه کند.

این داستان معروف دیوجانس حکیم را شاید بسیاری از شما شنیدید که نقل میکنند اسکندر مقدونی که فاتح بخش عظیمی از دنیای زمان خودش بود با تبختر از راهی عبور میکرد، همه در مقابل او تعظیم میکردند و به خاک می‌افتادند و ستایش او را میکردند، دید یک مرد ژنده‌پوش فقیری در سر راه نشسته و به او اعتنائی نکرد. پرسید این کیست؟ رفتند نزدیک، دیدند مرد فقیر ژولیده‌ای است که هیچ اعتنائی به اسکندر نمیکند. گفت او را آوردند، پرسید چرا به من احترام نکردی؟ او در جواب گفت که من نباید به تو احترام کنم؛ زیرا تو غلامِ غلامان منی. اسکندر تعجب کرد. گفت تو مگر دیوانه‌ای، به کسی مثل من غلام می‌گویی، آن هم غلامِ غلامان تو! گفت: تعجب نکن ای اسکندر! زیرا که تو اسیر و برده‌ی شهوت و غضب خود هستی و شهوت و غضب در دست من اسیرند. این آن انسان آزاد است که اگر شهوت و غضب او، تمایلات نفسانی او در دست او اسیر بودند و او اسیر شهوت و غضب نبود، آن وقت او قوی‌تر است از هر آن کسی و هر آن تشکیلاتی که دارای قدرت مادی باشد، اما اسیر و برده‌ی تمایلات نفسی خود باشد.

### 🏠 ریشه آزادی در غرب

یک فرق اساسی دیگر عبارت است از ریشه‌ی آزادی. این بحث جزو بحث‌هایی است که جا دارد اگر صاحبان علاقه‌ی به مباحث فکری و اهل تأمل و تفکر در مسائل اسلامی دنبال آن کار و مطالعه‌ی فراوانی را انجام بدهند. منشاء آزادی و ریشه‌ی آزادی در فرهنگ غربی با منشاء و ریشه‌ی آزادی در بینش اسلام و در فرهنگ اسلامی بکلی متفاوت است. اینی که شما می‌بینید در تمدن کنونی غرب می‌گویند بشر باید آزاد باشد، این یک فلسفه‌ای دارد، یک ریشه و منشاء فکری دارد و اینی که اسلام می‌گوید بشر و انسان باید آزاد باشد، فلسفه‌ی دیگری دارد و ریشه و منشاء دیگری. ریشه‌ی آزادی در غرب عبارت است از خواست انسان، تمایلات انسان. وقتی می‌گوئیم خواست و تمایلات انسان، مقصود همه، تمایلات عقلانی و منطقی هم نیست؛ یعنی انسان یک سلسله خواستها دارد، تمایلات دارد، بعضی اش مهم است، بعضی اش حقیر است؛ بعضی اش منطقی است، بعضی اش پوچ و واهی است، بعضی اش مربوط به مسائل شهوانی است، بعضی مربوط به مسائل فکری و روحی و چیزهای دیگر است، اما هر چه هست، چون انسان دارای یک خواستی هست، یک تمنائی هست، یک میلی هست، باید بتواند این میل خود و تمنای خود و خواست خود را اعمال کند. این به طور کوتاه و خلاصه فلسفه‌ی آزادی در غرب است. لذا در تمدن غربی و فرهنگ غربی وقتی نگاه میکنید، صحبت از آزادی که میکنند، آزادی سیاسی را هم شامل میشود، یعنی فعالیت سیاسی و پارلمانی و حق انتخاب و حق قانونگذاری و حق کسب و کار و بقیه‌ی امور، فعالیت‌های فردی شهوانی را هم شامل میشود. اگر بگویند چرا فلان زن یا فلان مرد در ملاء عام، در خیابان با آن وضع ناهنجار و نادرست ظاهر میشود و یک حرکاتی میکند که وجدان مردم معمولی از آن شرم میکنند، می‌گویند آقا او دلش میخواهد، آزاد است، میخواهد بکند، بگذاریم بکند. فلسفه‌ی آزادی، خواستن است، خواستن دل، تمنای دل انسانی؛ این اساس آزادی در غرب است. اگر چه در غرب می‌گویند که آزادی با قانون محدود میشود، اما خود آن قانون هم محصول آرزوها و تمنیات و تمایلات

افراد است. قانون را کی در تمدن غربی و دموکراسی غربی معین میکنند؟ اکثریت مردم. اکثریت مردم بر اساس چه چیزی به این قانون یا به این فرد یا به این دستگاه رأی میدهند؟ چون دلشان میخواهد، چون فکر میکنند که این خوب است. دلیل خوبی او انطباق با ارزشهای انسانی لزوماً نیست. آرزوها و تمنییات اکثریت افراد جامعه، قانون را و نظام را به وجود می آورد و این قانون و نظام آزادی‌های عمومی را در چهارچوب خود محدود میکند. پس ریشه‌ی آزادی در تمدن غربی و فرهنگ غربی عبارت است از خواهشهای قلبی انسانها، از تمایلات و تمنییات انسانها. این منشاء آزادی است.

### 🌱 غلبه خواسته‌های کار تلها و باندها بر خواست عموم مردم در غرب

البته این نکته را نگفته نگذارم که این ظاهر قضیه است. همین هم در تمدن کنونی غربی به صورت واقعی و حقیقی نیست. اگر کسی در مسائل جهان غرب، امروز تأمل کند و مشکلات آنها را مطالعه بکند، خیلی روشن خواهد فهمید که رأی اکثریت را و میل اکثریت را هم یک دسته‌ی مخصوصی از مردم به وجود می آورند: باندهای اقتصادی، باندهای سیاسی، در بعضی از کشورها مثل مثلاً آمریکا، باندهای قوی صهیونیستی یا وابستگان به تشکیلات گوناگون سیاسی و اقتصادی مختلف. اگر ریشه‌ی آزادی غربی را بخواهید پیدا کنید، یعنی آنی که در قرن هجدهم در فرانسه پایه‌گذاری شد و در آمریکا و اروپا و بقیه‌ی مناطق تحت تأثیر فرهنگ غرب رواج پیدا کرد، ریشه‌ی این آزادی عبارت است از خواست طبقات ممتاز جامعه، سرمایه‌دارها، صاحبان شرکتها، صاحبان کارتل‌ها و تراسته‌های فعال اقتصاد بین‌المللی، شرکتهای چند ملیتی، آنهایی که وقتی لازم میدانند که یک فردی بر سر کار بیاید، رئیس جمهور بشود تا طرحها و نقشه‌های اقتصادی آنها را پیاده بکند، تمام امکاناتشان را صرف میکنند و رسانه‌های عمومی را استخدام میکنند که در اختیار خودشان هم غالباً هست و به کار می‌اندازند، برای اینکه افکار عمومی را به سمت فلان حزب یا فلان شخص معطوف کنند و رأی مردم را سرازیر کنند به سمت آن شخص مورد نظرشان. امروز در عرف سیاست دنیا این یک چیز روشن و شناخته شده‌ای است که در آمریکا اگر کسی با کمپانی‌های بزرگ و باندهای اقتصادی معروف و قوی در بیفتد، آینده‌ی سیاسی او به خطر خواهد افتاد، حزب او در انتخابات پیروز نمیشود، خود او سر کار نمی‌آید. اگر سر کار آمد، بر خلاف خواسته‌های آنها عمل کرد، او را از اریکه‌ی قدرت به زیر می‌آورند یا ترور میکنند یا یک بازی‌ای سرش در می‌آورند، کما اینکه در آن نظام و آن رژیم از این قبیل حوادث گاه گاه اتفاق افتاده و همه شاهدش بودند.

پس ریشه‌ی آزادی غربی اگر چه در ادعای آزادی مبتنی است به اراده‌ها و تمنییات و خواسته‌های افراد بشر - که خود او هم یک چیز غیر قابل قبول و غیر منطقی است که عرض خواهیم کرد - اما ریشه‌ی حقیقی او حتی خواست و تمنای افراد بشر و افراد جامعه هم نیست، بلکه ریشه‌ی طبیعی این آزادی که قانون را و نظام را به وجود می‌آورد، عبارت است از خواسته‌های کمپانی‌دارها و تراستها و کار تلها و شخصیت‌های اقتصادی و باندهای گوناگون سیاسی و اقتصادی. این ریشه‌ی آزادی است در غرب که بر اساس همین تصور و تفکر اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر به وجود آمد.

### رعایت نکردن اعلامیه حقوق بشر، توسط امضاء کنندگان اولی آن

شما اگر به آن اعلامیه ی جهانی حقوق بشر نگاه کنید، می بینید که آزادی های گوناگونی را در عقیده و فکر و رفتار و انواع و اقسام آزادی ها را برای افراد بشر در همه جای جهان پیش بینی کرده و من به شما عرض میکنم که در هیچ کشوری از کشورهای دنیا همان امضا کنندگان اولی اعلامیه ی حقوق بشر و کسانی که دم از آزادی هم میزنند، شما یک کشور را سراغ ندارید که آنچه را که در منشور جهانی حقوق بشر نوشته شده و امضا شده، پیاده کرده باشند؛ و نکردند. آن آزادی، آزادی است که در حدود زیادی قابل پیاده شدن هم هست، اگر چه که در آن حدود برای بشر نافع هم نیست، اما چون با منافعشان اصطکاک داشته، حتی همان را هم که خودشان قبول دارند، به نامش شعار میدهند، پیاده نکردند. این آزادی در فرهنگ غربی است. لذا شما می بینید آن کشورهای در نظر بینندگان و نویسندگان غربی آزادترند که در آنها رواج بر آوردن تمنیات جنسی از همه بیشتر باشد. وقتی می پرسند کدام کشور دنیا از همه آزادتر است، بعضی از کشورهای اسکاندیناوی و اروپای شمالی و شمال شرقی را که در آنها آزادی جنسی به صورت بی بند و بار رواج دارد، نام میبرند و آنها را به حساب آزادی میگذارند، میگویند اینها آزادترین کشورهای دنیایند! پس آزادی اساساً در مفهوم غربی اش همین است که تمنیات انسانی و خواستهها و شهوات و هوی و هوس و قوهی شهویه و غضبیهی او آزاد باشد و بتواند هر کاری میخواهد انجام بدهد، در چهار چوب آن قانونی که آن قانون هم باز برآمدهی از همین تمنیات و خواستههاست.

### ریشه آزادی در فرهنگ اسلامی

اما آزادی در مفهوم اسلامی و فرهنگ اسلامی اینجور نیست. ریشهی آزادی در فرهنگ اسلامی، جهان بینی توحیدی است. اصل توحید با اعماق معانی ظریف و دقیقی که دارد، آزاد بودن انسان را تضمین میکند؛ یعنی هر کسی که معتقد به وحدانیت خداست و توحید را قبول دارد، باید انسان را آزاد بگذارد. لذا شما می بینید در دعوت انبیا در سوره های مختلف قرآن، در سوره ی انبیا، در سوره ی اعراف، در چند سوره که از پیغمبران مختلف حرف میزند، مثلاً میگوید: «والی عاد اخاهم هودا قال یا قوم اعبدوا الله»؛ اول آنها را از خدا میترساند و دنبال سر او اطاعت از خدا و اطاعت از خودش را که نمایندهی خداست، به مردم پیشنهاد میکند و مطرح میکند. تمام پیغمبران اولین حرفشان عبارت بوده از اینکه از خدا اطاعت کنید و از طاغوت، از کسانی که غیر خدا هستند و میخواهند انسان را اسیر کنند و برده کنند، اجتناب کنید؛ «ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت»، در قرآن با همین لفظ و این مفهوم مکرر ذکر شده. بنابراین آزادی اسلامی متکی بر توحید است... روح توحید عبارت است از اینکه عبودیت غیر خدا باید نفی بشود. یعنی توحید در هر دینی و در دعوت هر پیغمبری معنایش این است که انسان باید از غیر خدا - چه آن غیر خدا یک شخص باشد، مثل فرعون، نمرودی؛ چه غیر خدا یک تشکیلات و یک نظام باشد، یک نظام غیر الهی؛ چه غیر خدا یک شیء باشد؛ چه غیر خدا هوی ها و هوسهای خود او باشد؛ چه غیر خدا عادتها و سنتهای رایج غیر الهی باشد - و از هر چه غیر خداست،

اطاعت و عبادت نکند و فقط از خدای متعال اطاعت کند. اطاعت از خدا به این معناست که احکام الهی را عمل کند؛ نظامی را که الهی است و متکی بر تفکر الهی است، قبول کند؛ رهبر و زمامداری را که ارزشهای الهی را دارد، رهبر و زمامدار بداند، از او اطاعت کند؛ پیامبری را که از سوی پروردگار می آید، واجب الاطاعه بداند؛ ولی امری را که خدا معین کرده، مورد قبول بداند و اطاعت کند و در همه‌ی حرکات و رفتار در این چهارچوب فقط زندگی کند و از غیر این چهارچوب هیچ اطاعتی نکند؛ فقط بنده‌ی خدا باشد. انسان در جهان بینی اسلام آن موجودی است که در او استعدادهای فراوانی نهفته است. این انسان میتواند در میدانهای علم و دانش و کشف رمزها و حقایق خلقت تابی نهایت پیش برود؛ در سیر مراتب معنوی و مراحل روحی میتواند تابی نهایت پیش برود؛ از فرشتگان میتواند بالاتر بزند؛ از لحاظ انواع و اقسام قدرتمندی‌ها میتواند به اوج قله‌ی قدرت برسد. اگر عبودیت خدا کرد، اطاعت خدا کرد، این راه‌ها در مقابل او باز خواهد شد. اگر اطاعت غیر خدا کرد، بالهای او بسته خواهد شد و از پرواز باز خواهد ماند در همه‌ی رشته‌ها؛ حتی علم و دانش هم با توحید در سر راه انسان قرار میگیرد و انسان با او آشنا میشود. شما ببینید مسلمان صدر اسلام که علی‌رغم جهالت حاکم بر آن روز دنیا و شرک حاکم بر آن روز دنیا به توحید گرایش پیدا کرد، آنچنان آزادی و فتوحی پیدا کرد که درهای علم و دانش به روی او باز شد و جلو افتاد و همه‌ی بشریت به دنبال او واردادی علم شدند که امروز دنیا و بشریت دانش خودش را مدیون اسلام است و مدیون توحید مسلمانانه‌ی است که اول بار قدم در وادی دانش گذاشتند. این آزادی اسلامی است. پس ریشه‌ی آزادی در اسلام عبارت است از شخصیت و ارزش ذاتی انسان که بنده‌ی هیچ کس غیر خدا نمیشود و در حقیقت ریشه‌ی آزادی انسان توحید و معرفت خدا و شناخت خداوند است.

### 🌱 انسان آزاد در فرهنگ اسلامی حق ندارد از غیر خدا اطاعت کند

ریشه‌ی آزادی در اسلام انواع و اقسام آزادی‌های تازه‌ای را برای انسان به بار می آورد. دیگر انسان آزاد در فرهنگ اسلامی نمیتواند و حق ندارد از غیر خدا اطاعت کند لذا شما می بینید انبیا همه و بخصوص اسلام بر روی عبودیت انحصاری پروردگار تکیه کرده. قرآن خطاب به اهل کتاب - یعنی یهود و نصاری - این پیشنهاد را در زمان پیغمبر مطرح میکند: «قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم»؛ ای اهل کتاب، ای یهود و نصاری، بیائید بر یک کلمه با هم توافق کنید و آن این است که: «ألا نعبد إلا الله»، به غیر خدا هیچ کسی دیگر را عبادت نکنید. این چیزی است که در ادیان یهود و مسیحیت بوده و در همه‌ی ادیان الهی بوده؛ اسلام هم که پرچمدار این توحید خالص است. بعد به این اکتفا نمیکند، با جمله‌ی دیگری عبودیت خدا را روشنتر میکند: «و لا نشکرک به شیئا»؛ هیچ چیزی را - نه فقط هیچ کسی را - شریک خداوند قرار ندهید. یعنی خواسته‌ها، هوی‌ها، هوسها، خودخواهی‌ها، خودرأیی‌ها، استبدادها، سنتها، و آداب و عادات غلط جاهلی، هیچ کدام از اینها را ما شریک خدا در عبودیت قرار ندهیم. باز مطلب را در صحنه‌ی زندگی روشنتر و عینی تر میکند: «و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله»؛ هیچ کدام از ما آن دیگری را پروردگار خودمان و ارباب خودمان و

سرور خودمان نگیریم، مگر خدا؛ یعنی فقط سرور همه‌ی ما خدا باشد و بس؛ هیچ انسانی هیچ سرور و بالاسر دیگری غیر از خدا نداشته باشد. این آن شعار اسلام است و منشور جهانی اسلام این است. آزادی‌ای که ما دعوت میکنیم بشریت را به آن، این است. اگر امروز هم بشر بتواند این آزادی را مورد توجه قرار بدهد و عمل بکند، اگر نظامهای فاسد نتوانند بر دوش بشر سنگینی بکنند، اگر انسانهای ظالم و خودکامه در سراسر عالم نتوانند انسانها را اسیر و برده‌ی خودشان بکنند، اگر کمپانی‌های اقتصادی بزرگ دنیا و شرکتهای چند ملیتی و کسانی که به خاطر پول و به خاطر سود میلیونها انسان را در سراسر دنیا حیران و سرگردان و زندانی خودشان کردند، اگر بشر بتواند سنگینی بار اینها را از دوش خودش بردارد، همان آزادی است که اسلام میخواهد. آزادی اسلامی یعنی آزادی از غیر خدا و اسلام که انسان را بنده‌ی خدا میداند، این رجحان را بر همه‌ی ادیان و مکاتب دیگر دارد.

### سوق دادن انسانها به عبودیت خدا، هدف جهاد اسلامی

در بعضی از ادیان انسان فرزند خداست، این فرزند خدا بودن یک تعارف است، فرزند خداست و اسیر هزاران انسان دیگر؛ این چه جور فرزند خدائی است؟ اسلام میگوید انسان بنده‌ی فقط خداست، یعنی بنده‌ی هیچ کس نباش؛ فرزند هر کی میخواهی باش، از کس دیگری اطاعت نکن. جهاد اسلامی اصلاً برای همین است و امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام) درباره‌ی جهاد اسلامی میفرماید: «لیخرج الناس من عبادة العباد الی عبادة الله و من طاعة العباد الی طاعة الله و من ولاية العباد الی ولاية الله»؛ اصلاً جهاد برای این است؛ جهاد برای کشور گشائی نیست، برای فتح سرزمین نیست، برای به دست آوردن غنائم جنگی نیست، جهاد برای این است که انسانها را از بردگی بندگان به عبودیت خدا سوق بدهند؛ از اطاعت و فرمانبری بندگان و نظامهای ساخته‌ی دست بندگان به اطاعت خدا بکشانند؛ از ولایت و حاکمیت و سرپرستی بندگان و انسانهای ضعیف که خودشان برده‌ی هوا و هوس و شهوت و غضب خودشان هستند، انسانها را خارج کنند و به ولایت الله و سرپرستی خدا ببرند. کدام افتخار برای انسان از این بالاتر است؟ این آن انسان آزاد ایده‌آل است که میتواند ادعا بکند که من آزادم. آن انسانی که ادعا میکند من آزادم، فقط آزادی‌اش در این است که توی خیابان مثل حیوانات جلوی چشم مردم میتواند جفتگیری بکند یا آزادی‌اش در این است که یک صندوقی را آنجا میگذارند و تمام امکانات فهم و شعور او را در دست میگیرند و او را هل میدهند که برود توی این صندوق به نام یک کسی، یک کارتی، یک ورقه‌ی رأیی بیندازد، آزادی او فقط همین است، اما هزاران اسارت دست و پای او را بسته، این آزاد نیست. این انسان چطور ادعا میکند من آزادم؟ اسارت شغل، اسارت نظامهای فاسد، اسارت هوی و هوس، اسارت‌های پلیسی، اسارت‌های گوناگون ناشی از فشار قدرتها، اسارت اقتصادی به دست تشکیلات‌های گوناگون اقتصادی دنیا، این ملت‌هایی که این همه اسارت دارند، چطور میتوانند بگویند ما آزادی‌یم؟ چطور میتوانند ادعا بکنند که آنی که دارند این آزادی است، این چه آزادی است؟ این همان چیزی است که اسلام قبول ندارد. آزادی اسلام، ریشه‌اش آزادی انسان از عبودیت هر آنچه غیر خداست. در حالی که



آزادی غربی ریشه‌اش عبارت بود از تمنیات و تمایلات و خواسته‌های پست انسانی یا همه جور خواست انسانی. این فرق دوم میان آزادی در فرهنگ اسلام و در فرهنگ غرب...

#### 🔗 شرط مفید بودن بحث آزادی به معنای حقیقی

اگر ما می‌خواهیم این بحث، بحث آزادی، به معنای حقیقی یک بحث مفید باشد، باید علم را با عمل همراه کنیم. یعنی آزادی را برای خودمان کسب کنیم. اولین قدم، آزادی از هوی و هوس نفسانی‌مان است و این همان تقواست و من توصیه می‌کنم به همه‌ی برادران و خواهران عزیز نمازگزار که سعی کنند خودشان را از قید هوسها و هوی‌ها و شهوات و صفات رذیله و خودخواهی‌ها و غرورها و بددلی‌ها و بدبینی‌ها نجات بدهند و خدای متعال به همه‌ی ما توفیق بدهد که بتوانیم خودمان را و من خودم را از این منجلابی که هوی‌ها و هوسهای نفسانی در دل ما و جان ما به وجود می‌آورد، خودمان را خلاص کنیم و نجات بدهیم.

## تأثیر قانون بر آزادی در اسلام و غرب

- ❏ محدود شدن آزادی انسان در اسلام به مسائل فردی واجتماعی
- ❏ حفظ آزادی شخصی در اسلام، یک تکلیف شخصی است
- ❏ وسعت دامنه آزادی اسلامی نسبت به آزادی غربی

## تأثیر قانون بر آزادی در اسلام و غرب\*

## ❏ محدود شدن آزادی انسان در اسلام به مسائل فردی و اجتماعی

تفاوت سوم بین آزادی در فرهنگ اسلامی و آزادی در فرهنگهای بشری و بخصوص در فرهنگ غرب این است که در اسلام قانون که محدود کننده آزادی انسان است، فقط در زمینه‌ی مسائل اجتماعی نیست، بلکه شامل مسائل فردی و شخصی و خصوصی انسان هم میشود. توضیح این مطلب را در چند جمله‌ی کوتاه عرض کنم. در فرهنگ غربی که قانون مرز آزادی را معین میکند، این قانون ناظر به مسائل اجتماعی است. بدین معنی که قانون میگوید آزادی هیچ انسانی نباید آزادی دیگران را تهدید کند و منافع آنها را به خطر بیندازد. در اسلام مرز فقط این نیست، یعنی قانونی که آزادی انسان را محدود میکند، به انسان میگوید که استفاده‌ی از آزادی علاوه‌ی بر اینکه باید آزادی دیگران را به خطر نیندازد و منافع جامعه را و دیگران را تهدید نکند، باید منافع خود او را هم، خود انسان و خود آن شخص را به خطر نیندازد. قوانین بشری برای انسان تا آنجائی که هیچ گونه کار او رابطه‌ای با جامعه نداشته باشد، تکلیفی معین نمیکند؛ توصیه چرا، اما تکلیف و الزام نه. اسلام و ادیان الهی علاوه بر اینکه به فکر حفظ حقوق و آزادی‌های دیگران هستند و میگویند یک انسان نباید به بهانه‌ی آزاد بودن، حقوق دیگران را تهدید کند و به خطر بیندازد، همچنین میگویند که یک انسان به بهانه‌ی آزاد بودن و اختیار داشتن، حق ندارد و نمیتواند منافع شخص خودش را هم به خطر بیندازد. خود او هم نباید از قبل آزادی او ضرر ببیند. لذا ضرر زدن به خود در اسلام ممنوع است، خودکشی ممنوع است. بر اساس فکر اسلامی هیچ کس نمیتواند بگوید که من آزادم، پس اموال خودم را از بین میبرم، جان خودم را نابود میکنم یا به سلامتی خودم ضرر میزنم. او همان طور که موظف است که با حرکات خود و اعمال خود و رفتار خود

و گفتار خود، حقوق دیگران و آزادی آنها را محدود نکنند و به خطر نیندازد، موظف است آزادی خود و حدود خود و حقوق خود را هم به خطر نیندازد. این یک مرز اساسی و اصلی بین آزادی از دیدگاه اسلام و آزادی از دیدگاه‌های دیگر و در فرهنگ‌های بشری است. لذا در اسلام انضام هم جایز نیست، یعنی زیر بار زور رفتن هم ولو به خود یک شخص مربوط بشود، حرام است. در اسلام عمل نکردن به واجبات و نپیمودن راه تکامل هم حرام است. در اسلام را کد گذاشتن استعداد‌های خود حتی در آنجائی که فقط به شخص خود او مربوط میشود و به اجتماع ربط پیدا نمیکنند، ممنوع و حرام است. خودکشی، خودزنی و خودآزارسانی هم ممنوع و حرام است. بنابراین یک انسان نمیتواند بگوید من اختیار خودم را دارم و به اختیار خودم میخواهم آزادی خودم را سلب کنم یا خودم را در اختیار دیگران قرار بدهم یا فلان تحمیل را و زور را تحمل کنم یا روح خودم و دل خودم را تربیت و تکامل نبخشم.

### حفظ آزادی شخصی در اسلام، یک تکلیف شخصی است

البته یک نکته‌ی بسیار مهم و قابل توجه این است که این ممنوعیت آزادی او در رابطه‌ی با حقوق خود او و ضرر وارد کردن به خود او، خود این حفظ آزادی، باز یک تکلیف شخصی است. یعنی هیچ دولتی و حکومتی و قانونی حق ندارد کسی را بر اینکه او حفظ حقوق خودش را بکند، اگر به جامعه مربوط نیست، مجبور کند یا او را تعقیب کند و یا محاکمه کند. لذا اسلام در آن مواردی که آسیب‌رسانی کسی فقط به خود او است، تجسس را و تفحص و پیگیری را و افشاگری را ممنوع میکند. بعضی از کارهای خلاف و حرام در شرع مقدس اسلام وجود دارد که ضرر آنها به اجتماع فقط در آن صورتی است که در جامعه این کار افشا بشود؛ اگر افشا نشود، کار مضری است، اما فقط به خود آن گناه کننده و مرتکب این عمل ضرر خواهد رساند، نه به دیگران. در یک چنین مواردی اسلام دستور نمیدهد که تفحص کنید، تجسس کنید، ببینید آیا این آدم در خانه‌ی خود، در خلوت خود کار حرامی، خلافی انجام میدهد یا نه؟ مردم وظیفه ندارند که کار خلاف دیگران را تحقیق و تفحص کنند، مادامی که آن کار خلاف به خود آن شخص بر می‌گردد. اما به خود او این تکلیف الهی هست، یعنی خدا او را مجازات خواهد کرد. حفظ خود و حفظ حقوق خود یک واجب است. قرآن به انسانها میفرماید یا به مؤمنین: «قوا انفسکم و اهلیکم نارا»؛ جان خودتان را، وجود خودتان را و همین طور اهل خود را، یعنی آن کسانی که تحت تأثیر شما هستند، حفظ کنید؛ نگذارید در آتش غضب الهی بسوزند؛ نگذارید به مجازات الهی مبتلا بشوند. «یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم»؛ بر عهده‌ی شما، حفظ نفوس خود شماست. آنجا که به جامعه ارتباط پیدا میکند، قانون، دولت، دستگاه اجرائی، دستگاه قضائی، باید مواظب باشد و مرتکب راطبق قانون ممنوع کند یا مجازات کند. اما آنجائی که استفاده‌ی از امکانات به ضرر خود انسان فقط تمام میشود، قانون تکلیفی ندارد، اما انسان مسلمان از نظر اسلام آزادی وارد آوردن این ضربه بر خود را هم ندارد؛ نابود کردن حقوق خود را هم مجاز نیست که انجام بدهد. این یک فرق اساسی است بین آزادی از نظر اسلام و آزادی در مفهوم و فرهنگ غربی.

### وسعت دامنه آزادی اسلامی نسبت به آزادی غربی

با این سه تفاوتی که عرض شد، ما به طور اجمال و به صورت جمع‌بندی می‌توانیم بگوئیم آزادی با همین مفهوم درخشانی که امروز دنیا از او یاد میکند، یعنی آزادی از قید عبودیتها و رقیتها و اسارتها و سلطه‌ها و ارزش دادن به اراده‌ی انسان، با همین مفهوم، در اسلام هست. اینی که بعضی تصور کردند که آزادی با این مفهوم، دو سه قرن است که در دنیا پیدا شده، این اشتباه است. در آیات و در روایات، آزادی درست با همین مفهوم - مفهوم کلی - در اسلام سابقه دارد؛ بلکه در ادیان دیگر هم، منتها مفهوم آزادی صدر صد منطبق با آزادی اسلامی نیست؛ آزادی اسلامی یک دامنه‌ی وسیعتری دارد؛ در یک جهاتی دقیقتر و حساستر است و لذا تفاوت‌های آزادی از نظر اسلام با آزادی از نظر فرهنگ غربی امروز رایج را عرض کردیم و حالا باید وارد بشویم در انواع و اقسام آزادی‌ها: آزادی فردی، مسئله‌ی برده‌داری، آزادی تفکر و اندیشیدن، آزادی عقیده، آزادی فعالیت‌های سیاسی، آزادی ابراز عقیده و بیان و قلم و آزادی‌های گوناگون دیگر.

## آزادی تفکر در اسلام

آزادی فکر و عقیده، یکی از مباحث مهم در اسلام و

فرهنگ کنونی جهان

اندیشیدن در اسلام نه فقط آزاد بلکه واجب است

ممنوع نبودن عقیده غیر اسلامی بدون معارضه با

نظام اسلامی

آزادی گرایشها و اندیشه‌های سیاسی در جامعه

اسلامی

### آزادی فکر و عقیده، یکی از مباحث مهم در اسلام و فرهنگ کنونی جهان

بعد از تبیین مفهوم آزادی از دیدگاه اسلام و ریشه‌های آزادی و عناوینی که در باب آزادی‌ها بر روی آن تکیه میشود - چه در معارف اسلامی و چه در معارف کنونی جهان - الان یکی پس از دیگری اینها را مطرح میکنیم و اولی که امروز درباره‌ی آن بحث کوتاهی خواهیم کرد، بحث در باب آزادی فکر و عقیده است که یکی از مباحث مهم هم در اسلام است و هم در فرهنگ کنونی جهان. و کوشش میکنم امروز به طور کوتاه چهار چوبی از این بحث را ارائه بکنم.

اولاً آزادی عقیده، آزادی فکر و آزادی مذهب امروز یک شعار پذیرفته شده‌ی جهانی است. یعنی در دنیا حتی حکومتها و کشورهایی که به آزادی اعتقادی هم ندارند و انواع آزادی‌ها را، بخصوص آزادی فکر را در جامعه‌ی خودشان بشدت محدود کرده‌اند، دم از آزادی فکر و آزادی عقیده و آزادی مذهب میزنند و شعارش را میدهند؛ گاهی هم تظاهراتی که نشانه‌ی این است که در این کشور مثلاً مذهب یا عقیده آزاد است، انجام میدهند. مثلاً در کشورهایی که شدیداً روی عقیده‌ی اسلامی و دین اسلام حساسیت دارند، بعضی از ظاهر کاری‌ها انجام میشود تا در دنیا منعکس بشود که در این کشور آزادی فکر و عقیده تأمین شده است. نظر اسلام به طور کلی باید تبیین بشود. البته در آنچه که دنیا شعار آن را میدهد حرف زیاد است؛ اینکه آیا واقعاً در دنیا آزادی فکر که ادعا میشود، هست یا نیست، این در خور بحث و تفصیل است؛ اما اجمالاً نظر اسلام را در سه محور عرض میکنم.

### اندیشیدن در اسلام نه فقط آزاد بلکه واجب است

محور اول این است که اصل فکر کردن و اندیشیدن در اسلام نه فقط آزاد است، بلکه لازم و واجب هم هست و شاید در بین کتابهای آسمانی و نوشته‌های مذهبی هیچ کتابی را نشود پیدا کرد که به قدر قرآن انسانها را به تفکر و تعقل و مطالعه‌ی در پدیده‌های حیات و امور مادی و معنوی و انسانی و تدبیر در تاریخ و امثال اینها دعوت کرده باشد. این در هیچ کتاب دیگری شاید یا حتماً نیست. حتی تفکر در باب اصول مذهبی واجب است و پیدا کردن یک استدلال بر توحید یا نبوت یا بقیه‌ی اصول برای هر کسی لازم است. حتی بالاتر از این، اگر کسی در تفکرات مذهبی خود دچار وسوسه و تردید و شک و شبهه بشود، این هم از نظر اسلام چیز ناشایسته‌ای نیست. البته در شک نباید بماند و موظف است که با تلاش و تفکر و ادامه‌ی جستجو و بررسی به یک نقطه‌ی یقین‌آور و قابل اعتمادی خود را برساند. اما اصل اینکه در یک امری، در یک اصلی از اصول دینی در ذهن کسی شک به وجود بیاید، این چیزی نیست که در دین مقدس اسلام مرز ایمان به حساب آمده باشد و ممنوع باشد؛ اختیاری هم نیست، قابل منع هم نیست. لذا در روایات متعددی می‌بینیم که کسانی مراجعه می‌کنند به پیغمبر یا ائمه (علیهم‌السلام) و از آنها گله‌مندانه می‌پرسند که ما در باره‌ی برخی از اصول دینی شک کرده‌ایم. شک در باب توحید، شک در باب وجود خدا، شبهه در این امور و خود آنها تصور می‌کنند که این شبهه، این وسوسه‌ی ذهنی موجب شده است که از دین خارج بشوند؛ به آنها گفته میشود نه، این موجب خروج از دین نیست. البته باید این گونه افراد راهنمایی بشوند؛ خود آنها هم باید دنباله‌ی مطالعه و تحقیق را رها نکنند. کسی آمد خدمت پیغمبر اکرم عرض کرد: «یا رسول الله هلکت»؛ ای رسول خدا هلاک شدم، بیچاره شدم. حضرت فهمیدند که او در مطالعات اسلامی خود به یک بن‌بست رسیده است؛ آن بن‌بست را برایش بیان کردند. گفت درست است، همین است. فرمودند: «هذا محض الایمان»؛ این عین ایمان است؛ این ایمان ناب است که تو در مسائل فکر کنی و دچار شبهه و تردید بشوی و آن شبهه و تردید را به کسانی رجوع کنی. پس اصل تفکر و اندیشیدن ولو در اصول مذهبی و پایه‌های حتمی و تثبیت شده‌ی دینی ممنوع نیست، بلکه لازم است و پیدا شدن شبهه و شک هم ایرادی ندارد. در حدیث معروف رفع که: «رفع عن امتی تسعة»؛ نه چیز از امت من برداشته است، یعنی مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد؛ یکی از آنها: «و الوسوسة فی التّفکر فی الخلق»؛ یعنی حالت وسوسه در اندیشه‌ی انسانی نسبت به جهان و آفرینش که اگر کسی یک چنین وسوسه‌ای در ذهنش پیدا شد، این ممنوع نیست، این مذموم نیست، موجب گناه نیست و موجب مؤاخذه‌ی از او نخواهد بود. این محور اول.

### ممنوع نبودن عقیده غیر اسلامی بدون معارضه با نظام اسلامی

محور دوم این است که عقیده‌ی مذهبی هم تا آنجائی که در صدد مبارزه‌ی با عقیده‌ی اسلامی



نباشد، دارا بودن آن عقیده ممنوع نیست؛ یعنی مجازات ندارد. البته «ممنوع نیست» یا «آزاد است»، بعد در بحث‌های بعدی باید درست شکافته بشود تا حدود این مسئله آشکار بشود. به طور اجمال اگر کسی در جامعه‌ی اسلامی عقیده‌ی غیر اسلامی داشت، اما عقیده‌ای که او را امر به مخالفت و معارضه‌ی با نظام اسلامی نمیکنند، دارا بودن آن عقیده اشکالی ندارد. لذا در جامعه‌ی اسلامی یهودیان، مسیحیان، زردشتیان، صابئیان و دیگر مذاهب که مسلمان نیستند، زندگی میکنند، از حقوق خودشان استفاده میکنند و طبق اصل بیست و سوم قانون اساسی اینها آزاد در عقیده‌ی خودشان هستند و عقیده در جامعه‌ی اسلامی و بنا بر اسلام ممنوع نیست. در ذیل این آیه‌ی شریفه‌ی «لا اکراه فی الدین»، اینجور نوشتند که عده‌ای از جوانان یثرب قبل از آمدن پیغمبر به مدینه که هنوز مردم مدینه مسلمان نشده بودند و مدینه یثرب نامیده میشد، عده‌ای از این جوانها با یهود که در اطراف مدینه سکنا داشتند، معاشرت پیدا کردند و چون یهودی‌ها با فرهنگتر از کفار و مشرکین بودند، این جوانها به مقتضای جوانی به آن یهودی‌ها گرایش پیدا کردند. بعضی از آنها یهودی شدند، بعضی هم که به دین یهود در نیامدند، اما قلباً نسبت به آنها اعتقاد و گرایش پیدا کردند. بعد که رسول خدا به مدینه آمدند و مدینه، مدینه‌ی اسلام شد و مردم مسلمان شدند و چند سالی هم با یهود پیغمبر مامشات کرد، بعد به خاطر اینکه قبیله‌ی بنی‌النظیر علیه پیغمبر و اسلام توطئه می‌کردند، خدای متعال دستور داد که بنی‌النظیر را از اطراف مدینه دور کنند و آنها را وادار به جلای این منطقه کنند. پیغمبر آنطوری که در سوره‌ی حشر هم آمده، اینها را از اطراف مدینه اخراج کرد و یهودیان بنی‌النظیر رفتند. وقتی که یهودی‌ها میرفتند، عده‌ای از این جوانها که خانواده‌هایشان هم مسلمان شده بودند و خود این جوانها هنوز به اسلام نگروده بودند، اظهار علاقه کردند که با یهودی‌ها آنها هم جلای وطن کنند. خانواده‌هایشان مانع میشدند، به آنها میگفتند باید بمانید و باید مسلمان هم بشوید. اینجا آیه‌ی شریفه وارد شد که: «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی». اکراه و اجبار در ایمان مذهبی وجود ندارد؛ چون امروز روزی نیست که حقیقت بر مردم پنهان مانده باشد و راه اسلام و راه هدایت از راه کفر آشکار شده. این جوانها را حق ندارید شما اجبار کنید که باید مسلمان بشوید؛ بلکه میتوانند بمانند و مسلمان هم نباشند. این آیه‌ی شریفه‌ی «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی» هست و این هم حدیثی است که در ذیل آن آیه وارد شده. البته این نکته هم گفتنی است که «این عقیده آزاد هست» بدین معناست که آیا اسلام موافق و راضی است به اینکه کسانی به غیر عقیده‌ی حق باشند؟ قهری است که نه. «آزاد است» یعنی مؤاخذه‌ای دنبال این کار نیست؛ مجازاتی نمیکنند؛ کسی را که در جامعه‌ی اسلامی عقیده‌ی غیر اسلامی را داشته باشد، مادام که آن عقیده در صدد معارضه و مبارزه‌ی با نظام اسلامی و عقیده‌ی اسلامی نباشد.

### آزادی گرایشها و اندیشه‌های سیاسی در جامعه اسلامی

محور سوم فکر سیاسی است که گرایشهای سیاسی و اندیشه‌های سیاسی در جامعه‌ی اسلامی آزاد است. هیچ کس را به جرم داشتن یک فکر سیاسی یا یک فکر علمی نمیتوان مورد تعقیب قرار داد و اسلام اجازه‌ی این کار را نمیدهد. آنطوری که در قرون وسطی در اروپا رایج بود و دانشمندانی را به خاطر اعتقاد به کشفیات جدید و اکتشافات علمی روز به روز زیر فشار قرار میدادند، عده‌ای را میکشستند، بعضی را به خاطر عقاید سیاسی از بین میبردند، هیچ کدام از اینها در اسلام نیست و اجازه‌ی این سختگیری‌ها هم به مسلمانها داده نمیشود. علاوه‌ی بر همه‌ی اینها، تفتیش عقاید در اسلام نیست. اینکه کسی را زیر فشار قرار بدهند، که تو عقیده‌ات راجع به فلان کس، فلان جریان سیاسی، فلان عقیده‌ی مذهبی چیست؟ این یک فکر غلط است. یعنی همان چیزی که در اروپا بود، سالهای متمادی بلکه قرنهای متمادی و اروپا آن روزی که علیه تفتیش عقاید در نهضت علمی اروپا - که اصطلاحاً رنسانس به آن میگویند - شورید، خیال کرد چیز جدیدی را در دنیا آورده. در حالی که در دنیای اسلام از این مسائل خبری نبود. در دنیای اسلام همیشه افرادی بودند با عقایدی بر ضد یا خلاف عقاید دستگاه‌های مسلمان حاکم، کسی متعرض آنها نمیشده. یهود و نصاری بودند، ادیان دیگر بودند. البته برهه‌هایی را هم ما در تاریخ، چه تاریخ خلفای بنی عباس و بنی امیه و چه تاریخ سلاطین سلجوقی و غزنوی در کشور خودمان داشتیم که با عقاید گوناگون مبارزه میشده و نسبت به آنها فشار وارد می‌آمده؛ لکن این از اسلام نیست. اسلام سلطان محمود غزنوی مثلاً مثل اسلام بسیاری از رهبران و زمامداران مسلمان امروز است که به پای اسلام نمیشود گذاشت آنها را. اسلام اجازه‌ی سختگیری در عقاید سیاسی را نمیدهد، تفتیش عقاید ممنوع است، مؤاخذه‌ی کسی به خاطر عقیده و زیر فشار قرار دادن او ممنوع است، کما اینکه در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم به این همه تصریح شده.

خلاصه‌ی صحبت ما این شد که آزادی تفکر در اسلام تأمین شده است، آزادی عقاید مذهبی تضمین شده است، آزادی عقاید سیاسی و علمی و غیره هم تضمین شده است؛ اما ضدیت و معارضه‌ی با نظام اسلامی و سعی در به انحراف کشاندن مردم در جامعه‌ی اسلامی این البته قابل قبول نیست و اجازه‌ی این کار داده نمیشود.



یادداشت

Lined writing area for notes.



## آزادی عقیده مذهبی در اسلام

تفسیر نادرست نظر اسلام درباره آزادی عقیده

توسط بعضی متفکرین

اسلام، دارنده عقیده باطل را از حق حیات و حقوق

اجتماعی محروم نمیکند

حساسیت اسلام بر آثار عملی عقیده باطل

اسلام ریشه‌های عقاید فاسد را از بین میبرد

تبلیغ، وسیله‌ای برای رفع ابهام و کج فکری افراد

### تفسیر نادرست نظر اسلام درباره آزادی عقیده توسط بعضی متفکرین

سه محور در باب این نوع از آزادی آزادی فکر و عقیده در اسلام ارائه شد: یکی، محور آزادی تفکر و تعقل در اسلام که درباره‌ی آن بحثی انجام گرفت. دوم، محور آزادی عقیده‌ی مذهبی و سوم، آزادی تفکرات و عقائد و سلائق سیاسی.

درباره‌ی محور دوم یعنی آزادی عقائد مذهبی لازم است قدری بحث را توسعه بدهیم و این مسئله را که امروز در دنیا هم مطرح است، از دیدگاه اسلام تا حدودی که ظرفیت این مجمع اجازه میدهد، باز کنیم. مسئله‌ی آزادی عقیده در اسلام یک مسئله‌ی مهم و اساسی است که نظر متفکران اسلامی هم به صورت جمعبندی شده در این زمینه و مبسوط ارائه نشده است و بعضی از متفکرین و نویسندگان و محققین در آن باره بحث کرده‌اند، لکن به اعتقاد بنده این بحث باز هم محتاج بررسی و دقت نظر بیشتری است. بعضی تحت تأثیر موج آزادی عقیده در غرب و اینکه اینجور رایج شده است که هر عقیده‌ای محترم است و به هیچ عقیده‌ای نباید تعرض کرد قرار گرفتند و نظر اسلام را به سمت آزادی عقیده با همان معنای غربی سوق دادند. بعضی دیگر در طرف مقابل با توجه به بعضی از آیات کریمه‌ی قرآن و روایات مسئله را بسیار محدود و مزیق گرفتند و کلاً عقیده‌ی مذهبی آزاد غیر عقیده‌ی اسلامی حق را از دیدگاه اسلامی دور میدانند. شاید هر یک از این دو دسته نویسندگان و محققان نظر واقعی و بحث مستوفایشان - اگر این بحث را بخواهند بکنند - نتیجه‌ای غیر از آنچه که از گفته‌های آنها استفاده میشود باشد، ولی به هر حال آن مطلبی که بنده با مراجعه‌ی به آیات و بعضی از روایات و گفته‌های بزرگان در این زمینه به نظر م رسیده و

فعلاً در حد یک عقیده‌ای است که جای بحث و مطالعه و تبادل نظر دارد، این چیزی است که امروز عرض خواهم کرد و همان طور که عرض کردم، باب بحث بسته نیست، این چیزی است که بنده فعلاً از منابع اسلامی و شرعی استفاده میکنم.

### اسلام، دارنده عقیده باطل را از حق حیات و حقوق اجتماعی محروم نمیکند

اولاً عقیده‌ی قلبی چیزی که بتوان آن را مورد فشار و زور قرار داد، نیست. آنچه که میتواند مورد زور و فشار و تحمیل قرار بگیرد، او عمل انسانی است، منش انسانی است، نه عقیده‌ی قلبی. لذا شما می‌بینید سختگیریهائی که در قرون وسطی در اروپا نسبت به عقاید مذهبی و سیاسی و اجتماعی و علمی انجام گرفت و به کشته شدن و زنده در آتش افکنده شدن هزاران نفر انجامید، نتوانست آن عقاید را از بین ببرد و منسوخ کند و آن عقاید مثل دیگر عقایدی که در طول تاریخ مورد فشار قرار گرفتند، در جامعه ماند. عقیده زور بردار نیست. عقیده را با ابزار خاص خودش میشود تغییر داد یا در کسی ایجاد کرد. ما میتوانیم در یک جمله بگوئیم عقیده در اسلام آزاد است، منتهی این آزادی عقیده را باید باز کنیم و معنا کنیم. یعنی چه آزاد است؟ آزادی عقیده به این معنا نیست که اسلام اجازه میدهد و جایز می‌شمارد و روا میداند که انسانها از عقیده‌ی حق، از بینش درست منحرف بشوند و یک اعتقاد غلط و نادرست را در قلب و فکر خود بپذیرند. اگر کسی بگوید آزادی عقیده در اسلام معنایش این است که هر کسی از نظر اسلام میتواند و برایش مباح و رواست که هر نوع عقیده‌ای را ولو باطل و غلط انتخاب بکند، این یقیناً راه ثواب را نپیموده است (طبیعی است که همچنانی که اعضا و جوارح انسان وظائفی دارند و اعمالی را باید انجام بدهند، قلب و فکر انسان هم وظیفه‌ای دارد که در روایات هم به وظائف قلب و روح اشاره شده است و آن وظیفه عبارت است از اینکه خدای متعال را به وحدانیت و صفات حسنی بشناسد و درباره‌ی نبوت و درباره‌ی معاد و درباره‌ی بقیه‌ی معارف اسلامی همان عقیده‌ی حق و صحیح را بپذیرد). پس، معنای آزادی عقیده این نیست. معنای آزادی عقیده در اسلام این است که حالا اگر کسی این وظیفه‌ی اسلامی و قلبی خود را انجام نداد و یک عقیده‌ی غلط و باطلی را به عنوان اعتقاد خود انتخاب کرد، آیا اسلام با اینگونه انسانی چگونه رفتار میکند؟ آیا در برابر او بزور متوسل میشود که باید از عقیده‌ی خود برگردی؛ شمشیر را بالای سر او میگیرد که باید به عقیده‌ی حق ایمان بیاوری؟ او را از حق حیات در جامعه محروم میکند؟ او را از حقوق شهروندان در جامعه‌ی اسلامی محروم میکند؟ او را از میان خود اخراج میکند؟ نه. اسلام هر چند آن عقیده را قبول ندارد و آن را ناروا و ناجایز میداند، اما دارنده‌ی عقیده باطل و غلط را نه فقط از حق حیات محروم نمیکند، بلکه از حقوق اجتماعی هم در حد مقررات و چهار چوبهای آن جامعه محروم نمیکند. این یک مطلبی است که ما هم در آیات قرآن، هم در سیره‌ی پیغمبر و تاریخ صدر اسلام بروشنی آن را مشاهده میکنیم. پس آزادی عقیده به این معناست که هیچ کس در جامعه‌ی اسلامی به خاطر عقیده‌ی غلط و باطل خود زیر فشار قرار نمیگیرد. اسلام مثل اروپای قرون وسطی نیست که کسی را به خاطر یک

عقیده‌ای تهدید به قتل کند؛ مثل روش نظام اموی و عباسی نیست در صدر اسلام که کسانی را به خاطر داشتن عقایدی که دستگاه حکومت آنها را قبول نداشت و غلط میدانست، زیر فشار قرار بدهد و از حق زندگی محروم کند یا تحت تعقیب قرار بدهد یا کیفر کند یا مالیات و مجازات مالی برای یک عقیده‌ای معین کند. هیچ یک از اینها در اسلام نیست، بلکه اسلام کفار را و کسانی را که به اعتقاد او معتقد نیستند و از دایره‌ی عقاید اسلامی بیرونند، در جامعه‌ی اسلامی تحمل میکند، برای آنها حق قائل است، از آنها دفاع میکند، اگر دزدی خانه‌ی آنها را بزند هم، مجازاتش میکند و امنیت و سلامت و بقیه‌ی حقوق اجتماعی را برای آنها هم در صورتی که آنها به شرایط زندگی در این جامعه عمل کنند - که اشاره خواهیم کرد - مجرا میداند. در یکی از خطبه‌ها درباره‌ی هجوم سپاهیان اموی به شهر انبار امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) میفرماید: «بلغنی ان الرّجل منهم کان یدخل علی المرأة المسلمة و الاخری المعاهدة»؛ شنیدم که این غارتگران، این مهاجمین وارد خانه‌ی زن مسلمان یا زن اهل کتاب میشدند که مسلمان نیست و زیور آلات او را از او میگرفتند و دستبند و پا بند او را که طلا بوده، از پایش خارج میکردند. و بعد در آخر همین بیان، امیرالمؤمنین میفرماید که جا دارد اگر انسان مسلمان از این غم بمیرد؛ غم تهاجم دشمنان و متجاوزین به خانه‌ی زن مسلمان یا زن یهودی و نصرانی که در زیر سایه‌ی اسلام و در جامعه‌ی اسلامی زندگی میکند. این یک مطلب.

### حساسیت اسلام بر آثار عملی عقیده باطل

در کنار این، چند مطلب دیگر را هم باید دانست. اولاً آنچه که اسلام روی او حساسیت به خرج نمیدهد، خود عقیده است، اما آثاری که در عمل آن شخص مترتب بر عقیده بشود و مخالف مصالح نظام اسلامی باشد، چرا، در مقابل آنها حساسیت زیادی را اسلام نشان میدهد. یعنی اگر این شخصی که عقاید حق را قبول ندارد، بر طبق عقاید خود عمل بکند، اما آن عمل به حیثیت جامعه‌ی اسلامی، به امنیت جامعه، به سلامت جامعه، به یکپارچگی جامعه و به دیگر مصالحی که در این جامعه مورد نظر هست، ضربه‌ای نزند، اشکالی ندارد. برای خودش، بر طبق عقاید خودش عمل میکند. مثلاً در معابد خودشان، در کلیساهای خودشان حاضر میشوند و اعمال دینی را انجام میدهند، اما اگر اعمالی بر طبق عقاید خودشان انجام بدهند که حیثیت جامعه را، سلامت اخلاق را در جامعه، یکپارچگی جامعه را، استقلال جامعه را و جهت گوناگونی را که دولت اسلامی برای یک جامعه در نظر میگیرد خدشه دار بکند، اینجا دولت اسلامی عکس‌العمل نشان میدهد و آنها را از آن کار باز میدارد و اگر اصرار کردند، آنها را مجازات خواهد کرد. پس بنابراین، این آزادی صرفاً در محوطه‌ی عقیده و نیز اعمالی است که با چهارچوب جامعه‌ی اسلامی منافاتی ندارد، اما اگر اعمالی از آن شخص مخالف با عقیده‌ی نظام اسلامی سر بزند که با مصالح جامعه‌ی اسلامی و با چهارچوبها و مقرراتی که از آن عقاید اسلامی سرچشمه گرفته منافات دارد، با آنها معارضه دارد، نه، اینجا دیگر نظام اسلامی آن را تحمل نمیکند و با او معارضه میکنند. این به معنای مخالفت با آزادی عقیده نیست،

این به معنای حراست از مرزهای جامعه است؛ مرزهای فرهنگی، مرزهای اقتصادی، مرزهای سیاسی، و این وظیفه‌ی دولت اسلامی است و بایستی آن را رعایت کند. در همه‌ی عقاید و سلاطین دیگر هم همین طور است. در همین مسائل روزمره‌ی معمولی خودمان در جامعه ملاحظه کنید، من یک مثال بزنم: ممکن است شما معتقد باشید که سرعت زیاد مثلاً برای انسان بهتر است. وقتی سوار اتومبیل و وسیله‌ی نقلیه می‌شوید، با سرعت زیاد دوست دارید حرکت کنید، این را دوست می‌دارید، به او اعتقاد دارید؛ یک فلسفه‌ای برایش دارید. بسیار خوب، این عقیده‌ی شما برای خودتان، کسی کار به این عقیده ندارد، اما اگر شما بخواهید این عقیده را در عمل اعمال کنید و توی خیابانهای شهر با فوق سرعت مجاز حرکت کنید، جلوی شما را میگیرند. یا عقیده دارید که سرعت زیاد چیز بدی است و باید با سرعت کم حرکت کرد. این هم اعتقاد شماست، مانعی ندارد، اما اگر در یک اتوبان وسیعی که سرعت یک حد اقلی دارد و از آن کمتر سرعت جایز نیست، خواستید با سرعت کم حرکت کنید، باز اینجا جلوی شما را میگیرند و نمیگذارند. ببینید در مسائل معمولی و روزمره‌ی زندگی مسئله اینجور است. در مسائل کلی و عقاید هم نظر اسلام این است: عقیده‌ی شما برای خودتان، اما اگر عملی بر آن عقیده بخواهد مترتب بشود، این در صورتی مجاز هست که با چهار چوب جامعه منافاتی نداشته باشد.

### 🌱 اسلام ریشه‌های عقاید فاسد را از بین میبرد

نکته‌ی دیگر در زمینه‌ی آزادی عقاید این است که علی‌رغم این بلند نظری و سعه‌ی صدری که اسلام در برابر عقیده‌ی باطل و خلاف به خرج میدهد، اینجور هم نیست که اسلام دوست بدارد و راضی بشود که انسانها دستخوش عقاید باطل و غلط و انحرافی و کج باقی بمانند. عقیده‌ی یک انسان پایه‌ی زندگی اوست. عقیده‌ی یک انسان سرنوشت ساز حرکت اوست. محبت به انسان که در اسلام یک امر مسلم هست، اجازه نمیدهد که اسلام راضی بشود که انسانها در ورطه‌ی عقاید باطل غرق بشوند و به کمک آنها نشتابند. چرا، اسلام کمک میکند، منتهی این کمک کردن، کمک کردن بزور نیست - همان طور که گفتیم - ریشه‌ی عقاید فاسد چند چیز است، اسلام این ریشه‌ها را از بین میبرد و میخشکاند. گاهی ریشه‌ی یک اعتقاد غلط، خصوصیات نفسانی یک انسان است. بعضی انسانها لجوجند، بعضی متعصبند، بعضی خودخواهند، بعضی در انتخاب یک فکر و یک عقیده عجولند، با صبر و حوصله و همه جانبه نگریستن، با مطالعه و تفکر آن عقیده را انتخاب نمیکنند. این خصوصیات نفسانی است که انسانها را دچار انحراف عقیده میکند. اسلام با این مقابله میکند. اسلام در نظام تربیتی خود مردم را وادار به تفکر میکند، مردم را از لجاجت در عقاید و در اعمال باز میدارد، مردم را از تعصب به آنچه که از گذشتگان شنیده‌اند منع میکند، مردم را از اینکه با عجله یک فکر را بپذیرند و جوانب آن را مطالعه نکنند باز میدارد و منع میکند. ریشه‌ی آنگونه انحرافهای اخلاقی را و خلقی را در انسانها از بین میبرد. بعضی از انحرافات ناشی از هوسرانیها و هواپرستیها و شهوترانیهاست، سود پرستی است، بعضی به خاطر منافع خودشان هست که یک عقیده‌ی درست را



قبول نمیکنند. اسلام در نظام اجتماعی جلوی سوء استفاده‌های گوناگونی از این قبیل را میگیرد، راه بهره‌برداری‌های غلط و ظالمانه، چه اقتصادی و چه فرهنگی، را سد میکند تا ریشه‌ی آن نوع گرایشهای انحرافی هم خشکیده بشود.

### تبلیغ، وسیله‌ای برای رفع ابهام و کج فکری افراد

گاهی دور ماندن از شنیدن سخن حق و تبلیغ سخن حق، تک ماندن، تنها ماندن، انسانها را دچار انحراف فکری و عقیدتی میکند. اسلام در بافت اجتماعی خود اجازه نمیدهد انسانها از شناخت سخن حق و تبلیغ سخن حق دور بمانند، آنها را با حقایق آشنا میکند و اجازه نمیدهد که کسانی در هر گوشه‌ی دنیا که زندگی میکنند، سخن حق به گوش آنها نرسد. وظیفه‌ی تبلیغ دین را که همان رساندن پیام دین هست، بر عهده‌ی همه‌ی مسلمانها میگذارد که این وظیفه وسیله‌ای است برای اینکه کسی در ابهام، در کج فکری نماند و راه برای پیدا کردن عقاید حق جلوی او باز بشود و بالاخره با فتنه‌گری و اعمال فشار روی عقاید حقه هم اسلام بشدت مقابله میکند که مسئله‌ی ارتداد به اینجا ارتباط پیدا میکند.

در یک جمعیتی این میشود که اسلام کسی را بزور و اجبار وادار به پذیرفتن یک عقیده‌ای یا اعراضی از یک عقیده‌ای نمیکند، اما از اینکه آن عقیده‌ی غلط و باطل منشأ فساد در جامعه بشود جلوگیری میکند و راه‌های اعتقاد درست را روی انسانها باز میکند و راه‌های اعتقاد غلط را روی انسانها مینبندد. در جامعه‌ی اسلامی اگر به این ترتیب مشی بشود، انسان میدانند و میتوانند درک کنند که در مدت کوتاهی عقاید عمیق اصیل روشن و ناشی از تفکر سالم در همه‌ی افراد جامعه‌ی انسانی به وجود می‌آید و آگاهی و روشنفکری در جامعه پیدا میشود.

## آزادی و موضع اسلام نسبت به عقاید باطل

🕌 جنگ با کفار، به مبارزه آنها با ایمان و نظام

اسلامی بر می گردد

🕌 علت شکستن بت‌ها توسط پیغمبران

🕌 شدت عمل اسلام در مقابل کسانی که ایمان

آوردند و بعد منصرف شدند

🕌 مقابله اسلام با تبلیغات ضد اسلامی و فریبگرایانه

🕌 وظیفه تشریح ایمان اسلامی برای مردم

## آزادی و موضع اسلام نسبت به عقاید باطل \*

### 🔴 جنگ با کفار، به مبارزه آنها با ایمان و نظام اسلامی بر می گردد

ممکن است کسی بگوید اگر اسلام آزادی عقیده را در جامعه‌ی خود تأمین میکند، پس این همه آیات قرآنی درباره‌ی این عقاید باطل چیست؟ جواب این است که این آیات هیچ کدام - تا آن جایی که بنده مراجعه کردم - به مسلمانها دستور نمیدهد که کافر را به خاطر اعتقادش، نه به خاطر عملش، مورد تعرض و آزار قرار بدهند. جنگ با کفار مربوط است یا به آن صورتی که کافر علیه نظام اسلامی و ایمان اسلامی دست به مبارزه و حمله زده است که وظیفه‌ی اسلام و مسلمین در اینجا دفاع از حوزه‌ی اسلام و جامعه‌ی اسلامی است یا مربوط است به مبارزه با سران کفر و سردمداران نظام‌های ملحد و طاغوتی که ملت‌ها را اسیر خود کرده‌اند. اما در مورد خود اعتقاد کفر ما در قرآن آیه‌ای داریم که بخصوص مسلمانها را امر میکند که با دارندگان این اعتقاد اگر تجاوز و تعرضی علیه اسلام و مسلمین نکردند، حتی نیکوکاری هم بشود. آن آیه در سوره‌ی مبارکه‌ی ممتحنه است که میفرماید: «لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»؛ یعنی آن کفاری که بر سر ایمان شما و دین شما با شما به جنگ برخواستند، خدا نمیگوید به آنها نیکی نکنید و خدا نمیگوید با آنها قسط و عدل را رعایت نکنید، بلکه خدای متعال میگوید که به آنها نیکی هم بکنید و خدای متعال نیکوکاران را دوست میدارد. قسط و عدل در جامعه‌ی اسلامی قاعدتاً به معنای رعایت حقوق افراد آن جامعه است که آن کافر هم یکی از همان افراد است یا حتی کفاری که در خارج از آن جامعه

زندگی میکنند، ولی با نظام اسلامی، با مسلمین و با اسلام ستیزه‌ای نمیکنند.

### علت شکستن بت‌ها توسط پیغمبران

مورد بعد در مورد بت‌شکنی‌های معروف تاریخ است. همان طوری که میدانید، در تاریخ نبوتها، تاریخ توحید، به موارد برجسته‌ای برخورد میکنیم که پیغمبران به بت‌شکنی پرداختند و بت‌ها را که مایه‌ی تقدس و ایمان جمعی از مردم بوده، از بین بردند؛ یک نمونه در مورد ابراهیم خلیل الله است، یک نمونه در مورد رسول اکرم هنگام ورود به شهر مکه است و پس از فتح مکه که این راهم ممکن است کسانی تصور کنند که با آزادی عقیده در اسلام منافعی است. لکن در مورد بت‌شکنی ابراهیم باید توجه کنیم که حرکت ابراهیم برای بیدار کردن ذهن به خواب رفته و تخدیر شده‌ی مردم آن جامعه‌ی جاهلی بود. مردمی که در طول زندگی خود هر چه شنیدند، درباره‌ی شرکت و نظام شرک آلود شنیدند. اصلاً صدای حقی در میان این جامعه بلند نشده و به گوش آنها نرسیده است. اگر باید این مردم را از این خواب گران بیدار کرد، این کار فقط به وسیله‌ی یک حرکت بزرگ ممکن است. لذا ابراهیم به داخل بت‌خانه رفت در وقتی که جوانکی بیش نبود و تبر را برداشت و بتها را شکست و بت بزرگ را نشکست و تبر را به گردن بت بزرگ آویخت. این کار را برای بیدار کردن وجدان مردم بود. بعد هم در صحبت کوبنده‌ای که ابراهیم با آن مردم کرد و هوشمندی و زیرکی‌ای که این بنده‌ی صالح خدا به کار برد، آنچنان پتکی بر سر ذهن خواب‌آلود آنها زد که قرآن میفرماید: «فرجعوا الی انفسهم فقالوا انکم انتم الظالمون»؛ یعنی بعد از آنی که ابراهیم این حرکت را انجام داد، این فریاد رسا را کشید، آن اثری را که میخواست بگیرد، گرفت. مردم به خودشان مراجعه کردند، میان خودشان به گفتگو پرداختند، وجدانشان بیدار شد و به خود و خودهایشان گفتند که ما ستمگریم؛ خود ما ظالم هستیم و نباید ابراهیم را ملامت کنیم. در مورد رسول خدا هم بت‌شکنی پیغمبر به معنای اعمال زور نسبت به مردم مکه نبود. پیغمبر بتها را شکست، در حقیقت سنبل و نشانه و رمز نظام طاغوتی را میشکست. درست مثل همین که مردم در یک کشور وقتی انقلاب میکنند، نشانه‌های رمزآمیز رژیم گذشته را از بین میبرند. شما در کشور خودتان همه‌ی علامات حکومت ستم شاهی را از صحنه‌ی جامعه، از میدانشان، از ساختمانها، از کاغذها پاک کردید؛ پیغمبر هم بتها را که نشانه و رمز حکومت مشرکانه بودند، از فراز کعبه به زیر انداخت و منهدم کرد؛ و الا ما در تاریخ نداریم که پیغمبر وقتی وارد مکه شد، مردم را اجبار کرده باشد که باید همه‌ی شما به اسلام بگروید، یا جستجوی خانه به خانه را شروع کرده باشد که ببیند در کدام خانه یا صندوق خانه بت کوچکی هست که آن را بگیرد و بشکند و از بین ببرد. پیغمبر سنبل‌ها و نمودهای نظام باطل و جاهلی را شکست. پس این هم به معنای اعمال زور برای پذیرفتن یک ایمان و عقیده‌ی قلبی نبود.

### شدت عمل اسلام در مقابل کسانی که ایمان آوردند و بعد منصرف شدند

در مورد ارتداد یک شبهه‌ای در بعضی از ذهنهاست که اسلام درباره مرتد، شدت عمل به خرج می‌دهد. کسانی که ایمان آوردند و سپس از ایمان منصرف شدند و به کفر گرایش پیدا کردند، شدت عمل اسلام در مقابل این افراد زیاد است که ممکن است به معنای اعمال زور در اعتقاد به حساب بیاید. این هم با توجه به آیات مربوط به ارتداد شاید اینجور به نظر می‌رسد که اسلام با این کار در صدد آن هست که حصار ایمان اسلامی را حفظ کند. در حقیقت اسلام بعد از آنی که مردم ایمان آوردند، نظام اسلامی را مکلف کرده است که از ایمان مردم حفاظت و حراست بکند. این وظیفه‌ی نظام اسلامی و حکومت اسلامی است که در باب تبلیغات ضداسلامی هم عرض خواهم کرد. بخصوص در آیه‌ی مربوط به ارتداد - «من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان» که درباره‌ی عمار یاسر وارد شد - در آخر این آیه می‌فرماید: «ذلک بانهم استحبوا الحیاة الدنیا علی الاخرة»؛ علت این خشم الهی بر مرتدین و کسانی که از دین خارج شده‌اند، این است که اینها زندگی دنیا را، عشرت دنیوی را، هواهای نفسانی را بر خواست معنوی و قلبی خود و فطرت انسانی خود و بر آخرت ترجیح دادند. معلوم میشود مسئله، مسئله‌ی عوض شدن یک اعتقاد فقط نبوده است. مسئله این بوده که کسانی که خاطر جاذبه‌های مادی، به خاطر تأمین هواهای نفسانی، حاضر شدند به حیثیت نظام اسلامی لطمه بزنند و پشت کنند و ایمان اسلامی را رها کنند، که این یک مقوله‌ی دیگری است و سختگیری اسلام درباره‌ی این افراد از این مقوله است.

### مقابله اسلام با تبلیغات ضداسلامی و فریبگرایانه

البته این نکته هم مورد توجه باید قرار بگیرد که اگر ما می‌گوئیم که عقیده، عقیده‌ی مذهبی و ایمان در جامعه‌ی اسلامی آزاد است، این به معنای این نیست که اسلام اجازه بدهد که فریبگرانی و خدعه پیشگانی در جامعه‌ی اسلامی به راهزنی ایمان مردم بپردازند. این را قطعاً اسلام اجازه نمیدهد. دستهایی که میتوانند با ارائه‌ی جاذبه‌های مادی، با تأمین هوسهای بشری، دل‌های سست و وضعیفی را به سمت خودشان جذب کنند، اگر در جامعه‌ی اسلامی آزادی عمل داشته باشند، مردم وضعیف را و انسانهای ساده‌دل را تحت تأثیر قرار خواهند داد و آنها را گمراه خواهند کرد و از بهشت به دوزخ خواهند برد؛ «و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرونهم من التور الی الظلمات». اسلام اجازه نمیدهد که مردمی که دلشان به نور ایمان منور شده است، به وسیله‌ی چنین ایادی‌ای به سمت ظلمت باز هم کشیده بشوند. لذا اسلام با تبلیغات ضداسلامی و فریبگرایانه، نه با بحث و جدل استدلالی، با خدعه و فریب تبلیغاتی درباره‌ی مسائل اعتقادی که موجب سست شدن ایمان مردم و راهزنی دل‌های مردم میشود، مقابله میکند که نشانه‌های این را در احکام متعددی از اسلام ما

می بینیم.

من یک جمع‌بندی کوتاهی بکنم این بحث مربوط به اعتقاد را در سه جمله: اسلام با ایمان باطل و غلط مخالف است، اما اسلام با کسانی که مؤمن به باطل هستند و اعتقاد باطلی آورده‌اند، با اعمال زور مقابله نمی‌کند، بلکه آنها را به وسیله‌ی حکمت، به وسیله‌ی موعظه، به وسیله‌ی تبلیغ و بیان حقیقت، به سمت ایمان صحیح جلب و جذب می‌کند؛ و علاوه‌ی بر اینها، اگر آن کسی که مومن به غیر حق هست، این ایمان او در عمل او آثار تخریبی علیه جامعه به جا بگذارد، با این هم اسلام مقابله می‌کند؛ این سه نکته‌ی اساسی و اصولی در باب آزادی عقیده است که خط مشی نظام جمهوری اسلامی هم همین است.

### 🕌 وظیفه تشریح ایمان اسلامی برای مردم

در جامعه‌ی اسلامی ما وظیفه داریم که ایمان اسلامی را برای مردم تشریح کنیم، جاذبه‌های ایمانی را برای مردم روشن کنیم. برای رسوخ ایمان جامعه، دولت اسلامی موظف است فعالیت بکند. این یک نکته است. اما در همین جامعه‌ی اسلامی با کسانی که ایمان غلط دارند، نظام اسلامی و دولت اسلامی با زور و قدرتمداری و قهر و غلبه برخورد نمی‌کند. اینی که گاهی در رسانه‌های دنیا نسبت به فشار بر اقلیتها در کشور ما جنجال راه می‌اندازند، این یک دروغ واضح و آشکاری است. در جامعه‌ی اسلامی اقلیت‌های مذهبی و صاحبان عقاید و ایمانهای مختلف زندگی خودشان را میکنند. کسی آنها را مجبور به پذیرفتن عقیده‌ی حق نمی‌کند، آنها خودشان هستند که در این جو عظیم اجتماعی قدرت انتخاب دارند. اگر انتخاب درست کردند، به نفع خود آنهاست. و اگر انتخاب درست هم نکردند، دولت اسلامی و جامعه‌ی اسلامی با آنها نه فقط کاری ندارد، بلکه از حقوق اجتماعی هم برخوردار هستند؛ اما در مقابل تخریب، در مقابل وسوسه‌ها و رهنزی دلها البته جمهوری اسلامی خودش را موظف میداند که از ایمان قلبی مردم حراست کند و محافظت کند. این هم یک وظیفه‌ی دیگر است که همان طور که ملاحظه کردید، از اصول مسلم اسلامی و از آیات قرآن و از سیره‌ی مسلمانان صدر اسلام و ائمه (علیهم‌السلام) این معنا را ما استفاده کردیم.



یادداشت

Lined writing area for notes.



# آزادی بیان در اسلام

طرح شعار آزادی بیان در غرب در مقابل دنیای

کمونیست

واقعی نبودن آزادی بیان در غرب

طرفداری اسلام از آزادی اظهار عقیده

اظهار عقیده یکی از حقوق طبیعی انسان

رشد فکری جامعه، با آزادی افکار

وجود فضای آزاد در نظام جمهوری اسلامی

مبارزه با سوء استفاده از آزادی، به منظور هدایت

افکار



### طرح شعار آزادی بیان در غرب در مقابل دنیای کمونیست

مسئله‌ی آزادی بیان در دنیای امروز یک مسئله‌ی عمده است و در حقیقت یک شعار است. دنیای غرب و کشورهای دموکراسی یکی از شعارهایی که مطرح میکنند و به آن افتخار میکنند، همین مسئله‌ی آزادی بیان است و معنایش این است از نظر آنها که در جوامع غربی هر کسی، دارای هر عقیده‌ای، دارای هر مسلک سیاسی‌ای، میتواند آزادانه نظر خودش را ابراز کند و هیچ منع قانونی برای او وجود ندارد. عمدتاً این شعار را دنیای غرب در مقابل دنیای کمونیست مطرح میکند. چون در دنیای کمونیست آزادی اظهار عقیده نیست و اعتقادی هم در نظر سردمداران جهان کمونیست به آزادی عقیده وجود ندارد؛ یعنی آزادی بیان عقیده؛ یعنی در کشورهای کمونیستی همان نظرات و افکار سیاسی با همان مکتبی که مورد قبول رژیم حاکم هست، ترویج میشود در روزنامه‌ها، در رسانه‌های جمعی؛ در بین مردم تنها یک جریان واحد مطرح میشود و هیچ امکانی در اختیار صاحبان عقاید دیگر و مسلک‌های دیگر نیست که بتوانند نظراتشان را ارائه کنند و در سطح جامعه مطرح کنند؛ اختلاف سلاطین سیاسی وجود ندارد و روزنامه‌ها و رسانه‌ها همه یک نظر و یک فکر را که همان فکر دستگاه حاکم هست، تعقیب میکنند و بیان میکنند. دنیای غرب به عنوان یک امتیازی برای خود، مسئله‌ی آزادی بیان را به صورت یک شعار مطرح کرده و سالهای متمادی است که بر روی آن کار میکنند و تبلیغ میکنند.

### واقعی نبودن آزادی بیان در غرب

البته عملاً در دنیای غرب هم جای بحث است که آزادی بیان واقعاً چقدر تأمین شده؟ و آیا همه‌ی نظرات

سیاسی و افکاری که برای ملت‌های این کشورها مطرح میشود، قدرت خودنمایی دارند یا نه؟ و اگر بدقت نگاه کنیم، خواهیم دید که شعار آزادی اظهار عقیده و آزادی بیان در دنیای غرب هم یک شعار واقعی نیست. یک چیزی که در صورت و ظاهر آزادی است، وجود دارد، اما در واقع آزادی به آن معنایی که ادعا میکنند، نیست، بلکه حتی سانسور و اختناق به شکل بسیار ظریف و مودبانه‌ای در این کشورها وجود دارد. سانسوری که در کشورهای غرب هست، تقریباً از جهاتی شبیه هست به همان سانسور و کنترلی که در دوران ظهور اسلام در مکه نسبت به افکار انقلابی رسول خدا وجود داشت. حالا آنها در دوران جاهلیت زندگی میکردند، اینها در دوران مدرنیسم زندگی میکنند. روشها تفاوت کرده، اما روح قضیه همان هست. قرآن از قول کفار نقل میکند که میگفتند: «و قال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فيه لعلکم تغلبون»؛ به هم توصیه میکردند که گوش به سخن قرآن ندهید، ندای پیغمبر را نشنوید و هنگامی که پیغمبر مشغول تلاوت آیات قرآن بود، ولوله میکردند، هلهله میکردند و یک جنجال و غوغائی به وجود می‌آوردند که صدای قرآن و صوت کلام الهی از حنجره‌ی پیغمبر شنیده نشود؛ که در تواریخ هم این ذکر شده که رسول خدا در کنار کعبه مینشست و آیات قرآن را میخواند؛ عده‌ای هم مأمور بودند که جنجال کنند، غوغا راه بیندازند و نگذارند صدای قرآن به گوش دیگران برسد. آنی که امروز در رسانه‌های غرب وجود دارد، تقریباً چنین چیزی است. درست است که قانوناً کسی را از بیان کردن مانع نشدند؛ اما آن جنجال و غوغای تبلیغاتی‌ای که به راه می‌اندازند، امکان و مجال این را نمیدهد که غیر از همان چیزی که آنها اراده میکنند و میخواهند، صدایی به گوش کسی برسد. یقیناً امروز مردم آمریکا که یک کشور دموکراسی است یا بسیاری از کشورهای اروپای غربی که متمدند، از بسیاری از جریان‌های عالم که به زندگی آنها مربوط میشود، خبر ندارند؛ همان چیزی را میفهمند که رسانه‌ها به آنها میگویند. و رسانه‌ها هم در یک نظام کاملاً کنترل‌شده‌ی سیاسی و حساب‌شده، چیزهایی را در اختیار افکار مردم میگذارند که میخواهند. رسانه‌های گروهی عمده‌ی دنیا امروز به وسیله‌ی دستگاه‌های صهیونیستی اداره میشوند و هر چند در آن موارد و مطالبی که به مصالح آنها ربطی ندارد آزادی عمل میدهند؛ اما درست در آن بزنگاه‌ها، در آنجایی که مصالحشان به خطر می‌افتد، رسانه‌ها با کمال ظرافت حقیقت را میپوشانند و یک باطلی را به صورت حقیقت به خورد ذهن مردم میدهند. از انقلاب اسلامی، از انقلاب‌های مردمی دنیا، از ایده‌هایی که امروز در دنیا هست، از جنایات و فشارها و ظلمهایی که دولتهای اروپایی و آمریکایی نسبت به ملت‌ها روا میدارند و از بسیاری از حقایق دیگر، مردم آن کشورها خبر ندارند. کسی هم قادر نیست که این حرف را به گوش مردم برساند. پس دموکراسی غربی که مدعی آزادی بیان و آزادی اظهار عقیده است، در حقیقت در شعار اینجور است. در عمل آنجا هم آزادی بیان به معنای حقیقی نیست.

### 🕌 طرفداری اسلام از آزادی اظهار عقیده

اما راجع به اسلام. در آیات قرآن و احادیث چیز صریحی در باب آزادی اظهار عقیده و بیان، بنده پیدا نکردم. شاید هست، من متوجه نشدم و برنخوردم، لکن به طور کلی و همان طور که قبلاً اشاره شد، به قرائن و

شواهد زیادی انسان این را میداند که اسلام علی‌الاصول طرفدار آزادی اظهار عقیده است. و طبیعتاً هم اسلام باید همین جور باشد؛ زیرا که آنجایی از اظهار عقیده خوف و ترسی هست که نظام حاکم، یا آن مکتبی که سیاست را در اختیار دارد، در خود احساس ضعف کند. اگر منطق قوی است، اگر سیاستی که اظهار میشود، سیاست قابل دفاعی است، اگر فکر و مکتب یک فکر و مکتب قابل جذب برای افکار عمومی هست، دلیلی ندارد که از طرح حرف مخالف انسان بترسد. اسلام قوی‌ترین مکتبهاست. قوی‌ترین روشها را برای اعلام نظرات خودش به کار میگیرد. سیاستهای حکومت اسلامی یک سیاستهای مردمی است، سیاستهای روشن و صریحی است. بنابراین هیچ ابایی در اسلام نیست که افکار مخالف، نظرات مخالف، مطرح بشود. علی‌الاصول مسئله این است. البته مرزهایی هست، حدودی هست، سوءاستفاده‌هایی ممکن است بشود که جلوی آنها را باید گرفت که آنها را در بخش دوم این بحث عرض خواهیم کرد.

### 🌿 اظهار عقیده یکی از حقوق طبیعی انسان

اظهار عقیده یکی از حقوق طبیعی انسان است. وقتی انسان یک عقیده‌ای را دارد و آزاد است که این عقیده را داشته باشد، باید آزاد هم باشد که این نظر خودش را اظهار کند؛ مگر اینکه خود آن اعتقاد یک اعتقاد ممنوعی باشد که در بحث آزادی عقیده راجع به این مطلب صحبت کردیم. بنابراین اسلام که طرفدار حقوق انسانهاست، طرفدار این آزادی هم هست. عملاً هم در صدر اسلام و زمان پیغمبر و زمان خلفای اول به موردی بر نمیخوریم که جلوی اظهار عقیده گرفته شده باشد. البته این را هم بگویم، به موردی هم بر نمیخوریم که کسی بخواهد بیاید در معرض عام - مثلاً در مسجد - بایستد یک سخنرانی بر خلاف جهتگیری‌ای که مثلاً پیغمبر یا خلیفه‌ی زمان دارد اجرا میکند، یک چنین سخنرانی‌ای هم بخواهد کرده باشد، یا برود در یک گوشه‌ای مردم را جمع کند با اینها صحبت کند. موارد این جوری بخصوص در زمان پیغمبر خیلی نادر است و شاید نیست. در زمان خلفا کم و بیش هست. اما آنجایی که کسی در این صدد بر می‌آید که به خود رسول خدا یا به خلفای اول مطلبی را بیان بکند، ما میدیدیم که با کمال آزادی به او اجازه میدادند. در مسجد، در پای منبر امیرالمؤمنین یک نفری بلند میشد راجع به یک مطلبی به امیرالمؤمنین اعتراض میکرد یا از او سؤال میکرد. یا در جنگ صفین کسانی بودند که تحت تأثیر فریب طرف مقابل قرار گرفتند و یک حرفهایی را زدند. امیرالمؤمنین به اینها بدخلقی نکرد، تشر نزد، بلکه رفت با آنها صحبت کرد. یا عمار یاسر را فرستاد برایشان صحبت کرد و حقیقت را برای آنها آشکار کرد. یا در پای منبر خلیفه‌ی دوم وقتی که خلیفه در منبر گفت من اگر پایم را کج گذاشتم، من را راست کنید و هدایت کنید، یک نفری بلند شد پای منبر، گفت اگر تو کج بروی، با این شمشیر تو را راست خواهیم کرد. کسی هم به او اعتراض نکرد. و همین طور در زمان خلفای دیگر. و همین روال ادامه داشت تا زمان عبدالملک مروان. عبدالملک مروان اول کسی بود که روی منبر رسماً و علناً اظهار کرد به مسلمانها که کسی حق ندارد افکار و نظرات خودش را آزادانه بیان کند. گفت: «لا یامرني احد بتقوى الله الا ضربت عنقه»؛ هر کس بخواهد مثل زمان پیغمبر و خلفای اول پای منبر من توی

مسجد بلند بشود و من را امر به تقوای خدا بکند، من گردنش را میزنم. او اختناق اموی را به صورت صریح و روشنی اعمال کرد و اعلام کرد. و الا در زمان او هم آنی که ممنوع شد، اظهار نظر سیاسی بود، باز اظهار نظر دینی و در مسائل دینی، اظهار نظر آسان بود. ما می‌دیدیم در مسجد پیغمبر یک زندیق و ملحد، یعنی مخالف با اسلام و منکر خدا، نشستند با چند نفر دارند نظراتشان را می‌گویند که همین ماجرای توحید مفضل از آنجا ناشی میشود. مفضل دید توی مسجد چند نفر نشستند یک حرفهایی دارند میزنند، به اینها پر خاش کرد که شما نشستهاید توی مسجد و خانه‌ی خدا و این حرفهای ملحدانه را دارید میزنید، آنها گفتند که تو شاید از یاران جعفر بن محمد صادق هستی؟ گفت بله. گفتند که ما پیش خود امام و پیشوای تو از این حرفها غلیظتر و سخت ترش را میزنیم، او این عکس العمل را نشان نمیدهد و تو چرا این عکس العمل را نشان میدهی؟ که او آمد خدمت امام صادق و جریان را گفت و آن مباحثات طولانی که امروز به نام «توحید مفضل» ثبت شده و در کتابها هست در دسترس است، اینها بین اینها انجام گرفت. البته باز خلفای بنی امیه و بیشتر از آنها بنی عباس طاقت نیاوردند و درباره‌ی مسائل کلامی و خلق قرآن و میدانم کلام و مسائل گوناگون یک فشارهای بی حد و حصری را بر روی مخالفین نظرات و ایدئولوژی آن دستگاه خلافت وارد آوردند. این هم بعد در دنیای اسلام و در تاریخ اسلام به شکل دیگری برآمد. اما اصولاً در اسلام و در روش حکام اسلامی صدر اول، بیان عقیده در صورتی که سالم باشد، در صورتی که تویش اغواگری نباشد، در صورتی تویش اضلال نباشد، آزاد است.

### 🌱 رشد فکری جامعه، با آزادی افکار

اساساً هم به نفع جامعه‌ی اسلامی است که افکار آزاد باشد؛ یعنی کسانی بتوانند افکار خودشان را، نظرات گوناگون خودشان را بیان کنند. در قانون اساسی ما پیش بینی شده که برخورد سالم افکار موجب رشد اندیشه‌هاست. یعنی کسی یک نظری دارد، دیگری نظر مخالف با او دارد. یک برخورد فکری به وجود بیاید، اما سالم؛ نه توأم با روشهای غلط که این روشهای غلط خود قابل جلوگیری است و حاکم اسلامی و دولت اسلامی باید مانع بشود از آن روشها که آنها را بعداً عرض میکنیم. کلاً رشد فکری جامعه در این صورت بیشتر تضمین میشود و تأمین میشود و آثار اجتماعی و سیاسی‌اش هم در جامعه زیاد است. اگر چنانچه کسانی احساس کنند که نظرات خودشان را نمیتوانند بیان بکنند، جامعه به طرف سالم‌سازی و وحدت هم پیش میرود. چون آن افکار را می‌گویند، کسانی هم آنها را جواب میدهند، نظرات به هم نزدیک میشود؛ اختلاف نظرهایی که ناشی از نگفتن و کتمان کردن و پوشیده داشتن از یکدیگر هست، بتدریج کم میشود و از بین میرود. شکل کلی قضیه این است.

### 🌱 وجود فضای آزاد در نظام جمهوری اسلامی

من به طور قاطع و قوی میخواهم ادعا بکنم که روش ما در انقلاب اسلامی و در نظام جمهوری اسلامی هم

همین بوده؛ یعنی آنی که در قانون اساسی هست و آنی که امروز پذیرفته شده‌ی در نظر نظام جمهوری اسلامی است، همین است. البته هستند همیشه کسانی در جامعه که از فضای آزاد استفاده میکنند، میگویند آزادی نیست! کسانی که در رژیمهای اختناقی و استبدادی، نظیر آن افراد توی زندانهایند و اصلاً قدرت نفس کشیدن ندارند. خود آن افراد هم در دوران رژیم گذشته جرئت نمیکردند نفس بکشند و یک کلمه بگویند، در نظام جمهوری اسلامی آزادانه حرف میزنند، مینویسند، جزوه منتشر میکنند، همه‌ی چیزها را زیر سؤال میبرند. حتی گاهی این کارهاشان ناسالم هم هست؛ یعنی آن روش سلامتی که شرط آزادی بیان هست، در کارهایشان نیست. در همان نوشته‌ای که با استفاده‌ی از فضای آزاد آن را نوشتند و منتشر کردند، در همان نوشته میگویند آزادی نیست! خب این یک نوع دغل کاری است، این فریب است. لکن حقیقت این است. روزنامه‌ها، نویسندگان مقالات، جزوه‌ها و کتابها، حامل نظرات گوناگون است. امروز در مسائل اسلامی، در مسائل اقتصادی، در مسائل مربوط به حکومت، مسائل سیاسی، نظرات گوناگونی هست. توی کتابها مینویسند، این کتابها را هم دارند چاپ میکنند، کسی هم نمیگوید چرا چاپ میکنید. چرا، ممنوعیتهایی هست که آن ممنوعیتهای باز وظیفه‌ی نظام جمهوری اسلامی است.

#### 📌 مبارزه با سوء استفاده از آزادی، به منظور هدایت افکار

به طور خلاصه میتوانیم این جور بگوییم که برخورد افکار و آزادی افکار برای هدایت افکار است. یک نظام و یک رژیم و یک دولت که نمیتواند در راه هدایت افکار قدم بردارد و آن چیزی که برای هدایت افکار مفید هست، آن را انجام ندهد. درست همان دولت و همان دستگاه و همان نظامی که مخلصانه میخواهد کار کند، نباید یک حرکتی را که مایه‌ی گمراهی افکار است، آن را اجازه بدهد. اگر آزادی بیان به هدف و به منظور هدایت افکار است، پس آن بیانی که افکار را هدایت نمیکند بلکه گمراه میکند، مردم را فریب میدهد، حقایق را میپوشاند، باطل را حق جلوه میدهد، حق را باطل جلوه میدهد، آن بیانی که مایه‌ی گمراهی است، یک بیان مضر است. درست به همان دلیل که بیان حقیقت برای هدایت افکار لازم است و آزادی بیان برای رشد افکار لازم است، به همین دلیل برخی از آزادی‌ها که از آن سوء استفاده میشود و افکار گمراه میشوند، حرام است، ممنوع است و نباید انجام بگیرد، که این موضوع آن بحثی است که خواهیم کرد و مجموعاً با این اصل اسلامی که از قرائن و شواهد به دست می‌آید و از آن آیه‌ی شریفه‌ی «فبشّر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه» هم به یک نحوی ممکن است استفاده بشود. این در جای خود یک چیز مسلمی است، اما آن حدود و مرزهایی هم که وجود دارد، آن هم مسلم است.

## حدود آزادی بیان در اسلام

حدودی آزادی بیان

تأثیر شرایط مختلف بر حدود آزادی بیان

عکس‌العمل‌های گوناگون پیغمبر در مقابل بیانهای

گوناگون

مرزها و حدود آزادی بیان در اسلام:

۱- مسئله‌ی اضلال

۲- تشنج عمومی در جامعه

۳- افشای اسرار مملکتی

تحریف، یکی از مرزهای عدم آزادی

ممنوعیت عدم بیان در برخی مواقع

### حدودی آزادی بیان

آزادی بیان و اظهار عقیده دارای یک حدودی است مثل همه چیز دیگر؛ مثل همه‌ی آزادی‌های دیگر. این حدود باید نقض نشود. قبلاً این نکته را باید برادران و خواهران توجه کنند که این بحث یک بحث ظریف و دقیقی است. چون از هر دو طرف سوء استفاده‌هایی شده است و میشود. هم به عنوان آزادی بیان و آزادی اظهار عقیده کسانی سوء استفاده میکنند و سوء استفاده‌ها کرده‌اند و علیه مصالح عمومی مردم و به زیان آگاهی مردم اقداماتی را کرده‌اند که در هیچ عرفی و در هیچ منطق درستی جایز نیست. از آن طرف هم به عنوان مقابله‌ی با سوء استفاده‌ی از آزادی و به عنوان حفظ مصالح، شدت عمل‌هایی و فشارهایی در طول زمان، در طول تاریخ، در همه جای دنیا انجام گرفته است که آن هم قابل قبول نیست. بنابراین اگر گفته شود که اظهار عقیده جایز است، نباید از آن این استفاده را کرد که حتی در موارد آن سوء استفاده‌ها جایز است و اگر گفته شود که مصالح عمومی و افکار عامه‌ی مردم در جامعه رعایتش لازم است و اگر بیان و اظهار عقیده به ضرر اینها باشد جایز نیست، از این هم نباید استفاده کرد که هر جا سوء استفاده‌ای از نام مصالح بشود، مورد قبول ماست. در نظام اسلامی این حد و مرزی که میان این دو مصلحت بزرگ و این دو اصل اسلامی وجود دارد، حد و مرز روشنی است.

### تأثیر شرایط مختلف بر حدود آزادی بیان

البته بیان عقیده و بیان فکر همه جا یکسان نیست؛ پس حکم واحدی هم قهرأ ندارد. بعضی

از گفتن‌ها شعاع اثر محدودی دارد، بعکس بعضی از گفتن‌ها شعاع اثر بسیار وسیعی دارد. بعضی‌ها اگر چیزی را، فکری را، نظری را اظهار کنند، هر اثری که بر این اظهار نظر مترتب بشود، در یک دایره‌ی محدودی خواهد بود. بعکس بعضی دیگر اگر اظهار نظر بکنند، هر اثری که مترتب بشود - چه خوب و چه بد - در یک دایره‌ی وسیع و گسترده‌ای خواهد بود. بعضی‌ها مطلبی را با زبان معمولی و عادی بیان میکنند که اثر آن عمیق نیست. اما بعضی ممکن است مطلبی را به زبان هنری بیان کنند، زبان مؤثری را به کار ببرند که دارای اثر عمیقی در دل مردم باشد. این دو با هم یکسان نیستند و اگر آثار سوئی بر این‌جور بیانی مترتب بشود، اسلام میان این دو شیوه‌ی بیان فرق میگذارد. بعضی از بیانه‌ها و اظهار عقیده‌ها در شرایط عادی انجام میگیرد؛ روی این‌جور اظهار بیان حساسیتی نیست؛ حتی اگر بیان گمراه کننده‌ای باشد. چون امکان مقابله‌ی با این بیان خنثی کردن آثار سوء آن در جامعه هست. اما گاهی یک اظهار نظر، یک بیان عقیده در شرایط حساس اجتماعی انجام میگیرد؛ در آنوقتی که جامعه و نظام اسلامی محتاج یکپارچگی است، محتاج آرامش است، محتاج تمرکز است، جنگی در بین است، تهدید امنیت مرزها مطرح است، حفظ مصالح عمومی نظام مطرح است؛ اینها یک جور نیستند. حساسیت نسبت به این دو گونه ابراز بیان یکسان نیست. گاهی یک بیانی از بیانه‌های ممنوع مثل اهانت مثلاً به یک شخص، اهانت به یک شخص معمولی در جامعه است. گاهی اهانت به شخصی است که اهانت او، زیر سؤال بردن او، تحقیر او، تحقیر یک ملت است، اهانت به یک نظام است، زیر سؤال بردن یک جامعه است، یک کشور است، این دو با هم یکسان نیستند. پس نمیشود که ما به طور کلی چشم‌هامان را بگذاریم روی هم، بگوئیم در اسلام بیان عقیده و ابراز عقیده جایز است به طور کلی یا جایز نیست به طور کلی. شرایط مختلف است، بیانه‌ها مختلف است، گوینده‌ها مختلفند، شنونده‌ها مختلفند، محتوای مطلب مختلف است.

### عکس‌العملهای گوناگون پیغمبر در مقابل بیانه‌های گوناگون

در صدر اسلام عکس‌العمل پیغمبر و خلفای اول را در مقابل بیانه‌های گوناگون، شما می‌بینید یکسان نیست. یک جا رسول خدا در مقابل یک مخالف می‌ایستد و او هر چه میتواند به او اهانت میکند، پیغمبر نه فقط از او انتقام نمیگیرد، بلکه به او احسان هم میکند. یعنی این بیان اهانت به پیغمبر از نظر اسلام و پیغمبر که مجسمه‌ی اسلام است، هیچ اشکال و تعقیب قانونی ندارد؛ و الا پیغمبر او را تعقیب میکرد. یک جا هم شما می‌بینید پیغمبر اکرم فاتحانه وارد مکه میشود و چند هزار نفر مشرک معاند مخالف خود را که در میان آنها شخصیت‌های برجسته‌ای مثل ابوسفیان وجود دارند، اینها را معاف میکند، عفو میکند، از تعقیب مصون میدارد، اما یک شاعری را که در همان مکه علیه پیغمبر شعر گفته و اهانت کرده و پیغمبر را و اسلام را زیر سؤال قرار داده، غیباً محکوم به



اعدام میکند و میگوید هر کس این را پیدا کرد، خون این انسان مباح است. این ناشی از چیست؟ ناشی از این است که نوع بیان و محتوای بیان و محیط بیان و مخاطب بیان و ابزار بیان دارای احکام مختلفی هستند، یکسان نیستند و شرایط گوناگون، اوضاع و احکام و احوال گوناگونی را به وجود می‌آورد. این به طور مجمل در ذهن شما برادران و خواهران باشد تا بعضی از حدود ممنوعیت بیان را من عرض کنم.

## مرزها و حدود آزادی بیان در اسلام:

### ۱- مسئله‌ی اضلال،

یکی از حدود اصلی در بیان، مسئله‌ی اضلال است. یعنی هر بیان عقیده‌ای آزاد است، مگر بیان اغواگر و گمراه کننده. بیان اغواگر و گمراه کننده و به تعبیر رایج ضال یا مضل، کتب مضله یا کتب ضاله، این غیر از بیان باطل و خلاف حق است. گاهی یک مطلبی خلاف حق است، باطل است، اما گمراه کننده نیست، کسی را تحت تأثیر قرار نمیدهد. مثل مطالب باطل در حوزه‌های علمی، در میان دانشمندان، برای اهل فن و خبرگان، کتاب گمراه کننده‌ای که اگر دست یک آدم کم سواد بیفتد، او را اغوا خواهد کرد، برای یک دانشمند وسیله‌ی کار است؛ نه فقط اغوا کننده نیست، بلکه از او نظر دشمن را به دست می‌آورد و علیه او فکر میکند و اندیشه و بیان ابراز میکند. پس مضر که نیست، مفید هم هست. گاهی در یک جامعه‌ای یک سخن به خاطر سطح بالای افکار مردم گمراه کننده نیست؛ حرفی است که اگر گفته بشود، کسی را گمراه نخواهد کرد، ولو باطل است. گاهی شرایط گفتن یک حرف باطل با شرایط آن کسی و آن دستگاہی که میخواهد جواب به آن حرف باطل بدهد، شرایط برابری است. مثل اینکه مثلاً در پای منبر امیرالمؤمنین کسی بلند میشود، مطالبی را بیان میکند که اگر آن مطالب را در غیاب امیرالمؤمنین، در غیر مسجد جامع کوفه که خود علی (علیه السلام) آنجا حاضر است، بیان کند، شاید دل‌های بسیاری از مردم را گمراه کند. اما بیان آن حرف در مسجد امیرالمؤمنین اغوا کننده و گمراه گر نیست؛ لذا امیرالمؤمنین با این بیان ولو مغرضانه است، از روی غرض این بیان صادر شده، سالم نیست، انتقاد توأم با سلامت نیست، اما با او برخورد امیرالمؤمنین یک برخورد کاملاً خونسرد و دور از موضعگیری است. چرا؟ چون شرایط، شرایط یکسانی است. یک نفری بلند شده، یک حرفی را زده، یک شبهه‌ای را القا کرده، امیرالمؤمنین هم آنجا حاضر است، این شبهه را برطرف خواهد کرد و همه به حقانیت منطبق علی ایمان خواهند آورد و گمراهی منطبق او را میفهمند. این اشکالی ندارد، ولو بیان، بیان باطلی است و در یک جایی هم ممکن است گمراه کننده باشد. پس شرایط بیان یک حرف باطل، چگونگی بیان یک حرف باطل متفاوت است؛ همه جا حرف باطل حرف گمراه کننده و اغواگر

نیست. آنجائی که اغواگر است، مقابله‌ی با او لازم است و ممنوع است از نظر اسلام و مقررات اسلامی جلوی بیان او را میگیرد. مثل اینکه ما همین امروز در بسیاری از مجالس و مجامع می‌بینیم که مسئولین نظام یا گویندگان عالیقدری که در نظام جمهوری اسلامی ولو مسئولیتی هم ندارند اما مبین و مدافع نظرات نظام و جمهوری اسلامی هستند، اینها در مجامعی، در مجالسی مطالبی را بیان میکنند، در همان مجلس سئوالاتی از آنها میشود، این سئوالات بعضی هم گاهی مغرضانه است، بعضی شبهه است، اشکال است، فقط سئوال نیست، اما پاسخ به آنها به عنوان پاسخ به یک سئوال هست. یعنی هرگز هیچ مسئولی را شما ندیدید در هیچ مجلسی که از سئوالی که از او میشود، ولو آن سئوال مغرضانه باشد، برآشفته بشود، عصبانی بشود، آن سئوال کننده را نکوهش کند یا احیاناً مورد تعقیب قرار بدهد. نه، سئوال است، ولو سئوال مغرضانه‌ای هست، جوابش را خواهد داد. آنچه که در پای منبر امیرالمؤمنین و خلفای اول بیان میشد، از این قبیل بود. این بیان اگرچه باطل است، اما گمراه کننده نیست. اما بعضی از بیان‌ها گمراه کننده است، او را اسلام اجازه نمیدهد. اگر یک سخنی از گوینده‌ای در فضا و محیطی و در شرایطی و با مخاطبینی صادر بشود که مایه‌ی گمراهی جمعی از مردم هست، این از نظر اسلام ممنوع است. دلیل و فلسفه‌ی این ممنوعیت هم واضح است؛ چون اساساً آزادی برای هدایت افکار است، برای رشد افکار است، برای پیشرفت جامعه است. آن آزادی‌ای که موجب گمراهی افکار باشد، موجب رکود افکار باشد، موجب عقبگرد جامعه باشد، این یقیناً قابل قبول نیست. پس یکی از مرزهای آزادی بیان عبارت است از اغواگری، گمراه‌سازی. هر سخنی که گمراه کننده و به خطا افکننده‌ی دلها و ذهنها در جامعه باشد، این ممنوع است.

## ۲- تشنج عمومی در جامعه

یکی از مرزها، تشنج عمومی در جامعه است. در قرآن، اگر برای آزادی بیان عرض کردم من یک دلیل و مدرک صریحی پیدا نکردم، برای آزاد نبودن بیان در موارد تشنج عمومی، دلیل واضحی هست که در سوره‌ی احزاب در آیه‌ای میفرماید: «لئن لم ینته المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض و المر جفون فی المدینة لنگرینک بهم». «مر جفون» یعنی آن کسانی که در جامعه تشنج‌آفرینی میکنند، جامعه را به اضطراب میکشانند، به حرکات ناسالم میکشانند؛ اینها مر جفون در مدینه‌اند. «مر جف» یعنی آن کسی که با سخن خود، با شایعه‌پراکنی خود، با موضعگیری خود، با اظهار نظر خود جو عمومی جامعه را به تشنج میکشاند. این قابل قبول نیست، حتی در جامعه‌ی کوچک زمان پیغمبر. مدینه مگر چقدر بوده؟ همه‌ی مدینه به قدر یکی از محلات تهران نه وسعت داشته و نه جمعیت داشته؛ این سر تا پای نظام اسلامی در زمان پیغمبر است. اما در همان جو هم چون دشمنی زیاد است، چون مخالفت دشمنان جدی است، چون قدرتهای بزرگ متحد شدند

علیه اینکه نظام مدینه‌ی نبوی را از بین ببرند، چون احزاب همدست شدند برای اینکه اسلام را ریشه کن کنند، چون هنوز افکار و ایمانها و دلها آن عمق لازم را در زمینه‌ی مسائل اسلامی به طور عام پیدا نکرده، لذا مرجف در مدینه قابل گذشت نیست: «لنغریبکم بهم»؛ یعنی اگر دست بر ندارند این شایعه پراکنها، این تشنج‌آفرینها، این کسانی که جامعه را از سلامت و از سکون و آرامش خودش می‌خواهند خارج کنند، ما تو را «اغرا» خواهیم کرد به آنها؛ یعنی تو را به جان آنها خواهیم انداخت تا انتقام مردم را بگیری. یعنی یک لحن شدید خشن در مقابل کسانی که جو سالم جامعه را حاضر نیستند تحمل کنند و سلامت جامعه را به حال خود بگذارند. حالا جنجال کنیم که این بر خلاف روشهای دموکراسی غربی است، دموکراسی غربی این را قبول ندارد. خوب ما در بسیاری از جهات دموکراسی غربی را اصلاً قبول نداریم؛ آن آزادی و دموکراسی نیست، آن فتنه است، آن دروغ است، آن فریب است و همان طور که در خطبه‌ی قبل عرض کردم، حتی در خود دموکراسی‌های غربی هم علی‌رغم اینکه شعار آزادی بیان را علم کردند و آن را تو سر بلوک شرق زدند - یعنی جوامع سوسیالیستی و کمونیستی، که می‌گویند شما ندارید، ما داریم - در عین حال در خود آن کشورها هم آزادی بیان به معنای حقیقی کلمه اصلاً وجود ندارد و جنجالی که آنها میکنند علیه یک بیان درست و حقیقتگو از قبیل همان جنجالی است که کفار قریش اطراف پیغمبر میکردند. کسی نمی‌آمد دهن پیغمبر را بگیرد که آیه‌ی قرآن نخواند؛ چون به هر دلیلی این کار را نمیتوانستند بکنند، اما آنقدر جنجال علیه اطراف پیغمبر به راه مینداختند که کسی صدای تلاوت قرآن به گوشش نرسد. امروز روش غرب، روش آمریکا، روش تبلیغات صهیونیستی جهانی این است. بنابراین آنها هم آزادی به هیچ وجه ندارند؛ اما به هر حال ما روشها و پایه‌هایی را که از روی سیاستهای مغرضانه اساساً در زمینه‌ی مسائل آزادی در غرب گذاشته شده - که بنده مفصل درباره‌ی این مطلب در چند خطبه در همین سلسله‌ی بحثها صحبت کردم - قبول نداریم و تکرار نمیکنم. به هر حال اسلام اینجوری است؛ تشنج‌آفرینی را در جامعه قبول نمیکنند. این یکی از مرزهاست. کسی حق ندارد بگوید که من می‌خواهم عقیده‌ی خودم را بیان کنم و بیان در اسلام آزاد است؛ اجازه بدهید من حرفم را بزنم. بله، بیان آزاد است، اما اگر با این بیان کسی بخواهد جو آرام جامعه را، سلامت محیط همزیستی مردم این جامعه را به هم بزند، اسلام به هیچ وجه این را قبول ندارد. میفرماید: «لنغریبکم بهم»؛ دستگاه‌ها موظف خواهند بود که یک چنین بیانی را در مقابلش بایستند و تعقیب قانونی و سیاسی بکنند؛ این قابل قبول نیست. این هم یکی از مرزهای آزادی است. پس بیان اظهار عقیده غیر از تشنج‌آفرینی است.

### ۳- افشای اسرار مملکتی

یکی از مرزهای آزادی بیان، افشای اسرار مملکتی است که این هم باز در قرآن موردی دارد که به

آن اشاره یا تصریح شده و آن سوره‌ی نساء است که در باب جنگ و تحریر مردم به جهاد و مسائل گوناگون جنگ در سوره‌ی نساء مفصلاً بحث پرشور و کاملی را بیان میکند؛ بعد در باب آن کسانی که مخالف روال جامعه‌ی اسلامی هستند، میفرماید که: «وإذا جاءهم امر من الأمن أو الخوف اذاعوا به»؛ خصوصیت این آدم‌های ناباب به حسب این آیه و آیات این است که اگر از امن یا خوف، به هر حال اسرار مملکتی، چه اسراری که برای مردم در جای خود خیر خوش ممکن است به حساب بیاید، چه اسراری که برای مردم خیر ناخوش ممکن است به حساب بیاید، گیرشان بیاید، بدون هیچ ملاحظه‌ای، بدون رعایت هیچگونه مصلحتی، می‌آیند این خبر را در مقابل مردم افشا میکنند، که به حسب این آیه و در شرع مقدس، این مذموم و ممنوع است. مفسرین در ذیل این آیه میگویند مثلاً اگر خبر پیروزی برسد؛ خب، خبر پیروزی که خبر خوبی است، اما مگر هر خبر خوبی را باید آن‌افشا کرد؟ نه، ممکن است افشای این خبر یک مفاسد جنبی داشته باشد. آنجائی که نیروهای ما در جبهه‌ی نبرد بر دشمن پیروز میشوند، این پیروزی را در جای خود، در وقت خود، به اندازه‌ای که هیچگونه سوء استفاده‌ای علیه مردم و علیه جنگ از او نشود، باید بیان کرد؛ و الا اگر همین خبر پیروزی هم بی ملاحظه گفته بشود، ممکن است دشمن استفاده‌ی نوع دیگری از این بکند. لذا بایستی خبر را: «ولو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یرتبطنه منهم»، برگردانند به اولی الامر؛ یعنی به مسئولین. حتی خبر را هم به مسئولین برگردانند، مسئولین با ملاحظه‌ی مصالحی که وجود دارد، این خبر را در اختیار مردم بگذارند. اوائل انقلاب شعارهائی گاهی روی در و دیوار هم نوشته میشد که فلان مطلب را مثلاً افشا کنید، فلان لیست را که در پرونده‌های پنهانی مراکز اسناد هست، چرا افشا نمیکنید؟ چرا در اختیار مردم نمیگذارید؟ خطاب به مسئولین، خطاب به دولت و شورای انقلاب و مسئولین آن روز. ما همان وقت میفهمیدیم که دستهای خائن دارند این کار را میکنند. اینجور میخواستند وانمود کنند که یک اسراری وجود دارد که این اسرار را باید مسئولین برای مردم افشا کنند، اما افشا نمیکنند؛ چون به مردم اطمینان ندارند یا اینکه به دلیلی مصالحشان ایجاب نمیکنند. بعد البته کاملاً روشن شد که کدام گروهک و برای چه مقصودی میخواستند که اینها افشا بشود؛ نه برای اینکه مردم بفهمند، برای اینکه خودش بفهمد. برای اینکه آن ابرقدرتی که این دارد برای او کار در کشور میکند، او بفهمد. خیلی از اسرار اینجوری است. مردم یقیناً امین همه‌ی اسرار حکومت هستند، آنی که امین نیست، آن گوش نامحرمی است که در میان مردم خودش را جا میزند؛ آن عامل دشمن، آن جاسوس دشمن، آن شنود دشمن و از این قبیل چیزها. یا خبری که اگر به گوش دوست هم برسد، او بدون توجه این خبر را افشا میکند، یک چنین خبرهائی را در اسلام اذاعه و افشای آن را جایز ندانستند. حالا اگر کسی بیاید به عنوان آزادی بیان مسائلی را راجع به جنگ، راجع به مسائل سیاسی، راجع به مسائل درونی کشور یا درونی دستگاه‌ها که برای ذهن مردم ممکن است تشنج‌آور باشد، ممکن

است اسرار مملکتی را در اختیار دشمن قرار بدهد، ممکن است یک نقطه‌ی ضعفی را برای دشمن از نظام اسلامی آشکار کند، افشا بکند، این هم ممنوع است؛ اسلام اجازه نمی‌دهد که اینگونه خبر هم پخش بشود. این بیان هم بیان ممنوع است.

### 🔗 تحریف، یکی از مرزهای عدم آزادی

از مرزهای عدم آزادی، یکی‌اش تحریف است. البته تحریف چون جنبه‌ی علمی دارد، قاعدتاً زبانه‌های علم و زبان دانشمندان میتوانند سریع در مقابل او بایستند و باید هم بایستند، جنبه‌ی سیاسی‌اش کمتر است. اما اگر در مواردی تحریف حقایق، تحریف دین، تحریف مسائلی که از اسلام در اختیار مردم قرار باید بگیرد، این به شکل محرّفی، تحریف شده‌ای، این مطالب بیان بشود و تحریف بشود، اینجا هم آنجائی است که حکومت اسلامی و نظام اسلامی باید برخورد کند. اینها بخشی از مرزهای آزادی بیان است. بنابراین بیان، بیان عقیده و اظهار عقیده در محیط سالم آزاد است. آنجائی که مصالح مملکت، مصالح کشور به این دلایلی که اشاره شد - شایعه پراکنی، تشنج، به هم زدن سلامت عمومی جامعه، و مصالح عمومی - با این بیان تهدید میشود، این ممنوع است و مصالح عمومی آنقدر مهم است که اسلام برای خاطر مصالح عمومی یک جاهائی مسجدی را آتش می‌زند. پیغمبر اکرم یک مسجد را آتش زد، چون این مسجد محلی شده بود که منافقین در آن جمع میشدند، گرد می‌آمدند، و بنا بر این بود که دور هم در این مسجد بنشینند، جمع بشوند و علیه پیغمبر مطالبی را با همدیگر تفاهم کنند و خوراک برای تشنج‌آفرینی در جامعه به وجود بیاورند. پیغمبر از جنگ تبوک که برگشت، سر راه هنوز به مدینه نرفته، این مسجد را خراب کرد و آتش زد و صاف کرد و آمد وارد شهر شد؛ یک چنین برخورد قوی و قاطعی را اسلام با مصالح عمومی جامعه دارد. البته در این باب همان طور که عرض کردم، بحث زیاد است. آنجاهائی که حساسیت در تأثیر بیان بیشتر هست، طبعاً برخورد اسلام هم قوی‌تر است. حتی در مسائل شخصی؛ لذا شما می‌بینید که تهمت زدن به زن مؤمن، خوب در قرآن منع شده، ممنوع شده و چقدر اسلام برای این کار مجازات معین کرده که تهمت به زنان مؤمن زده نشود؛ اما یک جا یک شایعه نسبت به همسر پیغمبر در سوره‌ی احزاب به قدر شاید بیش از همه‌ی آن آیات رویش بحث میشود که قضیه‌ی «افک» باشد که یکی از همسران پیغمبر - حالا بین مفسرین اختلاف هست که یا ماریه‌ی قبطیه بوده یا عایشه - مورد یک سوء ظنی قرار می‌گیرند و منافقین علیه اینها مطالبی را پخش میکنند و اشاعه میدهند و رسول خدا برخورد میکند با این قضیه و مغموم میشود، غمگین میشود، جبرئیل نازل میشود، آن آیات بسیار تند و ملامت‌آمیز سوره‌ی احزاب نازل میشود که چرا شما اجازه میدهید - حتی به مؤمنین - که کسانی یک چنین شایعه پراکنی را بکنند؟ چرا؟ چون مورد، مورد حساسی است، مسئله‌ی پیغمبر است، مسئله‌ی شأن پیغمبر و آبروی پیغمبر و شخصیت پیغمبر

مطرح است. نسبت به یک زن عادی هم قضیه مهم است، اما نه به این اهمیت. بنابراین موارد مختلف است. این راجع به حدود آزادی بیان.

### ❖ ممنوعیت عدم بیان در برخی مواقع

نکته‌ی پایانی در این بحث امروز من این است که اسلام یک خصوصیت دیگری دارد و آن این است که یک جاهائی عدم بیان را اسلام ممنوع کرده. یعنی مسئله فقط این نیست که بیان کردن مجاز است، بلکه بالاتر از این، بیان نکردن حرام است. یک جاهائی باید بیان کرد؛ آنجاهائی که کتمان حقیقت علیه مصالح نظام اسلامی است، علیه منافع رشد فکری جامعه است، آنجا بیان واجب است، کتمان حقیقت حرام است، که این هم یکی از خصوصیات اسلام است که آیات فراوانی در قرآن دارد؛ برادرانی که میخواهند دنبال کنند، آیات بیان و تبیین: «لتبییننه للناس ولا تکتمونه»، آیات کتمان، اینها را در قرآن ملاحظه کنید، خواهید دید که بیان کردن و ارائه‌ی حقیقت کردن در یک جاهائی لازم است و این تضمین واقعی بقای نظام بر خط اسلام است. یعنی اگر مصالح نظام اسلامی و مصالح مسئولین، مصالحی که ارتباط به اسلام دارد، نه مصالح شخصی‌شان، آنقدر مهم است که یک جاهائی بیان کردن را غیر مجاز میکنند، اما همین نظام، همین دستگاه، همین مسئولین، اگر قرار شد از خط اسلام منحرف بشوند، اگر بنا شد که راه را عوضی برونند، اگر سرنوشت نظام اسلامی تهدید به انحراف از مبانی اسلامی شد، اینجا تکلیف چیز دیگری میشود، اینجا بیان کردن واجب است، امر به معروف و نهی از منکر لازم است، نصیحت لائمة المسلمین لازم است و افشای حقایق برای مردم لازم است که مجموعه‌ی اینها نظر اسلام را در باب بیان و آزادی اظهار عقیده روشن میکند.



آزادی

یادداشت

Lined writing area for notes.



حدود آزادی بیان در اسلام



## آزادی در تعیین نظام و رهبران

آزادی سیاسی یعنی اثرگذاری افراد جامعه‌ی

اسلامی در نظام سیاسی جامعه

اعتبار نظر و رأی مردم در اسلام

انتخاب مسئولین گوناگون در جمهوری اسلامی با

رأی مردم

اختصاص نداشتن حق رأی در جمهوری اسلامی به

عده‌ای خاص

در کشورهای اروپائی و آمریکا، پس از جنگ

جهانی اول به زنها حق رأی داده شد

فعالیت‌های سیاسی فقط حق رأی نیست



### آزادی سیاسی یعنی اثرگذاری افراد جامعه‌ی اسلامی در نظام سیاسی جامعه

آزادی سیاسی به طور خلاصه یعنی اینکه افراد جامعه‌ی اسلامی در تکوین و همچنین در هدایت نظام سیاسی جامعه دارای نقش و اثر باشند. اینطور نباشد که یک قشری یا یک جمعی یا وابستگان به یک نژادی در جامعه حق و توانائی تصرف در امور اداره‌ی کشور را داشته باشند و دیگران نه. آزادی سیاسی یعنی اینکه همه‌ی مردم با قطع نظر از وابستگی‌های قومی و زبانی و نژادی و دینی در یک جامعه بتوانند نظام سیاسی جامعه را به وجود بیاورند و در آن مؤثر باشند و بتوانند آن نظام را به سمت مطلوب خودشان هدایت کنند. طبیعی است که وقتی در جامعه اختلاف رأی و نظری پیدا شد، آن عقیده‌ای که طرفداران بیشتری دارد - البته در چهارچوب اصول و ارزشهای پذیرفته شده‌ی آن نظام - رأیش و حرفش متبوع خواهد بود و دیگران باید از آن تمکین کنند. امروز هنوز هم در دنیا نظامهایی هست، کشورهایی هست که در آن فقط یک دسته از مردم حق دارند در زمینه‌ی مسائل اداره‌ی جامعه صاحب نظر باشند، رأی بدهند، انتخاب بکنند و دیگران باید تسلیم جریانی باشند که آن عده‌ی اول به وجود می‌آورند. مثل همین نظامهای فاشیستی دنیا، نظامهای نژادپرست، مثل نظام آفریقای جنوبی، نظام صهیونیستی، نظامهای ارتجاعی، بسیاری از نظامهای پادشاهی و بسیاری از نظامهایی که به صورت تک حزبی در جامعه اداره میشوند؛ مثل نظامهای کمونیستی در دنیا. در این نظامهایی که اشاره کردم همه‌ی افراد جامعه حق رأی دادن و اظهار نظر کردن و انتخاب کردن درباره‌ی مدیران جامعه را ندارند. در نظامهای غربی چرا، انتخاباتی هست، مبارزاتی هست. البته

در همان نظامها هم قبلاً در بعضی از بحثها مختصراً اشاره شد که سلطه‌ی تبلیغات و جنگالهای تبلیغاتی باز هم مانع از آن است که همه‌ی افراد جامعه واقعاً بتوانند انتخاب بکنند.

### اعتبار نظر و رأی مردم در اسلام

بحث در باب نظر اسلام در این زمینه است. در اسلام به نظر مردم اعتبار داده شده؛ رأی مردم در انتخاب حاکم و در کاری که حاکم انجام میدهد، مورد قبول و پذیرش قرار گرفته. لذا شما می‌بینید که امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام) با اینکه خود را از لحاظ واقع منسوب پیغمبر و صاحب حق واقعی برای زمامداری میدانند، آنوقتی که کار به رأی مردم و انتخاب مردم میکشد، روی نظر مردم و رأی مردم تکیه میکند. یعنی آن را معتبر می‌شمارد و بیعت در نظام اسلامی یک شرط برای حقانیت زمامداری زمامدار است. اگر یک زمامداری بود که مردم با او بیعت نکردند، یعنی آن را قبول نکردند، آن زمامدار خانه‌نشین خواهد شد و مشروعیت ولایت و حکومت به بیعت مردم وابسته است یا بگوئیم فعلیت زمامداری و حکومت به بیعت مردم وابسته است. آنوقتی که بعد از قتل عثمان مردم آمدند اطراف خانه‌ی امیرالمؤمنین را گرفتند، امیرالمؤمنین خطاب به مردم فرمود که شما چه کاره‌اید؟ رأی شما چه تأثیری دارد؟ فرمود: «دعونی و التمسوا غیری»؛ وقتی می‌خواست استنکاف کند از قبول خلافت و زمامداری، به مردم گفت من را رها کنید، به سراغ دیگری بروید. یعنی اراده‌ی شما، خواست شما، انتخاب شماست که تعیین کننده است؛ پس از من منصرف بشوید، به سراغ دیگری بروید. در مکاتباتی که امیرالمؤمنین با معاویه در پیش از جنگ صفین داشتند و استدلال میکردند؛ هر کدام یک دلیلی، استدلالی در نامه‌ی خود می‌آوردند - هم معاویه به یک چیزهائی استدلال میکرد تا روش سیاسی خودش را توجیه کند، هم امیرالمؤمنین استدلالهائی میکردند - آنجا یکی از جملاتی که امیرالمؤمنین به کار برده و احتمال میدهم بیش از یک بار هم امیرالمؤمنین این را به کار برده این است که: «آته بایعنی القوم الذین بایعوا ابابکر و عمر»؛ یعنی تو چرا در مقابل من می‌ایستی و تسلیم نمیشوی، در حالی که همان مردمی که با ابوبکر و عمر بیعت کرده بودند و تو به خاطر بیعت آن مردم خلافت آنها را قبول داری، همان مردم با من هم بیعت کردند. یعنی مشروعیت دادن به رأی مردم و بیعت مردم؛ این یک اصل اسلامی است. لذا بیعت یکی از چیزهای اصلی بود. اگر کسی به عنوان خلیفه انتخاب میشد، مردم اگر بیعت نمیکردند، هیچ الزامی نبود که دیگران او را خلیفه بدانند. حتی آن زمانهائی که خلافت جنبه‌ی صوری هم به خودش گرفته بود، یعنی در دوران بنی امیه و بنی عباس، آن روز هم باز بیعت گرفتن از مردم را لازم میدانستند. حالا وقتی که یک حکومت قدر مابانه و جبارانه بر مردم بخواهد حکومت کند، بیعت گرفتن را هم اجباری میکند یا در بیعت هم تقلب میکند. مثل اینکه در انتخابات، انتخابات صوری و تشریفاتی، فرمایشی در دوران رژیم گذشته تقلب میکردند. اصل بیعت، یک اصل

پذیرفته شده است. البته وقتی همه‌ی مردم، اکثریت مردم یا کسی بیعت کردند و در حقیقت او را به زمامداری پذیرفتند، دیگران باید تسلیم او بشوند. شاید بیعت در این صورت هم اجباری نباشد. من فرصت نکردم که اطراف این قضیه که آیا برای آن اقلیت که مخالف زمامداری این حاکم یا این خلیفه هستند، واجب است که بیعت بکنند یا واجب نیست، تحقیق کنم بینم چه جوری است. آنچه مسلم است، وقتی اکثریت یک نفری را به امامت و خلافت انتخاب میکردند، دیگران ملزم بودند که اطاعت کنند؛ اما بیعت هم لازم بود یا نه، معلوم نیست. لذا وقتی که امیرالمؤمنین به خلافت انتخاب شدند و مردم گروه گروه آمدند بیعت کردند با امیرالمؤمنین، یک عده‌ای بیعت نکردند. امیرالمؤمنین فرمود رؤسای آن عده را، شخصیت‌های سرشناس را آوردند. پرسید شما چرا بیعت نمیکنید؟ یکی، یکی از اینها سؤال کرد، هر کدام یک جوابی دادند. هیچ کدام از اینها را ندارد که امیرالمؤمنین اجبار کرده باشد بر اینکه باید بیعت کنید. حرفشان را شنید، استدلالی داشتند، آن استدلال را حضرت ابطال کرد، رهانشان کرد، رفتند. عبدالله بن عمر را آوردند خدمت امیرالمؤمنین در مسجد، فرمود چرا بیعت نمیکنی؟ گفت من منتظرم تا همه بیعت کنند، بعد من بیعت کنم. حضرت فرمود خب همه بیعت کردند، هیچ کس نیست که بیعت نکرده باشد، آلا تعداد معدودی؟ گفت نه، من باید برام روشن بشود، ثابت بشود؛ عذر و بهانه آورد. مالک اشتر در خدمت امیرالمؤمنین بود، گفت یا امیرالمؤمنین این کسانی که با تو بیعت نکردند، شمشیر و تازیانه‌ی تو را تجربه نکردند، فکر میکنند تو با تعارف با اینها تمام خواهی کرد، اجازه بده من گردن این را که پسر یک خلیفه است و یک شخصیتی است، بزنم، این را که من گردن زدم به خاطر امتناع از بیعت، دیگران حساب کار خودشان را میکنند. حضرت خندیدند، فرمودند نه، عبدالله بن عمر از بچگی اش هم آدم خوش اخلاقی نبود، حالا که پیر هم شده، رها کنید، برود. حضرت ول کردند، رفت و بیعت نکرد تا آخر و تعداد زیادی بودند که بیعت نکردند با امیرالمؤمنین، اما زیر فشار قرار نگرفتند. اکثریت مردم بیعت کردند. البته آن کسی که بیعت نکرده، اگر قرار باشد علم طغیان بلند کند، مبارزه کند، مخالفت کند، آنچنانی که در جنگ جمل پیش آمد یا در جنگ صفین یا در جنگ نهروان، البته حاکم اسلامی موظف است برخورد کند. پس آزادی در انتخاب رهبر و امام و خلیفه در نظام اسلامی یک چیز روشن و واضحی بوده و همه آن را میفهمیدند و قبول میکردند.

### انتخاب مسئولین گوناگون در جمهوری اسلامی با رأی مردم

همین مطلب در قانون اساسی جمهوری اسلامی منعکس است. شما ببینید در مورد رهبر بعد از آنی که شرایط رهبر را ذکر میکنند، دوراه برای انتخاب رهبر مشخص میکند: یکی اینکه اکثریت قاطع مردم، نه نصف به علاوه‌ی یک، پنجاه و یک درصد، اکثریت قاطع یعنی آنی که اقلیت در مقابل او چیز ناچیزی باشد. آن کسی که اکثریت قاطع مردم او را به رهبری انتخاب بکنند، او رهبر

است. تشبیه هم شده در قانون اساسی به رهبری امام بزرگوار ما و رهبر عظیم‌عزیز تاریخی این ملت که اکثریت قاطع مردم او را به رهبری انتخاب کردند و امامت او را پذیرفتند که رهبر و پیشوای جامعه باشد... این یکی از امتیازات بزرگ اسلام است. در قانون اساسی بعد از مقام رهبری مقامهای دیگر هم، آنهایی که تعیین‌کننده‌اند، همین‌جورند. رئیس‌جمهور را که رأس نظام و نظام سیاسی و رئیس قوه‌ی مجریه است، مردم با آراء مستقیم انتخاب میکنند. نمایندگان مجلس شورای اسلامی را که قانونگذار و قاعده‌ی اصلی نظام جمهوری اسلامی هستند، مردم با رأی مستقیم خودشان انتخاب میکنند. بقیه‌ی مقامات و کارگزاران هم با رأی مردمند، منتها تقریباً به صورت غیر مستقیم. مثل دستگاه قضائی... یعنی در حقیقت تمام دستگاه‌های اجرائی اصلی کشور با رأی مردم، با میل مردم انتخاب میشوند و مردم در او دخالت دارند. یک چنین چیز بسیار شگفت‌آور و عظیمی در اسلام هست که در جمهوری اسلامی هم به این شکل منعکس شده. البته وضع ارتباطات امروز امکان تماس و فاصله‌ی امروز با دورانیهای گذشته یک چیزهایی است که در کیفیت و چگونگی این کار یک تفاوت‌هایی را به وجود می‌آورد.

### 🌸 اختصاص نداشتن حق رأی در جمهوری اسلامی به عده‌ای خاص

مهم این‌که در این حق، یعنی حق رأی دادن، حق انتخاب کردن، یعنی آزادی سیاسی در بزرگترین و مؤثرترین شکلش هیچ محدودیتی نیست. زنها هم همین‌جور رأی میدادند و رأی میدهند و صاحب سهمی در این آزادی عمومی هستند. جوانان هم همین‌طور، حتی نوجوانان هم اگر به حد بلوغ رسیدند، همین‌طور. نژادهای مختلف تفاوتی ندارند، مذهبهای مختلف تفاوتی ندارند، حق رأی در جمهوری اسلامی مخصوص مسلمانان نیست، مخصوص یک عده‌ای از مسلمانان، یک مذهب خاص نیست، مال همه است. رأی در مجلس شورای اسلامی و قانونگذاری مخصوص مسلمین نیست. غیر مسلمانها هم نماینده انتخاب میکنند و حق رأی دارند. ببینید هیچ امتیازی در صدر اسلام هم نبود، در جمهوری اسلامی هم نیست.

### 🌸 در کشورهای اروپائی و آمریکا، پس از جنگ جهانی اول به زنها حق رأی داده شد

جالب است برای شما که بگویم اروپا و دنیای غرب، دنیای دموکراسی که این همه زبان‌درازی نسبت به اسلام کردند، به این امور و به این اصول بسیار دیر رسیدند. حق رأی برای زن تا اوایل این قرن‌ی که الان درش هستیم، در اروپا وجود نداشت. البته حق رأی کلاً برای جوامع اروپائی وجود نداشت، حتی بعد از رنسانس و نهضت صنعتی و علمی در اروپا. بعد از انقلاب فرانسه در اواخر قرن هجدهم تدریجاً حق داده شد به کارگران و زحمتکشان، یعنی مردم، توده‌ی مردم، آحاد مردم که رأی بدهند و انتخاب بکنند. بعد هم بتدریج در بعضی جاهای اروپا این رأی داده شد. در کشورهای

اروپائی و در آمریکا، پس از جنگ اول جهانی به زنها حق رأی داده شد؛ یعنی تا ۱۹۱۸ پایان جنگ جهانی اول در آمریکائی که دم از آزادی و دفاع از حقوق زن و اینها میزنند و در اروپا، حق رأی به زنها داده نمیشد و زنها حق انتخاب کردن نداشتند و تازه بعد از ۱۹۱۸ که حق رأی به زنها داده شد، به زنها بالاتر از سی سال حق رأی داده شد. در فاصله‌ی بین دو جنگ جهانی در بسیاری از کشورهای اروپائی از جمله در فرانسه، در ایتالیا و همچنین در ژاپن زنها حق رأی نداشتند. تا پیش از سال ۱۹۴۰ در آمریکای لاتین در هیچ کشوری زنها حق رأی نداشتند. در آنجائهای هم که حق رأی به زنها داده شد، به زنها سی سال به بالا، بعد از مدتی زنها بیست و یک سال به بالا؛ و این اواخر، در همین ده سال اخیر، در بعضی از کشورهای دنیا حق رأی را به هجده سالگی رساندند، ولی شما ببینید در جمهوری اسلامی بلوغ ملاک قرار گرفته؛ یعنی در شانزده سالگی، وقتی پانزده سالگی تمام شد، حق رأی برای همه وجود دارد، هر کسی میتواند. در حالی که در اروپا و در آمریکا و در دنیای صنعتی غرب با این همه ادعائهای که نسبت به آزادی بشر و آزادی حقوق و آزاداندیشی و مسائل زن و این چیزها دارند، به جوانان هجده ساله، نوزده ساله، بیست ساله سالهای متمادی، تا همین چند سال قبل از این، حق رأی داده نمیشد، به آنها اعتنا نمیشد، اما اسلام چرا، به اینها احترام میکند، اعتنا میکند و بتدریج به نظر اسلام دارند اینها نزدیک میشوند. یک طرز فکر پیشرفته‌ی بسیار مدرن و قابل دفاع در نظام اسلامی برای حق رأی مردم و فعالیتهای سیاسی وجود دارد.

#### فعالیت‌های سیاسی فقط حق رأی نیست

البته فعالیت‌های سیاسی فقط حق رأی نیست، این بزرگترین و مهمترینش بود. به طور خلاصه در انواع آزادی‌هایی که ما در چند خطبه‌ی اول نمازهای جمعه مطرح کردیم، این هم یک قلم عمده است. آزادی‌های سیاسی، حق رأی دادن، حق انتخاب کردن، حق فعالیت سیاسی کردن، حق تلاش‌های سیاسی کردن، اینها چیزی است که در جوامع اسلامی از قدیم معمول بوده و اسلام این را آورده. البته تسلط دستگاه‌های مرتجع مانع شده بود که این احکام اسلامی در کشورهای اسلامی عمل بشود. همچنان که امروز در خیلی از کشورهای اسلامی متأسفانه عمل نمیشود. در بعضی از کشورهای اسلامی هم که این مسائل وجود دارد، به تقلید اروپا و به سبک آنهاست، به سبک اسلامی نیست که خیلی از سبک غربی و اروپائی بهتر است. لکن در جمهوری اسلامی برگشتیم به همان سبک اسلامی که دیدیم روشن‌تر، مترقی‌تر و قابل دفاع‌تر و قوی‌تر از این چیزهایی است که امروز در دنیا وجود دارد.

# آزادی و حق رأی در اسلام

ابعد آزادی سیاسی در یک جامعه

حق انتخاب در دنیای غرب، مقهور سلسله

عوامل خارج از اختیار مردم

راه تعیین حاکم و ولی امر در اسلام

انتخاب به طور مطلق حجت نیست

اعلام نظر منتخبین مردم در مجلس خبرگان،

درباره ولی امر

جایگاه حق رأی و انتخاب مردم از نظر اسلام

انتخاب مردم در عرض نصب الهی نیست

### ابعاد آزادی سیاسی در یک جامعه

آزادی سیاسی در یک جامعه شامل حق انتخاب برای افراد جامعه است که چه زمامدار و رهبر جامعه را و سرپرست نظام اسلامی را و چه کارگزاران عمده را در این نظام، خود مردم بدون وساطت جمع خاصی انتخاب کنند و همچنین شامل اختیار مردم در هدایت جامعه و تعیین سیاستهای اصولی نظام اسلامی و همین طور برخی از فعالیتهای عمده‌ی دیگر است. همه‌ی اینها مشمول آزادی‌های سیاسی است. وقتی گفته میشود که در جامعه اسلامی مردم آزادی‌های سیاسی دارند، این بدین معناست که هم حق انتخاب را در اموری که اشاره شد، دارا هستند و هم حق فعالیت سیاسی، انتشار مطبوعات و روزنامه‌ها، ایجاد تشکلهای و سازمانها و احزاب، ایجاد اجتماعات سیاسی، بیان افکار و نظرات سیاسی و خلاصه انتخاب راه سیاسی خود را در جامعه دارا هستند.

### حق انتخاب در دنیای غرب، مقهور سلسله عوامل خارج از اختیار مردم

درباره‌ی آزادی حق انتخاب و آزادی انتخاب برای مردم، آن هم انتخاب رئیس نظام اسلامی که تعبیر میشود از آن به امام و رهبر و زمامدار، در نوبت قبل در یک خطبه مقداری بحث شد و به طور خلاصه وضعی را که در گذشته و امروز بر جوامع غیر اسلامی حاکم بود، به اجمال گفته شد و دیدیم که دنیائی که امروز مدعی آزادی و دموکراسی است و برای افراد جامعه حق انتخاب در تعیین نظام و رهبران نظام قائل است، خیلی دیر به این فکر افتاده و آنوقتی هم که به آحاد

مردم این حق را اعطا کرده است، به صورت ناقص اعطا کرده و عرض کردیم که تا اوایل این قرن نصف جمعیت این جوامع - یعنی زنان - دارای حق انتخاب نبودند و داخل صحنه‌ی سیاست به حساب نمی‌آمدند و بتدریج از اواخر جنگ بین‌الملل اول برای زنها حق انتخاب داده شد، آن هم در بعضی از کشورها، آن هم برای سنین بالاتر از سی سال یا سی و پنج سال و بتدریج تا این چند سال قبل دنیا به این نتیجه رسید - دنیای دموکراسی و غرب - که برای زنان هم در سنین جوانی، هجده سالگی، بیست سالگی حق رأی و حق انتخاب باشد. و تازه در همین دنیای غرب اگر بخواهیم مسئله‌ی حق انتخاب مردم را بشکافیم و تحلیل کنیم، خواهیم دید که به معنای حقیقی همان انتخاب کنندگان و رأی دهندگان هم مقهور یک سلسله عوامل خارج از اختیار خودشان هستند و اگر بدقت نظر کنیم، خواهیم دید که در واقع حق رأی و حق انتخاب برای عامه‌ی مردم و اکثر مردم - چه زن و چه مرد - همین حالا در قشر عظیمی از عالم وجود ندارد. دنیای دموکراسی اینجور بود؛ دنیاهای استبدادی، آن نظامهایی که به شکلهای قرون وسطائی و ارتجاعی اداره میشوند، آن کشورهایی که در آنها انتخابات فقط شکل صوری و ظاهری دارد و بخش بسیار ناچیزی از ملت‌ها در انتخابات شرکت میکنند، آن هم با انواع و اقسام جاذبه‌های مادی و امثال آنها یا دنیای کمونیستی، در اینها حتی همین اندازه‌ای که امروز در غرب دموکراسی و آزادی برای رأی دادن وجود دارد، در آن دنیاهای وجود ندارد. در حالی که به اسلام که برمی‌گردیم، می‌بینیم اسلام برای آحاد مردم حق رأی، حق انتخاب، حق تصمیم‌گیری، حق اظهار نظر در مسائل سیاسی و مسائل زندگی را قرار داده. البته نوع آزادی در اسلام، نوع انتخاب افراد در اسلام با آنچه در غرب امروز وجود دارد متفاوت است؛ اما حقیقتاً آزادی است و اگر با معیار دقیق بسنجیم، آزادی در اینجا است و در آنجا نیست. درست است که کشورهای اسلامی به رأی و نظر اسلام عمل نکردند، آنجائهایی هم که به اصطلاح دموکراسی هست، آزادی هست، نوع غربی آن هست، نه نوع اسلامی آن، اما امروز جمهوری اسلامی مباحثات میکند به اینکه در قانون اساسی آزادی‌ها را برای مردم در اختیار قرار داده و روش ما و ممشای جمهوری اسلامی تا آن حدی که بلد هستیم، مقدور مان هستیم و تجربه و پختگی این کار را داریم، بر این است که آحاد مردم در مسائل واقعاً حق رأی و حق انتخاب داشته باشند که از اول انقلاب تا حالا هم این را نشان دادیم و اگر با معیار و میزان بسنجند، انصافاً خوب هم انجام گرفته.

### 🏠 راه تعیین حاکم و ولی امر در اسلام

یک مطلب این است که در اسلام راه تعیین حاکم و ولی امر فقط انتخاب نیست، بلکه ما دوراه برای تعیین حاکم داریم - این طبق دیدگاه شیعه در مسئله‌ی انتخاب حاکم و ولی امر است؛ برادران اهل سنت مختصر تفاوتی دیدگاهشان با ما دارد؛ یعنی یکی از راه‌هایی را که ما می‌گوئیم، آنها قبول ندارند و چند راه دیگر را آنها قبول دارند که مورد توافق علمای شیعه نیست - یکی



نصب الهی است. توجه کنید که نصب در اسلام و در تشیع، نصب اشخاص نیست. یعنی هیچ کس، هیچ حاکمی حتی آن حاکمی که خود او منصوب از قبل خداست، خود او حق ندارد کسی را نصب کند. نصب پیغمبر یا نصب امام از این جهت که حکایت میکنند از نصب خدا، دارای اعتبار است؛ یکی این راه. که به اعتقاد ما پیغمبر اکرم امام بعد از خودش را نصب کرد و امیرالمؤمنین دوره‌ی امامت معصوم را که دوران دوازده امام شیعه است، نصب کرد. تعیین ولی امر به وسیله‌ی نصب انجام گرفت. حالا در هنگامی که نصب انجام میگیرد، بیعت چقدر تأثیر دارد یا ندارد، آن یک بحث دیگر و بحث دقیقی است که شاید بخشی از آن در دنباله‌ی عرایض روشن بشود. یک راه دیگر، راه انتخاب است. انتخاب کجاست؟ انتخاب در یکی از دو جاست: یا در آنجائی که نصب وجود ندارد؛ مثل دوران غیبت. در دوران غیبت کسی منصوب خدا نیست؛ آنجا معیارهایی معین شده. نصب فقها به معنای تعیین معیار است که ائمه (علیهم السلام) در متون روایت و احکامی که بیان کردند، ملاکها و معیارهایی را برای حاکم اسلامی مشخص کردند؛ در چهار چوب این ملاکها و معیارها مردم امام را انتخاب میکنند و گزینش میکنند. پس انتخاب یکی در آنجائی است که نصب وجود ندارد و جای نصب نیست؛ مثل دوران غیبت و دیگر در آنجائی است که اگر نصب هم هست، به نصب عمل نشده است؛ مثل دوران خلافت امیرالمؤمنین که امیرالمؤمنین بنا به اعتقاد خود او و به اعتقاد یاران و پیروان او منصوب از قبل پیغمبر بود که پیغمبر هم او را به حکم خدا نصب کرده بود، لکن در واقعیت تاریخی این نصب مورد قبول قرار نگرفت، مورد عمل واقع نشد و کار به آنجائی رسید که مردم در یک برهه‌ای از زمان آمدند به امیرالمؤمنین مراجعه کردند، اصرار کردند، از آن حضرت تقاضا کردند که خلافت را بپذیرد و به اجماع امت تقریباً امیرالمؤمنین انتخاب شد به خلافت و ولایت امر. این هم یکی از آنجائیهایی است که انتخاب مردم نافذ است. لذا امیرالمؤمنین استناد میکند برای اثبات خلافت خود به مراجعه‌ی مردم، به قبول مردم، به بیعت مردم، به اینکه مردم او را خواستند و از او تقاضا کردند و با او بیعت کردند؛ به این چیزها استناد میکند. اگر اینها حجت نبود، اگر از نظر خود امیرالمؤمنین معتبر نبود، ولو از نظر خصم معتبر است، امیرالمؤمنین این را به خصم نمیگفت، به خود مردم نمیگفت که شما بروید سراغ دیگری، دیگری را انتخاب کنید. نمیگفت چون شما من را انتخاب کردید، چون اصرار کردید، من قبول میکنم. پس در اسلام برای انتخاب مردم و گزینش مردم و سرسپردگی مردم به یک ولی امر، یک اعتبار قطعی و حقیقی در یک چنین موردی هم معین شده. این یک نکته که جای انتخاب این است.

#### انتخاب به طور مطلق حجت نیست

یک نکته‌ی دیگر این است که انتخاب همان طور که اشاره کردیم به طور مطلق حجت نیست. یعنی اگر مردم جمع بشوند کسی را که در چهار چوب معیارها و ملاکهای خدائی قرار نمیگیرد، او را

انتخاب نکنند، این انتخاب حجت نیست. این برمی گردد به اختلاف میان بینش اسلامی در باب حکومت با بینش غیر اسلامی و بینش غربی. در دموکراسی های غربی که برای مردم حق رأی قائلند، معتقدند که مصلحتی برای خواست مردم و اراده ی مردم وجود ندارد. اسلام برای مردم حق حاکمیت را به خودی خود و بالذات قائل نیست؛ حق حاکمیت متعلق به خداست. آنکه میتواند برای مردم قانون وضع کند آن خداست؛ آنکه میتواند ملاکهای اجرای قانون را معین کند، خداست؛ مالک امور مردم جز خدا دیگری نیست. پس یک سلسله اصول و ضوابط و معیارهائی در اسلام هست که چهار چوب این معیارهاست که اعتبار میدهد به حق رأی مردم و اگر در خارج از این چهار چوب و دور از این ملاکها و معیارها مردم انتخاب نکنند، این انتخاب حجیتی ندارد. اگر فرض کنیم که مردم به سراغ یک پیشوای یا رئیس فاسد فاسق کافر دور از معیارهای اسلامی بروند، اگر اتفاق نظر هم بر او قرار بگیرد، این از نظر اسلام ممضی نیست. اسلام این را یک حاکمیت اسلامی به حساب نمی آورد، ولو آن مردم مسلمان باشند. باید بروند به سراغ عادل، به سراغ متقی، به سراغ عالم، به سراغ انسانی که دارای بینش لازم هست، شرایط حکومت کردن را دارد. خلاصه در چهار چوب شرایط اسلامی است که این انتخاب حجیت پیدا میکند. اگر مردم در میان دو نفر، سه نفر، ده نفر انسانی که دارای این شرایط هستند، یکی را انتخاب کردند، این حجیت است.

### اعلام نظر منتخبین مردم در مجلس خبرگان، درباره ولی امر

یک نکته دیگر این است که در روایات و در آثار اسلامی گاهی به جمله ی اهل حل و عقد برخورد میکنیم یا در بعضی از روایات مهاجر و انصار. در دنیای آن روز انتخاب عموم مردم عملی نبود؛ یعنی اگر قرار بود خلیفه در مدینه یا در کوفه می نشست و دست روی دست میگذاشت و کارها همین طور معوق میماند تا در اقصی نقاط عالم اسلام انتخابات انجام بگیرد و مردم بگویند و نظرخواهی کنند و بعد یک عده از مردم موافقت کنند، یک عده مخالفت کنند، اهل یک شهر بپذیرند، اهل یک شهر بگویند نه، ما این را قبول نداریم، فلان کس دیگر را قبول داریم و بعد بخواهند بشمارند این آراء را، نتیجه را بیاورند به کوفه یا مدینه، ممکن بود سالی یا سالهائی طول بکشد و امور مسلمین این را اجازه نمیداد. امروز با امکاناتی که وجود دارد، همه ی این کارها در ظرف چند روز انجام میگردد. بنابراین میتوانیم بگوئیم که امروز انتخاب خود مردم بدون وساطت هیچ عامل و عنصر دیگری معتبر است. اما شکل دیگری که وجود دارد، انتخاب منتخبین مردم است که در قانون اساسی ما مجلس خبرگان است. طبق قانون اساسی ما مردم منتخبین خودشان را که مجلس خبرگان هستند، اعضای مجلس خبرگانند، انتخاب میکنند و آنها به عنوان یک نهاد جمهوری اسلامی، نه برای یک روز و یک مقطع، بلکه به طور مستمر به بررسی های خودشان، مطالعاتشان، تحقیقاتشان، جستجویشان در زمینه ی افراد و مصداقها، تحقیقشان درباره ی احکام و شناختها، به این

چیزها ادامه میدهند تا به یک نتیجه‌ای میرسند و همواره منتخبین مردم که همان مجلس خبرگان باشند، آماده‌اند که نظر خودشان را درباره‌ی رهبر مسلمین و ولی امر اعلام بکنند. این هم یک نوع انتخاب عمومی است که امروز بحمدالله این نهاد اسلامی شکل گرفته، پا گرفته و از حمایت و کمک و تأیید رهبر و امام عزیزمان برخوردار شده و مشغول کار خودش هست... پس مسئله‌ی انتخاب عموم مردم ولو با یک واسطه، یعنی واسطه‌ی منتخبین خودشان که مجلس خبرگان باشند، امروز یک چیزی است عملی و این در حالی است که آن روز عملی نبود. پس اگر ما اهل حل و عقد را به همین معنای مجلس خبرگان بگیریم، امروز هم عملی است. اما اگر اهل حل و عقد را به معنای منتخبین مردم و مجلس خبرگان امروز به حساب نیاوریم و بگوئیم یک عده‌ای یک گوشه‌ای بنشینند از بزرگترها و با بصیرت‌ترها و به جای مردم تصمیم بگیرند، نه، دلیلی نداریم که امروز هم این معنا وجود داشته باشد.

#### 🕌 جایگاه حق رأی و انتخاب مردم از نظر اسلام

من یک دو، سه تا از روایاتی را که در این باب هست میخوانم تا معلوم بشود که در نظر اسلام حق رأی مردم و انتخاب مردم چقدر مهم است و اگر کسی در باب اسلام غیر از این نظر بدهد، یقیناً نسبت به اسلام جفا شده. یک روایت، روایت امیرالمؤمنین است که در کتاب معروف سلیم بن قیس هلالی نقل شده؛ در آنجا از قول امیرالمؤمنین اینجور نقل شده که: «و الواجب فی حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین بعد ما یموت امامهم او یقتل»؛ وقتی که رئیس یک جامعه و حاکم یک کشور و یک امت اسلامی از دنیا برود یا کشته بشود، واجب است بر مردم به حکم اسلام و به حکم خدا که: «ان لا یعملوا عملاً و لا یحدثوا حدثاً و لا یقدّموا یداً و لا یرجلا و لا یبدئوا بشیء قبل ان یختاروا لانفسهم اماماً»؛ هیچ کاری نباید بکنند، هیچ اقدامی را شروع نباید بکنند، به هیچ عمل بزرگ و کوچکی دست نباید بزنند، در هیچ کاری سرمایه‌گذاری نباید بکنند، تا اینکه یک امامی را معین بکنند و اختیار بکنند. اینجا مسئله‌ی «اختیار» دارد. یعنی گزینش حاکم برای جامعه‌ی اسلامی و رئیس امت اسلامی و کشور اسلامی به عنوان یک واجب برای مردم معرفی شده، آن هم واجبی با این اهمیت که باید از همه‌ی کارها مردم او را جلوتر بیندازند و مقدم بدانند و به او اقدام بکنند. آنوقت شرایط آن رئیس کشور و نظام اسلامی را ذکر کرده: «اماماً عقیفاً عالماً ورعاً عارفاً بالقضاء و السنّة»، تا آخر حدیث که اینجا تعبیر، تعبیر اختیار است؛ یعنی انتخاب و گزینش. یک روایت دیگر باز از قول امیرالمؤمنین نقل شده که در روزی که با آن حضرت مردم بیعت کردند که روز جمعه هم بود، حضرت آمدند مسجد، جمعیت بسیار زیادی در مسجد مدینه جمع شده بودند و امیرالمؤمنین با صدای بلند به مردم اینجور فرمودند: «ایّها الناس انّ هذا امرکم لیس لاحد فیه حق الا من امرتم»؛ یعنی ای مردم این مسئله‌ی شماسست، قضیه قضیه‌ی شماسست، کاری است متعلق

به شما مردم و هیچ کس حقی در این کار، یعنی در خلافت و حکومت ندارد، «الّا من امرتم»؛ مگر کسی که شما او را امارت بدهید و حاکمیت بدهید. اینجا هم باز ملاحظه میکنید که امیرالمؤمنین نه در مقام احتجاج با دشمن، نه در مقام مباحثه و مجادله و اخذ به حجت خصم، بلکه با مردم خودش، با همان کسانی که او را قبول دارند، با او بیعت کردند، از او تقاضا کردند که همه چیز را میتواند با آنها صریحاً در میان بگذارد، به آنها میگوید که هیچ کس حق ندارد، مگر آن کسی که شما او را امارت دادید. البته روشن است همان طور که گفتیم این در آنجائی است که به نصب الهی اخذ نشده. یعنی امیرالمؤمنین که منصوب خدا و به دست پیغمبر هست، به این نصب عمل نشده، حالا که عمل نشده، جز امیر کردن مردم و انتخاب مردم هیچ راه دیگری برای انتخاب کسی وجود ندارد.

#### انتخاب مردم در عرض نصب الهی نیست

در یک روایت دیگری که باز از قول امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة و السلام) نقل شده، حضرت در نامه‌ای به دوستان خودشان میفرمایند که پیغمبر اکرم یک دستوری داد، یک پیمانی از من گرفت؛ «عهد الّی عهدا»، که در آن دستور اینجور آمده که: «فان ولو ک فی عافیة و اجمعوا علیک بالرضا فقم بامرهم»؛ یعنی در آنجا پیغمبر گفته علی جان اگر امت بر توافق نظر پیدا کردند و دور تو را گرفتند و از تو خواستند و مشکلی به وجود نیامد - توجه کنید به اینکه چطور مصالح مهمی وجود دارد که حتی این مسئله را تحت الشعاع قرار میدهد، مثل وحدت عالم اسلام و وحدت امت اسلامی، در آنجائی که نبودن وحدت کیان اسلام را تهدید میکند، که در زمان امیرالمؤمنین اینجور بوده - اگر با فرض عافیت، بدون اینکه مشکلی باشد، تشنجی باشد، اختلاف کلمه‌ای به وجود بیاید، جنگ داخلی‌ای درست بشود، مردم دور تو را گرفتند و از تو خواستند، آنوقت: «فقم بامرهم»؛ آنجا قیام به کار مردم بکن و زمام امور آنها را در دست بگیر. که از این روایات و روایات فراوان دیگری که وجود دارد، حالا ولو بعضی از اینها از لحاظ سند هم مورد تردید باشد، از مجموع اینها کاملاً فهمیده میشود که مذاق اسلام این است که آنجائی که نصب الهی نیست یا نصب الهی معمولاً به نیست و عمل به آن نشده، آنجا یک راه بیشتر وجود ندارد و آن انتخاب مردم است. ببینید به مردم اینجا حق رأی داده شده، حق انتخاب داده شده. آنوقت این مردم دیگر فرقی بینشان نیست - همان طور که گفته شد - زن و مردم دیگر ندارد، زنها هم همان قدر حق دارند که مردها؛ جوانها هم همان قدر حق دارند که مردان مسن کار کشته‌ی با سابقه. حد سن فقط بلوغ است، همچنانی که در قوانین ما هم همین است. ما به جوانی که پانزده سالش را تمام کرده باشد، اجازه میدهیم که در انتخاب رئیس جمهور، در انتخاب نمایندگان مجلس، بلکه در انتخاب رهبر که اکثریت عظیم مردم را میطلبد و میخواهد، دخالت کند و نظر بدهد؛ یعنی برای تمام مردم این حق وجود دارد. کجای دنیا

امروز اینجور است؟ حتی امروز هم با وجود این همه ادعای آزادی بشر و حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی و این همه ادعا مدعائی که دنیای غرب بخصوص در این زمینه دارد، در هیچ جای دنیا یک چنین چیزی نه فقط در عمل نیست، بلکه در قوانینشان هم نیست. در قوانین هم هنوز به جوانهای پانزده ساله اجازه نمیدهند که وارد میدان رأی بشوند و بخواهند کسی را انتخاب بکنند. یک چنین وضعیتی در جهان اسلام و در احکام اسلامی وجود دارد و این همان آزادی سیاسی است در مورد انتخاب.

این مقدار فعلاً در زمینه‌ی حق انتخاب لازم دانستم که عرض بکنم و همان طور که عرض کردم، باز هم تأکید میکنم که این به معنای نفی آن نظر قطعی و مورد اتفاق شیعه که خلیفه‌ی معصوم و امام معصوم را جز با نصب الهی که به وسیله‌ی پیغمبر یا امام معصوم قبل انجام میگیرد، حجت نمیدانند، این با آن منافات ندارد؛ این همان است، این ادامه‌ی اوست. انتخاب مردم در عرض نصب الهی نیست؛ یعنی آنوقتی که خدا کسی را منصوب بکند و قابل عمل و مورد عمل باشد، آنجا انتخاب جائی ندارد. اما آنوقتی که مورد عمل قرار نرفته، مثل صدر اسلام، همان طور که ملاحظه کردید، آنجا انتخاب باز حجیت پیدا میکند و انتخاب مردم در زمان غیبت مثل دوران ما، آنوقتی است که نصبی وجود ندارد.

# آزادی اقتصادی در اسلام

❖ سوء استفاده‌های زیاد از مسئله آزادی اقتصادی در

اسلام

❖ تفاوت آزادی اقتصادی در اسلام با دنیای

سرمایه‌داری

❖ بهترین راه تأمین آزادی اقتصادی در جامعه اسلامی

❖ ضرورت فعالیت آزاد اقتصادی همه افراد دارای

قدرت کار در جامعه اسلامی

❖ ضرورت کنترل، هدایت و نظارت انواع آزادی در

جامعه اسلامی

❖ فعالیت آزاد اقتصادی نباید موجب دست‌درازی در

سرنوشت سیاسی جامعه شود

❖ مسئولیت امور اقتصادی جامعه در اقتصاد آزاد

اسلامی، بردوش مردم

❖ مسئولیت بیشتر افراد برخوردار از امکانات بیشتر

در جامعه

### ❏ سوء استفاده‌های زیاد از مسئله آزادی اقتصادی در اسلام

بحث امروز درباره‌ی آزادی در زمینه‌ی مسائل و فعالیتها و تلاشهای اقتصادی است. این بحث یکی از آن بحثهای بسیار مهم و ضمناً بسیار حساس است و شاید بشود گفت که در طول این بیست سی سال گذشته که مسائل اسلامی و تفکرات نوین قرآنی در میان قشرهای روشنفکر اسلامی و بتدریج در بین مردم منتشر شده است، یکی از آن بحثهای حاد و داغ و پر جنجال محیط ما و محیط کارهای فکری ما بوده است. از مسئله‌ی آزادی اقتصادی در اسلام سوء استفاده‌های زیادی هم شده است. از طرفی طرفداران مکاتب چپ سوء استفاده کردند و گفتند اسلام طرفدار اقتصاد آزاد است و بنابراین طرفدار استثمار است و اسلام را به این بهانه کوبیدند. عده‌ای از افرادی که مایل بودند از اسلام دفاع کنند، اما تفکر عمیق اسلامی را هم درست نمیدانستند، آنها هم سوء استفاده یا اشتباه کردند، از ترس حمله‌ی گروه‌های چپ بکلی آزادی فعالیت اقتصادی در اسلام را نفی کردند و منکر شدند که در اسلام چیزی به نام آزادی اقتصادی وجود دارد. یک عده هم عملاً سوء استفاده کردند؛ یعنی در سایه‌ی آزادی‌های اقتصادی در اسلام جیبهای خودشان را پر کردند و چه پیش از پیروزی انقلاب که البته نظام آن روز این را بیشتر تشویق میکرد و چه حتی بعد از پیروزی نظام اسلامی از آزادی‌هایی که بود، سوء استفاده کردند و بر ثروتها و اندوخته‌ها و سوء استفاده‌های خودشان هر چه خواستند، افزودند. به هر حال مسئله‌ی حساسی است.

### ❏ تفاوت آزادی اقتصادی در اسلام با دنیای سرمایه‌داری

این بحث را از جنبه‌های مختلفی میشود مورد ملاحظه قرار داد. اولین مطلبی که باید عرض بشود، ولو خیلی

کوتاه، این است که اگر ما می‌گوئیم و معتقدیم که آزادی اقتصادی در اسلام هست، این آزادی اقتصادی به هیچ وجه نباید تشبیه بشود به آزادی اقتصادی در دنیای سرمایه‌داری غرب. دو نوع چیز، دو نوع آزادی، دو نوع تلاش اقتصادی وجود دارد؛ آنچه که امروز در غرب هست که من مقداری بیشتر شرح خواهم داد، مورد قبول اسلام نیست و سرمایه‌داری به معنای غربی آن، به هیچ وجه از نظر اسلام امضا و تأیید نشده، بلکه حتی با آن مبارزه و مقابله‌ی جدی هم در احکام فراوان صورت گرفته. این اولین نکته که هم کسانی که مایلند راجع به این مسئله فکر کنند و هم کسانی که سخنانی را در زمینه‌ی اقتصاد آزاد و مالکیت خصوصی می‌شنوند، از اول این را بدانند که آنچه در باب اسلام گفته میشود، الگوی آن در نظام کاپیتالیستی غربی و سرمایه‌داری‌های موجود دنیا نیست؛ آن چیز دیگری است و این چیز دیگری.

### بهترین راه تأمین آزادی اقتصادی در جامعه اسلامی

نکته‌ی بعدی این است که بهترین راه برای اینکه آزادی اقتصادی تأمین بشود در یک جامعه‌ی اسلامی، این است که حکومت اسلامی و دولت اسلامی سیاستی اتخاذ نکنند و قوانینی وضع نکنند که بر طبق آن قوانین همه‌ی افراد در جامعه‌ی اسلامی قادر باشند آزادانه فعالیت اقتصادی کنند و همه‌ی قشرهای مردم از فعالیت اقتصادی خود بتوانند بهره‌مند بشوند. این یکی از آن وجوه امتیاز و جدائی بین نظام اسلامی در اقتصاد و نظامهای غربی است. در نظامهای غربی اگر چه به حسب ادعا، به حسب قوانین معمولی و اساسی مردم آزادند که فعالیت اقتصادی داشته باشند، اما در حقیقت این آزادی متعلق به همه‌ی مردم نیست. این منابع عظیم ثروت، این دریاها، این منابع طبیعی، این دشتهای حاصلخیز، این معادن، این همه امکاناتی که جزو ثروتهای عمومی جامعه محسوب میشود، اینها اینچور نیست که راحت در اختیار همه‌ی قشرهای جامعه قرار بگیرد و هر کسی بتواند بر روی آن بهره‌برداری و کار بکند و منتفع بشود. بلکه آن کسانی عملاً و واقعاً آزادند که دارای ثروتهای انباشته و زیاد هستند که سررشته‌ی اقتصاد جامعه، بلکه حتی خواهم گفت سررشته‌ی سیاست جامعه و اداره‌ی جامعه در دست آنهاست. آنها هستند که در حقیقت از منابع ثروت استفاده میکنند و بر آنها تسلط و سیطره دارند و استفاده و بهره‌برداری را آنها میکنند و آنها فضا را برای استفاده‌ی عموم جامعه تنگ کردند. لذا شما می‌بینید در جوامع سرمایه‌داری، چه جوامع پیشرفته‌ی سرمایه‌داری و چه جوامع عقب‌افتاده‌ی سرمایه‌داری، مثل بیشتر کشورهای جهان سوم، اغلب مردم در یک فقر شدیدی هستند؛ بخصوص در این کشورهای عقب‌افتاده. در حالی که اجتماعات عظیمی از مردم دچار فقر و بیکاری و بیجائی و بی‌مسکنی و محرومیت از بیشتر مواهب زندگی هستند، یک عده‌ی معدودی آزادانه تلاش میکنند، فعالیت میکنند، ثروت در می‌آورند، معادنی دارند، معادن دیگری را میگیرند؛ کارخانجاتی دارند، کارخانجات دیگری را ایجاد میکنند، دایر میکنند؛ زمینهای دارند، زمینهای دیگری را به آن اضافه میکنند؛ از دریاها استفاده میکنند، از همه‌ی منابع طبیعی در حقیقت یک عده معدود از جامعه استفاده میکنند. دیگران چه کسبه‌ی جزء، چه کارگران، چه کارگران معادن، چه کارگران کشاورزی، چه کارگران کارخانجات، در حقیقت ریزه‌خوار خوان آنها و استفاده‌کننده از ثروت آنها و گوشه‌ی سفره‌ی



آنها هستند. خودشان امکان تلاش، امکان تولید، امکان بهره‌برداری، امکان کار سازنده، امکان تولید ثروت به آن معنای حقیقی ندارند. پس راه اینکه ما اقتصاد آزاد را به معنای حقیقی خودش در جامعه به وجود بیاوریم، این است که از این انحصار جلوگیری کنیم. امکانی در جامعه به وجود بیاید که اغلب افراد جامعه، بیشتر قشرهای جامعه یا همه‌ی کسانی که قدرت کار دارند، اینها بتوانند از امکانات طبیعی، از زمین، از دریا، از انفال، از دشتهای، از مراتع استفاده کنند.

### ❏ ضرورت فعالیت آزاد اقتصادی همه افراد دارای قدرت کار در جامعه اسلامی

این حدیث معروفی که از قول امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام) نقل میشود که البته بنده سند آن را درست نمیدانم که میفرماید: «ما رأیت نعمةً موفورةً الا و فی جانبها حقّ مضیع» یعنی هیچ جا هیچ نعمت فراوان و انباشته‌ای را ندیدم، مگر اینکه در کنار آن یک حق ضایع شده‌ای را دیدم. این حدیث یک معنای دقیق و لطیفی دارد که ناظر به همین مطلبی است که عرض شد. بعضی تصور کردند معنای این حدیث این است که هر جا نعمت زیادی هست، این در حقیقت دزدی و غصب از یک عده است؛ پس در کنار آن غاصب، یک عده مردم ضعیف هستند. بعد اشکال کردند به این حدیث که نه، ما می‌بینیم کسانی ثروتهایی دارند که از راه دزدی و غصب هم نیست، از راه تلاش است. این نیست معنای حدیث. معنای حدیث به حسب آنچه که به ذهن بنده می‌آید، این است که آنجائی که نعمت فراوانی هست، ثروت زیادی هست، امکانات زیادی هست، خود ثروت، خود نعمت موفور، در حقیقت امکانات کسب درآمد بیشتر را به آن صاحب ثروت میبخشد و به همان نسبت این امکان را از دسترس دیگران دور نگه میدارد. آن کسی که دارای یک سرمایه‌ی زیادی در جامعه هست، او بیشتر میتواند تولید ثروت بکند و از ثروتهای معمولی مرده‌ی افتاده‌ی متعلق به عموم مردم بیشتر میتواند استفاده کند تا آدم فقیر. پس هر جا نعمت زیادی هست، فرصتها در اختیار اوست، امکانات در اختیار اوست، میدان تلاش اقتصادی در اختیار اوست، قوانین در غالب کشورها بر طبق نظر او و این طبقه به وجود می‌آید. بنابراین فرصت از دست اکثریت مردم که آن ثروت را ندارند، گرفته میشود. بنابراین، این حرف، این حدیث، چه مستند به مولای متقیان باشد یا نباشد، مضمون، مضمون درستی است. پس بنابراین راه درست اقتصاد آزاد در جامعه‌ی اسلامی این نیست که ما این آزادی را فقط در اختیار آن کسانی قرار بدهیم که قدرت مانور اقتصادی دارند، بلکه علاوه‌ی بر اینکه افرادی که قدرت حرکت و فعالیت اقتصادی دارند، آنها باید کار اقتصادی بکنند، باید وضع جامعه، نظام جامعه، قوانین جامعه، کیفیت ارتباطات جامعه به شکلی باشد که همه‌ی مردم، یعنی همه‌ی آن کسانی که قدرت کار دارند، آنها همه بتوانند فعالیت آزاد اقتصادی کنند و از کار خودشان منتفع بشوند. این یک نکته.

### ❏ ضرورت کنترل، هدایت و نظارت انواع آزادی در جامعه‌ی اسلامی

نکته‌ی بعدی در باب آزادی اقتصادی این است که همه‌ی انواع آزادی در جامعه‌ی اسلامی باید به وسیله‌ی قدرت حاکم اسلامی در جامعه کنترل و هدایت و نظارت بشود. این کنترل برای چیست؟ برای این است که

این آزادی به فساد منتهی نشود؛ این آزادی موجب سلب آزادی دیگران نشود. در آزادی بیان هم همین جور است، در آزادی‌های سیاسی هم همین جور است، در آزادی‌های فرهنگی هم همین طور است که قبلاً درباره‌ی اینها بحث مفصلي شده؛ در آزادی اقتصادی هم همین جور است. اگر آزادی فعالیت‌های اقتصادی را اینجور معنا کنیم که آن کسانی که قدرت فعالیت و مانور اقتصادی دارند، اینها آزادند، هر چه خواستند تولید کنند، هر جور خواستند عرضه کنند، هر وقت خواستند توزیع کنند، هر جور خواستند بفروشند، هر جور خواستند مصرف کنند، این یقیناً نظر اسلام نیست. اسلام در کنار آزادی اقتصادی و مالکیت خصوصی که به همه‌ی افراد جامعه اعطا کرده و داده، نظارت و کنترل دقیق دستگاه حاکمیت را هم بر همه‌ی اینها لازم دانسته. یعنی باید دستگاه حکومت مراقب باشد که از این آزادی‌ها سوء استفاده نشود. حتی در مصرف باید مراقبت بشود که اسراف به وجود نیاید. البته اسراف در یک حدی فقط یک گناه شخصی است. شما اگر در داخل منزلتان یک چیزی را به صورت مسرفانه مصرف کردید، این یک فعل حرام است فقط، یک کار گناه است، چون اسراف کار خلاف است دیگر، کار حرام است، یک کار حرامی کردید. اما اگر همین کار حرام به حدی رسید و به کیفیتی درآمد که نظام اقتصادی جامعه را تهدید میکند، در جامعه فقر را گسترش میدهد، مایه‌ی محرومیت قشرهای عظیمی از مردم میشود، اشیاء و اجناسی را که با زحمت زیاد و با شرکت عمومی تولید میشود، اینها را به فنا و نابودی تهدید میکند، آنوقت دولت اسلامی وظیفه دارد، تکلیف دارد که بیاید در مقابل این اسراف و در مقابل این زیاده‌روی و تضییع اموال بایستد. البته این در سطح نظام جهانی اینجور است؛ یعنی مخصوص جامعه نیست، مخصوص داخل جامعه نیست، نظر اسلام در سطح دنیا هم همین جور است. کشورهایی که امروز دچار اسراف در مواد غذایی هستند که بعضی از کشورهای ثروتمند دنیا نزدیک هفتاد درصد مواد غذایی را مصرف میکنند - کشورهای پیشرفته - در حالی که خودشان حدود سی و پنج، شش درصد مردم دنیا و جمعیت دنیا هستند. اگر یک نظام عادلانه‌ی اقتصادی جهانی برقرار باشد، اگر سازمانهای بین‌المللی مسلط و قوی‌ای وجود داشته باشد، جلوی اینها باید گرفته بشود. اگر سازمانهایی در دنیا باشند و حکومت‌های دارای وجدان بیداری در دنیا باشند که قدرتشان را به نفع انسانها و ملتها بخواهند به کار ببرند، باید جلوگیری کنند از اینکه آمریکا مثلاً در هر سالی چند میلیون هکتار زمین مزروعی خودش را اجازه‌ی کشت نمیدهد، برای اینکه جلوگیری از افت قیمتها بکند. در حالی که در دنیا روزانه چندین هزار کودک زیر پنج سال از گرسنگی و سوء تغذیه می‌میرند؛ در حالی که ده تا پانزده درصد مردم دنیا دچار قحطی زندگی‌اند؛ در حالی که سی درصد مردم دنیا دچار کمبود مواد غذایی‌اند. یا جلوگیری باید بکنند از اینکه مثلاً بازار مشترک اروپا چند سال قبل از این، مقدار زیادی از مواد غذایی تولید شده‌ی خودش را به دریای ریخت، برای اینکه جلوگیری کند از کاهش قیمتها و نگذارد که قیمتها در دنیا و در بازارهای بین‌المللی بشکند. پس مسئله‌ی مبارزه‌ی با اسراف، مبارزه‌ی با تضییع اموال، مبارزه‌ی با زیاده‌روی در نظام اقتصادی بین‌المللی هم با همین قوت از نظر اسلام وجود دارد. البته در نظام یک جامعه به طریق اولی. پس بنابراین اقتصاد آزاد به معنای این نیست، مالکیت خصوصی به معنای این نیست که کسی حق داشته باشد هر مقداری که میخواهد مصرف کند، ولو این مصرف زیاد او موجب بشود که انسانهایی از گرسنگی بمیرند، انسانهایی دچار

بیماری بشوند، انسانهایی مواد اولیه و لازم زندگی گیرشان نیاید که مصرف نکنند. این هم از نظر اسلام درست نیست و ممنوع است.

### فعالیت آزاد اقتصادی نباید موجب دست‌درآزی در سر‌نوشت سیاسی جامعه شود

یک نکته‌ی دیگر در باب اقتصاد آزاد در اسلام که بحث میکنیم، این است که هیچ‌گاه اجازه داده نمیشود در اسلام که فعالیت آزاد اقتصادی موجب دست‌درآزی به سر‌نوشت سیاسی جامعه و دخالت در بافت سیاسی و تشکیلات سیاسی جامعه بشود؛ سرمایه‌سالاری، آن چیزی که امروز در کشورهای سرمایه‌داری غرب به قوت هر چه تمام‌تر وجود دارد. سرمایه‌دارهای بزرگ در حقیقت اداره‌کنندگان حقیقی و دستهای پشت‌پرده در نظام سیاسی کشورهای بزرگند. البته بعضی از عناصرشان در داخل حکومتها هم راه پیدا میکنند؛ مثل همین نظامهایی که امروز هستند، نظام آمریکا و غیر او که عناصری از حکومت خودشان عضو سرمایه‌دارهاند؛ خودشان جزو سهامدارهای بزرگ کمپانی‌های نفتی یا غیر نفتی و بقیه‌ی شرکت‌های بزرگ هستند. و یا اینکه حتی در حکومتها هم شرکت نداشته باشند، اما در پشت‌پرده، انتخابات در اختیار آنهاست، تعیین رئیس‌جمهور با کمک آنهاست، پیش‌رفتن و پس‌رفتن یک شخصیت در صحنه‌ی سیاست، در سنا، در مجلس نمایندگان در اختیار آنهاست، قوانینی که وضع میشود، با نظر آنهاست، طبق مصلحت آنهاست. این چیزی که امروز در دنیای غرب وجود دارد که به اعتقاد بنده دنیای غرب را باید دنیای سرمایه‌سالاری گفت. کاپیتالیسم به معنای سرمایه‌داری شاید خیلی دقیق نباشد؛ سرمایه‌گرایی، سرمایه‌سالاری، آقائی سرمایه و سرمایه‌دار، آقائی کمپانی‌ها و ثروتمندها و پولدارها بر امور جامعه، این است که شاخصه‌ی بزرگ دنیا سرمایه‌داری غرب را امروز به وجود آورده و این هم از نظر اسلام مردود است و هر چیزی که به این منتهی بشود، باید جلوش گرفته بشود.

### مسئولیت امور اقتصادی جامعه در اقتصاد آزاد اسلامی، بر دوش مردم

آخرین نکته‌ای که میخواهم روی او یک قدری بیشتر تأکید بکنم - اگرچه به اختصار - این است که در اقتصاد آزاد اسلامی به مقتضای آزادی اقتصادی، مسئولیت امور اقتصادی جامعه و سنگینی بار امور اقتصادی جامعه هم بر دوش مردم است. در کشورهای سوسیالیستی این‌جوری نیست؛ در کشورهای سوسیالیستی و در نظام دولت‌سالاری که دولت همه‌ی کارخانجات، زمینها و دستگاه‌های تولید ثروت را و تولید را در اختیار دارد، مردم کارمندان دولت هستند، از مردم توقعی نمیشود داشت. مردم برای کار مثلاً جنگ یا ویرانی یا زلزله یا بیماری اگر در جامعه به وجود آمد، کارمندان دولتند، چه کار میتوانند بکنند؟ مگر تن خودشان را بیاورند مصرف کنند. اما در نظام اسلامی این‌جوری نیست، انفاق و دادن مال و اداره‌ی امور نیازهای اقتصادی و پر کردن خلأهای اقتصادی مستقیماً بر دوش ملت و مردم است و آحاد مردمی است که کارهای اقتصاد جامعه و فعالیت آزاد اقتصادی را در جامعه دارا هستند. این یک اصل اسلامی است؛ مسئله‌ی انفاق. در جامعه‌ی اسلامی یک حادثه‌ای رخ میدهد که دولت احتیاج پیدا میکند به پول؛ این پول را مردم باید تأمین کنند. جنگی در جامعه پیش می‌آید، ویرانی‌ای

پیش می‌آید، بیماری‌ای پیش می‌آید، حادثه‌ی فوق‌العاده‌ای پیش می‌آید، نظر اسلام این است که مردم باید به قدر وسع و توانائی خودشان این خلأ را پر کنند. البته چون همه‌ی مردم در یک سطح نیستند، آن کسانی که بهره‌مندی بیشتری دارند، امکانات بیشتری دارند، تکلیف بیشتر بر عهده‌ی آنهاست و این یک نکته‌ای است که مردم ما و جامعه‌ی اسلامی ما باید به آن توجه کافی و لازم را معطوف کند.

### مسئولیت بیشتر افراد بر خوردار از امکانات بیشتر در جامعه

ما البته همیاری مردم را در طول دوران انقلاب بشدت و قوت مشاهده کردیم؛ در این هیچ شکی نیست. امروز هم برای مخارج گوناگون دولت، برای کمبودها، برای زلزله‌زده‌ها، سیل‌زده‌ها، آوارها و هر حادثه‌ای که رخ میدهد، می‌بینیم که مردم کمک میکنند و امکاناتشان را آنچه که هست، از روستاها، از محلات فقیرنشین، از مردم طبقات بسیار پایین تا طبقات متوسط، به مقدار همتشان، به مقدار ایمانشان، به مقدار علاقه‌مندی و دلسوزیشان، امکانات را در اختیار آن مصارف عمومی می‌گذارند؛ اما این کافی نیست. آن کسانی که بیشترین بهره‌مندی‌ها را در جامعه دارند، اینها وظیفه‌شان با مردم عادی یکسان نیست. اگر در یک مسئله‌ای، در یک حادثه‌ای شما می‌بینید فلان زن مستمند طبقه‌ی ضعیف یا متوسط طلای خودش را مثلاً، یادگار دوران جوانی خودش را، زینت منحصر به فرد خودش را، دستمزد کار شبانه‌روزی و پر زحمت روزهای متمادی خودش را می‌آید در اختیار مصرف عمومی و جهاد فی سبیل الله می‌گذارد و در حقیقت در راه خدا انفاق میکند، اگر حد تلاش و ایمان در جامعه‌ی ما این است، آن کسانی که از امکانات بالائی برخوردار هستند، باید به همان نسبت به پر کردن این نیازها و خلأها کمک کنند. این نمیشود که در جامعه‌ی اسلامی ما جامعه‌ای که به هدایت قرآن حرکت میکنند، در راه اسلام حرکت میکنند، برای خدا و اعلای کلمه‌ی دین جنگ میکنند و در مقابل این هدفها و شعارها تحمل آن همه مشکلات را میکنند، یک عده‌ای هم در جامعه باشند که بهره‌مندی‌هایی هم داشته باشند، بر خورداری‌هایی هم داشته باشند، هیچ مسئولیتی هم در مقابل نیازهای جامعه حس نکنند. این از نظر اسلام اصلاً قابل قبول نیست. این آیه: «و انفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة»، همین مطلب را بیان میکند. میفرماید در راه خدا انفاق کنید و به دست خودتان، خودتان را در هلاکت نیندازید. یعنی اگر انفاق نکردید، به دست خودتان، خودتان را در هلاکت می‌اندازید. امروز حقیقت قضیه این است، می‌بینیم قشرهائی را، مردمی را که بر خورداری‌های آنها از جامعه‌ی اسلامی و از روند معمول جامعه‌ی اسلامی از متوسط مردم بیشتر است، اما کمک‌هایشان به نیازهای عمومی از متوسط مردم کمتر است؛ این قابل قبول نیست. من نمیگویم آن کسانی که بر خورداری دارند، هیچ گونه کمکی نکردند یا مسئولیتی به عهده نمیگیرند. چرا، بعضی‌ها هم هستند بر خورداری‌هایی دارند - البته غالباً متوسطینند، سطح بالا نیستند - کمک‌هایی هم میکنند، اما نسبت محفوظ نیست. اگر مادر یک شهید تنها یادگار فرزندش را یا سکه‌ای را که برای دامادی جوانش ذخیره کرده بوده، با کمال اخلاص می‌آید در راه جنگ میدهد، یا خانمی که زحمتکش هست، کارگر هست، نامه مینویسد، پول میفرستد به میزان کمی، میگوید این مقداری است که من در طول چند هفته یا چند ماه یا بیشتر توانستم ذخیره بکنم و از خرج معمولی خودم کم بگذارم

و بگذارم در اختیار جبهه و در اختیار مصارف عمومی، یا آن جوان بسیجی مختصر چیزی را که در جبهه به او میدهند که اصلاً قابل ذکر نیست، همان را جمع میکنند و در اختیار جبهه میگذارد، یا آن کارگر یا آن کارمند یا آن کاسب، درآمد خودش را، بخشی از آن را برای جبهه، برای مصارف عمومی مصرف میکنند، اگر وضع جامعه و وضع ایمان طبقه‌ی متوسط و ضعیف جامعه در این حد هست، آن کسانی که در طبقات بالاتر و بهره‌مندی‌های بیشتر هستند، درآمدهای بیشتری دارند، امکانات بیشتری داشتند و توانستند بیشتر بهره‌مند بشوند، اینها مسئولیت و تکلیف بیشتری دارند. این قابل قبول نیست که آنها خودشان را بر کنار بدارند و نکته اینجاست که جامعه‌ی اسلامی به صورت تعارف این حرف را نمیزند، این یک وظیفه است، یک تکلیف است، نه فقط یک حکم اخلاقی. این همه آیات انفاق در قرآن بیان یک حکم اخلاقی نیست، بیان یک فریضه‌ی شرعی است. شما ببینید لحن «نفقوا» در قرآن همان لحن «جاهدوا فی سبیل الله» است. «نفقوا فی سبیل الله»، «جاهدوا فی سبیل الله»، یک جور حرف زده؛ یک جور مردم را مخاطب قرار داده و این یکی از آن نکات مهمی است که در طی مباحث اقتصادی اسلام حتماً باید به آن توجه بشود؛ بحث مسئولیت عمومی به تناسب امکانات و به تناسب بهره‌مندی‌ها در مقابل نیازهای عمومی، در مقابل دفاع از کشور، دفاع از مرزها، دفاع از نوامیس، دفاع از نظام اسلامی و در مقابل بقیه‌ی تهاجمهائی که میشود. این یکی از وظایف و فریضی است که بر دوش مردم هست.

## حدود آزادی اقتصادی در اسلام

- مطلق نبودن آزادی فعالیت اقتصادی در جامعه اسلامی
- تفاوت حدود فعالیت اقتصادی در اسلام و سوسیالیسم
- معامله‌گری با سرمایه‌ی شخصی از نظر اسلام
- بزرگترین خدمت به انقلاب توسط بازاری‌ها
- ضد ارزش و گناه بودن جمع ثروت و عدم انفاق
- لزوم برنامه‌ریزی دولت اسلامی برای مقابله با کنز ثروت

### مطلق نبودن آزادی فعالیت اقتصادی در جامعه اسلامی

بحث ما در باب آزادی اقتصادی در جامعه‌ی اسلامی است؛ یعنی یک بُعد و یک مسئله از مسائل فراوان مربوط به اقتصاد اسلامی. نه اینکه ما بخواهیم در اینجا مسئله‌ی عمومی و کلی اقتصاد اسلامی را مطرح کنیم... فعالیت اقتصادی در جامعه‌ی اسلامی گفتیم آزاد است؛ اما نه آزاد مطلق، محدودی دارد، مرزهایی دارد، این مرزها - که طبیعی هم هست که هر گونه حرکت و فعالیت آزادی بالاخره یک حدودی داشته باشد - در مکتب اسلام مرزهای بخصوصی است. در جوامع سوسیالیستی هم یک نوع مرز برای داشتن مال و ثروت هست؛ آن مرزها با مرزهای اسلامی متفاوت است. در جامعه‌ی اسلامی مرز فعالیت آزاد همان چیزهایی است که به صورت کسبهای حرام و تصرفات حرام در مال در کتب فقهیه معین و مشخص شده. یعنی معامله‌ی ربوی حرام است، معامله‌ی ناشی از غرر و جهالت حرام است، معامله‌ای که در آن فریب کسی باشد حرام است، معامله‌ای که در آن اضرار بر دیگران باشد ممنوع و حرام است، معامله‌ای که ناشی از درآمدهای نامشروع باشد حرام است، احتکار که موجب ثروتمندی بعضی میشود و معاملات ناشی از آن حرام است و از این قبیل چیزهایی که در شرع مقدس اسلام هست که اینها حدود معامله‌گری و فعالیت آزاد اقتصادی در جامعه‌ی اسلامی است. بعضی از اجناس و اشیاء، معامله‌ی آنها حرام است. مثلاً خمر یا چیزهای حرام و نجس در مواردی - غیر از موارد استثنائی - معامله‌ی آنها حرام است. یا بعضی از اموالی که متعلق به شخص نمیشود و متعلق به دولت اسلامی است مثل انفال، معامله‌ی آنها، جز در یک مورد استثنائی، برای افراد و برای بخش خصوصی، حرام است. و از این قبیل مواردی هست در فقه اسلام که روشن و واضح و معین کرده که این فعالیت آزاد شما

ولو آنجائی که نظارت و کنترل دولت هم آن را منع نمیکنند، تا کجا جایز است و تا کجا جایز نیست و ممنوع و حرام است.

### تفاوت حدود فعالیت اقتصادی در اسلام و سوسیالیسم

در مکتب سوسیالیسم و مکاتب برخاسته‌ی از تفکر مارکسیستی حدودی برای مالکیت خصوصی هست، اما آن حدود غیر از حدود اسلامی است. آنجا مثلاً مالکیت ابزار تولید ممنوع است، یعنی هیچ یک از افراد نمیتوانند آن چیزی را که وسیله‌ی تولید هست، مثل زمین، مثل کارخانه و از این قبیل را مالک باشند؛ این در اسلام با این کلیت و به این شکل نیست. داشتن ابزار تولید در صورتی که با شرایطی که در اسلام و در فقه اسلامی ذکر شده و اشاره شد منطبق باشد، از نظر اسلام مانعی ندارد. یا در بعضی از اشکال، مالکیت زمین اشکال دارد، در بعضی از اشکال مالکیت زمین هم ایرادی ندارد. بنابراین حدودی که در اسلام برای مالکیت و برای فعالیت اقتصادی ذکر شده، با حدود مکاتب دیگر اشتباه نباید بشود. اینی که بعضی مشاهده میشود که چون دیدند و فهمیدند که اسلام برای فعالیت اقتصادی حدودی را معین کرده، ذهنشان فوراً به حدود مارکسیستی و سوسیالیستی میرود و خیال میکنند که همان چیزهایی که در عرف تفکرات مارکسیستی هست، اینجا هم وجود دارد؛ نه، این غلط و ناشی از کج فهمی است؛ ناشی از عدم توجه به احکام و فقه اسلامی است. در مکاتب ناشی از مارکسیستی، این سوسیالیسم‌هایی که امروز در دنیا رایج است و شکل و قالب نظام حکومتی در کشورهای سوسیالیستی است - که البته اینها هم با هم تفاوت‌هایی دارند و همه یک جور نیستند - کلاً معامله‌گری و خرید و فروش و بیع و شرا یک چیز محکوم و یک عمل ضد ارزش تلقی شده؛ در اسلام اینجور نیست. در اسلام خریدن، فروختن، معامله‌گری کردن، با سرمایه کار کردن، ممنوع نیست. در حالی که در آن مکاتب خریدن، فروختن، برای خود، برای کسی که سرمایه‌ای دارد، آن سرمایه کم باشد یا زیاد باشد، ممنوع است. البته بگذریم از اینکه همین کشورهای بزرگی که امروز با آن مکتب اداره میشوند، مجبور شدند تجدیدنظری را در شکل اداره‌ی اقتصادی در جامعه‌ی خودشان به وجود بیاورند و بخشهایی را به فعالیت آزاد اقتصادی اختصاص بدهند که این ضرورت و ناگزیری‌ای بود که بر آنها تحمیل شد. اما کلاً در تفکر مارکسیستی خریدن و فروختن و معامله‌گری یک نوع دلالتی زشت و بد و نامطلوب است؛ در اسلام اینجور نیست. در اسلام داریم که: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا»؛ خرید و فروش، معامله‌گری، کاسبکاری در صورتی که با موازین اسلامی منطبق باشد، توش حرام نباشد، توش کم‌فروشی نباشد، توش ربا نباشد، توش خرید و فروش اجناس ممنوعه نباشد، هیچ اشکالی ندارد.

### معامله‌گری با سرمایه‌ی شخصی از نظر اسلام

کاسب بودن، بازاری بودن یک فحش نیست که بعضی حالا خیال میکنند اگر به کسی گفتند فلانی کاسبکار است یا تاجر است یا بازاری است، این یک تهمت و دشنامی است. نه، این هم یک افراطی است که در برخی



از عناصر که حقیقتاً غرضی هم غالباً ندارند و از تفکرات اسلامی بی‌اطلاع هستند، در زبان اینها رایج شده. از اول انقلاب هم ما توجه داشتیم، این را اول گروهکها به وجود آوردند. «بازاری» شد یک فحش، «حاج بازاری» شد یک اهانت؛ فلانی و لش کن، بازاری است؛ یا: حاج بازاری‌ها هر چی گفتند، شما مثلاً فرض کنید که تکرار میکنید؛ این شد یک اهانت و یک دشنام. در حالی که نه، حاج بازاری هم دو جور است: یک حاج بازاری مؤمن و متدین خوب انقلابی علاقه‌مند؛ یک آدم ناباب ناجور هم در کنار او، او هم ممکن است که کاسب و معامله‌گر و بازاری باشد. بازاری بودن جرم نیست؛ این طبق تفکر مارکسیستی است که کاسب بودن و معامله‌گری کردن و خرید و فروش کردن با سرمایه‌ی شخصی را یک گناه میدانند، یک جرم میدانند، یک نوع دلالتی موجب بالا رفتن قیمت میدانند، یک خیانت به طبقات مستضعف میدانند، از نظر اسلام چنین چیزی نیست. وقتی که اصل معامله‌گری و خرید و فروش و کسب و کار ممنوع نبود، آنوقت باید ببینیم حدودش چیه؟ البته بعضی از این آزادی خرید و فروش و معامله‌گری استفاده کردند و با استفاده از آزادی‌هایی که در اسلام داده شده با چپاول - حقیقتاً چپاول و دزدی - کیسه‌های خودشان را پر کردند. این از نظر اسلام ممنوع است؛ اما نفس معامله کردن، خریدن، فروختن، جنسی را از جایی به جایی بردن و معامله کردن که عرفاً به آن تجارت میگویند یا اینکه جنسی را تهیه کردن و به مشتری فروختن، اینها هیچ اشکالی ندارد از نظر اسلام، هیچ مانعی ندارد.

#### 🔷 بزرگترین خدمت به انقلاب توسط بازاری‌ها

من میخواهم تذکر بدهم به برخی از برادران ناآگاه و ناآشنا به معارف اسلامی که ذهنیت خودشان را تصحیح کنند. اینجور نباشد که خیال کنند بازاری یعنی یک عمل خلاف، یک جرم، یک کاری که ضدارزش هست. نه، اینجور نیست. مادر دوران انقلاب هم، در دوران اوج نهضت و شروع نهضت و آغاز پیدایش نهضت هم دیدیم که کسبه و بازاری‌ها بزرگترین خدمت را آن روز به انقلاب کردند. شما تاریخچه‌ی انقلاب را اگر خودتان نبودید، نگاه کنید، مطالعه کنید، یا اگر بودید، در خاطرتان مرور کنید، خواهید دید از اول همین کسبه‌ی معمولی و همین‌هایی که توی بازارها و خیابانها مغازه داشتند، همینها بودند که به حرکت انقلاب کمک کردند. بله یک عده پولدارهای بزرگ، معامله‌گرهای بزرگ، افرادی که هیچ حدی را برای کار خودشان نمیشناسند که غالباً هم آنها از این طبقه‌ی متوسط و معمولی بازاری‌ها نبودند، طبقات دیگری بودند، خیلی از آنها روشنفکرهای از فرنگ برگشته و تحصیل کرده‌ای بودند که آمده بودند با استفاده از زرنگی و سواد و آگاهی خودشان، شرکتها به ثبت داده بودند، به وجود آورده بودند، کارخانه‌ها تولید کرده بودند، از بانکها وامهای غیر منصفانه گرفته بودند، ثروتهای زیادی داشتند، به خدا و دین و هیچی هم اعتقاد نداشتند، بیشترین ضربه را هم به اقتصاد جامعه آنها زدند. امروز هم کم و بیش، گوشه و کنار اینجور آدمهای زرنگ خدانشناس دین‌نشناس در حقیقت ضدانقلاب وجود دارند که البته با اینها بایستی مبارزه بشود. این یک بحث است، اینی که خود معامله کردن و کسب و کار یک جرم باشد، یک خلاف باشد، یک ضدارزش باشد، این یک بحث دیگر است؛ چنین چیزی در اسلام وجود ندارد. بنابراین ما به طور خلاصه در این نکته‌ی آخر این را میگوئیم که آن حدودی که برای کسب و کار آزاد در اسلام معین شده،

غیر از آن حدودی است که در مارکسیست معین شده و بایستی این را از هم تفکیک کرد و از هم جدا کرد.

### 🕌 ضد ارزش و گناه بودن جمع ثروت و عدم انفاق

نکته‌ی دیگر این است که جمع ثروت و عدم انفاق از نظر اسلام یک ضد ارزش و یک گناه و شاید یک گناه کبیره است. اینچنین نیست که چون کار با سرمایه جایز و مباح هست، پس بنابراین انسان حق دارد - ولو از طرق مشروع و حلال - ثروتی را جمع کند و آن را نگه دارد، در حالی که جامعه به ثروت او و به امکانات او و به دارائی او احتیاج دارد، آن را در راه مصالح عمومی و در راه خدا خرج نکنند؛ این جایز باشد و مباح باشد، چنین چیزی نیست. در اسلام انفاق یک اصل است؛ باید در راه خدا خرج کرد. نمیگویند معامله نکنید و تحصیل مال نکنید، بکنید، اما خرج کنید. اسلام مردم را عادت میدهد که آنچه را که به دست آورده‌اند، به قدر نیاز زندگی - نیاز متوسط، نه حالا با عسرت و فشار، نیاز معمولی و متوسط، ولو توأم با مقداری رفاه و آسایش و گشایش در روزی - برای خودش صرف کند و خرج کند، مادای او و آنچه زیاد می‌آید، باید در راه مصالح عمومی جامعه خرج بشود. اگر کسی ثروت را در آورد و آن را با اسراف، با خرجهای بیخودی، با زیاده‌روی‌های گوناگون، با تجمل، با اشرافیگری، با خوراک مسرفانه، با پوشاک مسرفانه، با مرکب یا منزل مسرفانه، همه‌ی آن را خرج کرد یا آن را نگه داشت و جمع ثروت کرد، این از نظر اسلام مذموم و منفور است؛ عدم انفاق منفور و مذموم است و اگر با جمع ثروت همراه باشد، حرام است. آیات متعددی در قرآن بعلاوه‌ی روایات فراوان وجود دارد که من به این دو آیه اشاره میکنم که اولی در سوره‌ی حدید است، میفرماید: «وَاللَّهُ لَا يَحِبُّ كُلَّ مَخْتَالٍ فَخُورٍ. الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ»؛ آن کسانی که بخل میورزند، دیگران را هم وادار به بخل ورزیدن میکنند، دیگران را هم از انفاق در راه خدا باز میدارند، خودشان هم اموال خودشان را در راه خدا نمیدهند. این بخل کردن معنایش این نیست که فقط حقوق شرعی را نمیدهد؛ بلکه فراتر از حقوق شرعی، فراتر از آنچه که در شریعت اسلامی معین شده که باید ادا کند، اگر بیش از آن هم زیادی داشت، در حالی که جامعه به آن احتیاج دارد، باید در راه جامعه خرج کند. آنوقتی که جهاد متوقف به مال یک ثروتمندی است، بنای موارد لازم عمرانی در جامعه محتاج به اموال ثروتمندان هست که بدون آن کار مردم لنگ میماند و زندگی مردم معطل میماند، آنوقتی که در جامعه فقرای زیادی هستند که دولت اسلامی نمیتواند آنها را تأمین بکند، آنوقت آیا اسلام راضی است که همین طور فقرا در این فقر زندگی کنند یا مشکلات جنگ و جهاد در راه خدا بر دوش جامعه سنگینی کند، یک عده‌ای هم ثروتهای خودشان را جمع کنند که از همین امکانات عمومی جامعه به دست آوردند - و حالا فرض کنیم که از راههای حرام هم نبوده، از راههای معمولی و مشروع بوده، اگر فرض کنیم که از راههای مشروع آنقدر ثروتهای آنچنانی میشود فراهم بشود، اگر فرض کردیم فراهم نمیشود که هیچ، مطلب روشن است - اینها هم ثروتها را برای خودشان حفظ کنند و نگه دارند در حالی که جامعه به این احتیاج مبرم دارد، این قابل قبول نیست و از اسلام چنین چیزی بر نمی‌آید، بلکه ضد این بر می‌آید. آن آیه دیگر، همین آیه‌ی معروفی است که: «الَّذِينَ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبِشْرِهِمْ بَعَذَابُ الْإِيمِ»؛ آن کسانی که طلا و نقره را گنج میکنند، ذخیره میکنند و در راه خدا آن را انفاق نمیکنند - شاید طلا و نقره خصوصیتی نداشته باشد؛ آن کسانی که پول را، ثروت را، سرمایه را گنج

میکنند و ذخیره میکنند و در حالی که نیاز مبرم جامعه به او هست، آن را در راه خدا انفاق نمیکنند، آن هم مشمول همین «یکنزون الذهب والفضة» باشد - آن وقت میفرماید: «فبشرهم بعذاب الیم». اگر این گناه نباشد، اگر گناه کبیره نباشد، این «فبشرهم بعذاب الیم» دیگر چرا؟ آنها را به عذاب دردناکی مژده بده؛ یعنی بگو که منتظر عذاب دردناک الهی باشند که این عذاب دردناک هم میتواند در دنیا نتایج طبیعی اعمال سوء آنها باشد که البته فقط به خود آنها این نتایج بر نمی‌گردد، بلکه گریبان همه‌ی جامعه را میگیرد. و البته ممکن است عذاب اخروی باشد، که احتمالاً هر دوی اینها هم هست. یعنی هم در دنیا و هم در آخرت عذاب الیمی ناشی از این کار خواهد شد. بنابراین انفاق یک عمل واجب و لازم هست.

### 🏠 لزوم برنامه‌ریزی دولت اسلامی برای مقابله با کنز ثروت

انفاق فقط وظیفه‌ی یک عده‌ی از مردم نیست. متوسطین از مردم، بلکه ضعفای مردم، فقرای مردم در راه‌های عمومی انفاق میکنند؛ اما صاحبان سرمایه‌ها و ثروتهای انباشته کمتر دستشان به سمت انفاق در راه خدا میرود. این در نظر اسلام و در جامعه‌ی اسلامی و در یک دولت اسلامی قابل قبول نیست. وقتی که جامعه احتیاج دارد، حالا اگر فرض کردیم یک روزی را که هیچ احتیاجی اجتماع ندارد؛ همه‌ی مردم در حد کفاف و رفاه دارند و زندگی میکنند و دولت اسلامی درآمدهای سرشاری دارد و احتیاجی به پول اینها نیست، بسیار خوب، حالا آنجا را مانع میدانیم، فکر نمیکنیم که ایرادی داشته باشد که آن ثروت را خودشان داشته باشند. شاید حالا آنجا هم باید تحقیق بیشتری بشود، بررسی بشود؛ به نظر میرسد که آنوقت ایرادی ندارد. اما آنوقت که جامعه احتیاج دارد، می‌بینیم که با آن پولی که این آقا صرف یک میهمانی میکنند، صرف یک خرید بیجا میکند یا توی خانه، توی صندوقچه و گنجینه یا در بانکهای گوناگون نگهداری میکند، در حالی که به آن نیازی هم ندارد، یا آن را در معاملات نادرست و مضر برای جامعه مانند بعضی از خرید و فروشهای فسادانگیز مصرف میکنند، معامله‌گری‌های بد و ناپاب، این پولی است که اگر صرف در مصرف فلان واحد نظامی در جبهه‌ی جنگ بشود، کلی در وضع اینها تغییر ایجاد خواهد کرد و اثر خواهد گذاشت. یا اگر چنانچه صرف فلان پروژه‌ی عمرانی در کشور بشود، بخش عظیمی از مردم از آن استفاده خواهند کرد و از فقر رهایی خواهند یافت. خب، ما چطور میشود قبول کنیم که اینها کنز ثروت کنند و ثروتهای خودشان را نگه دارند و در راه خدا مصرف نکنند و آنها هم با وجود چنین ثروتهایی در آن وضع نابسامان یا وضع جنگ و بقیه‌ی امور در یک شکل نامقبول و نابسامان باقی بمانند و «فبشرهم بعذاب الیم» نباشد. واقعاً بایستی این افراد بشارت داده بشوند به عذاب الیم پروردگار. البته این یک حکم اخلاقی فقط نیست، بلکه بر اساس این، جامعه‌ی اسلامی و دولت اسلامی و ملت مسلمان بایستی برنامه‌ریزی هم بکنند.

## انفاق و آزادی اقتصادی در اسلام

- ❏ برداشت مسلمان صدر اسلام، از بهر هلاکت افتادن به دست خود
- ❏ بهترین راه برای ایجاد تعادل ثروت در جامعه باید بهترینها را انفاق کرد
- ❏ ریا انفاق را باطل میکند
- ❏ علامات نفاق
- ❏ وعده عذاب الهی برای کسانی که انفاق نمیکنند
- ❏ بر خورد پیغمبر با جمع آوری خرما توسط بلال
- ❏ پر کردن نیازهای جامعه توسط کسانی که تمکن دارند

### برداشت مسلمان صدر اسلام، از به هلاکت افتادن به دست خود

در این خطبه بحث انفاق را به عنوان یک مسئله‌ی اصلی مطرح می‌کنیم. البته منظور من بحث تحلیلی و استدلالی و فلسفی نیست، بلکه فقط مایلم متون اسلامی را، آن هم بعضی از متون را در باب انفاق برای شما بخوانم. ما امروز باید نظر قرآن و اسلام را در باب مال و انفاق آن دائماً در مد نظر داشته باشیم و به دنبال آن عمل کنیم. والا گفتن بی عمل، فلسفه‌بافی در عالم ذهن، استدلال و بحث و فرمول دادن بدون نتیجه، شأن و دأب اسلام نیست... «و انفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة»؛ یعنی در راه خدا انفاق کنید و به دست خودتان، خودتان را در هلاکت نیندازید. که یک روایتی در بعضی از تفاسیر نقل کردند در ذیل این آیه که در یکی از جنگ‌های مسلمین باروم که ابویوب انصاری صحابی پیغمبر اکرم هم در آن شرکت داشت، یکی از سربازان اسلام که مرد متهور و شجاعی بود، رفت به میدان و جنگید و در صفوف دشمن رخنه کرد تا اینکه رفت به قلب دشمن. عده‌ای که در این طرف او را نگاه میکردند، فریادشان بلند شد که: «سبحان الله القی بنفسه الی التهلکة»؛ این شخص خودش را به هلاکت انداخت، یعنی اشاره‌ی به آیه‌ی قرآن که: «و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة». حالا حساسیت یک مسلمان قرآن شناس را اینجا ببینید که چقدر زیاد است. ابویوب انصاری در آنجا حاضر بود، دید اینها دارند در معنای «و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة» اشتباه میکنند و فکر میکنند معنای اینکه نباید انسان خود را به دست خود در هلاکت بیندازد، این است که نباید به قلب لشکر دشمن بزند و دارند این جوان مسلمان شجاع را به خاطر شجاعتش محکوم میکنند؛ فریادش بلند شد، گفت ساکت باشید، این آیه در باره‌ی ما نازل شد. ما آنجا بودیم و میدانیم که این آیه برای چه نازل شد. ماجرا این بود که وقتی اسلام بعد از گذشت چند سالی بعد از هجرت یک عزتی پیدا کرد و یاوران اسلام زیاد

شدند، ما که انصار بودیم با خودمان فکر کردیم که خب، روز اول مهاجرین محتاج به کمک ما بودند، ما آنها را کمک میکردیم و به مصارف جامعه‌ی اسلامی مدد میرساندیم. امروز دیگر خوب است ما یک قدری به خودمان برسیم، برویم سراغ کسب و کارمان و ترمیم خرابی‌هایمان و تهیه‌ی لوازم زندگی به قدر یک زندگی مرفه و از جهاد در راه خدا و از انفاق در راه خدا غافل میشدیم. این آیه نازل شد، به ما گفت: «وانفقوا فی سبیل الله»، در راه خدا انفاق کنید، «و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة»، خودتان در تهلکه نیندازید با این فکر غلط، با این تصویری که دیگر حالا ما کار خودمان را کردیم، خوب است یک قدری هم به خودمان بپردازیم و برسیم. «فتهلکة فی الاقامة فی المال و الولد»، ابویوب انصاری گفت: تهلکه در این است که مسلمان پابند مال خود و زندگی خود و خانواده‌ی خود بشود و از تکلیف الهی که جهاد و انفاق هست، غافل بشود. تهلکه این نیست که انسان شجاعی با دشمن خدا مقابله کند، اگر چه جانش به خطر بیفتد. این برداشت مسلمان صدر اسلام از آیه‌ی «وانفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة» است.

### 🌟 بهترین راه برای ایجاد تعادل ثروت در جامعه

آن مسئله‌ای که در باب انفاق باید مورد توجه قرار بگیرد این است که برای رفع فقر در جامعه، برای پر کردن خلأهای مالی در جامعه، برای شریک کردن همه‌ی آحاد مردم در اداره‌ی جامعه، بهترین راه و موفقترین وسائل، همان وسیله و راهی است که اسلام معین کرده. یعنی اینکه کسانی که تمکن دارند، به هر اندازه‌ای که تمکن دارند، به مخارج عمومی، به مصارف عمومی کمک کنند که یکی از آنها کمک به فقراست، اما منحصر در کمک به فقرا هم نیست. این نمیشود که در جامعه‌ی اسلامی کسانی کسب مال و ثروت بکنند و تصور بکنند که آنچه دارند، «انما او تیتوه علی علم»، حرف قارون را بزنند. قارون وقتی میگفتند این اموال را جمع میکنی، میگفت من با زیرکی خودم، با دانائی خودم، با کوشش و تلاش خودم به دست آوردم، ناز شصتم. این فکر، فکر غلطی است که کسی بگوید آنچه من به دست آوردم، با تلاش و زیرکی و هوشیاری خودم بوده، پس ناز شصتم. نه، مسئله این نیست در منطق اسلام، مسئله این است که همه موظفند به نیازهای اجتماعی کمک کنند. اگر در همین جامعه‌ی کنونی ما رفع فقر در جامعه با یک برنامه‌ریزی به وسیله‌ی کمکهای مردمی مورد توجه قرار بگیرد، مطمئناً در طول چند سالی وضعیت جامعه و چهره‌ی کشور عوض خواهد شد و در همه جای دنیا همین جور است. البته در مقیاس جهانی هم بین کشورهای فقیر و غنی مسائلی از همین قبیل و حادثتر از این وجود دارد که حالا از محل بحث ما خارج است؛ ما در چهار چوب جامعه‌ی خودمان بحث میکنیم. پس برای اینکه در جامعه تعادل ثروت به وجود بیاید، جامعه دو قطبی از لحاظ ثروت نشود، اسراف و فساد مالی به وجود نیاید، فقر به وجود نیاید، بهترین راه و موفقترین شیوه‌ها همین شیوه‌ی انفاق است. لذا می‌بینید که در قرآن آیات متعددی، ده‌ها آیه درباره‌ی انفاق هست و برای راه‌های مختلف، از جمله برای جهاد فی سبیل الله که گمان میکنم هفت تا، هشت تا آیه در قرآن، جهاد با مال را در کنار جهاد با جان قرار داده. همچنانی که جهاد با نفس واجب است، پس جهاد با مال هم واجب است. «و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم»؛ هم مال و هم جان، در یک ردیف، در یک طراز، با یک

لحن مورد توجه قرار گرفته.

### باید بهترینها را انفاق کرد

این راجع به مسئله‌ی انفاق؛ اما من مقید شدم امروز یک مقداری صرف وقت بکنم و آیات را از کلام الله مجید استخراج بکنم. البته این بخش کوچک آیتی است که در باب انفاق است؛ منتهی در هر کدامی یک نکته‌ای را مورد توجه قرار دادم و اینجا ذکر کردم. چند آیه‌ای را عرض میکنم و البته مقصود من این است که ما حقایق اسلامی را عادت کنیم که از زبان قرآن و متون اسلامی و حدیث بیابیم و متنی فکر کنیم. ما به یاد داشته باشیم توصیه‌های قرآن را، هم مؤثرتر است، نورانیتش بیشتر است، دلها از آن بیشتر متأثر میشود و همین که به واقع و حقیقتِ تفکر اسلامی نزدیکتر است. یک بخش از آیات آنی است که در انفاق باید بهترینها را انفاق کرد که چند آیه در قرآن هست. این یک تمرین است، یک آزمایش است که یک آیه این است که: «یا ایها الذین امنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون»؛ یعنی ای کسانی که به خدا ایمان آوردید، از بهترینها، از زیباترینها، از آنچه که نفیستر و قیمتی تر هست، در راه خدا انفاق کنید. نروید سراغ جنس بد و آن را در راه خدا بخواهید بدهید، زیادی‌ها، لباس زیادی، خوراک زیادی، آن چیزی که از ذهن افتاده و خود شما آن را کنار گذاشتید، آن را در راه خدا انفاق کنید. نه، از بهترین آنچه که دارید، در راه خدا انفاق کنید که این آیه‌ی سوره‌ی بقره است و آیه‌ی سوره‌ی آل عمران هم که معروف است، در ذهن همه هست که: «لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا مما تحبون»؛ آن عزیزتر هاش را در راه خدا بده، آنچه که بیشتر به آن علاقه داری.

### ریا انفاق را باطل میکند

یک آیه، یا یک دسته آیات در این باب است که انفاق در راه خدا مثل نماز یک عبادت است و ریا آن را باطل میکند. اگر انفاق را برای این بکنیم که دیگران بگویند به به، فلانی انفاق در راه خدا کرد، تحسین کنند ما را، این عمل را خراب میکند و باطل میکند که: «لا تبطلوا صدقاتکم بالمدن و الاذی کالذی ینفق ماله رءاء الناس»، که معلوم میشود که آن کسی که رءاء الناس مالش را میدهد، برای ریا، او هم کار خودش را باطل میکند. اما در عین حال اگر چنانچه بدون ریا باشد، هم در راه خدا آشکارا انفاق کردن خوب است و هم پنهان انفاق کردن. این موجب نشود که کسانی انفاق آشکار نکنند، بکنند، بدون ریا باشد، اما آشکار بودن، در معرض دیده‌ها بودن، هیچ اشکالی ندارد که میفرماید: «ان تبدوا الصدقات فنعما هی»؛ چه بهتر که آنچه را که در راه خدا میدهید، آن را آشکار کنید، دیگران ببینند، تشویق بشوند و کار خیر فضای جامعه را پر کند.

### علامات نفاق

چند آیه در قرآن هست که میفهماند به ما که انفاق نکردن در راه خدا و خشک‌دستی در راه‌های خیر علامت نفاق است؛ نفاق که شاخ و دم ندارد. آن کسانی که ادعای ایمان میکنند و اگر به آنها بگوئید بی‌ایمان، بدشان می‌آید؛ اما

حاضر نیستند یک ریال از مال خودشان را در راه خدا خرج نکنند و حاضر نیستند بخش متناسبی از مال را در راه خدا بدهند، اینها یا الان منافقند یا خوف نفاق درباره‌شان هست که یک جادر علائم منافقین میفرماید: «المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یا مرون بالمنکر و ینهون عن المعروف و یقبضون أیدیهم»؛ دستهایشان را میبندند؛ یعنی انفاق نمیکنند و در یک جای دیگر هم آن کسانی هستند که با خدا عهد میکنند که اگر خدا به آنها چیزی بدهد، در راه خدا انفاق کنند: «فلما اتاهم من فضله بخلوا به و تولوا»؛ اینها هم که بعد از آنی که چیزدار شدند، بخل میکنند، اینها را خدا میفرماید: «فاعقبهم نفاقاً فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا اللّٰه ما وعده»؛ چون وعده‌ی خدا را تخلف کردند، بنابراین خدای متعال در دل اینها نفاق می‌اندازد. پس حاصل مطلب اینکه یکی از نشانه‌های منافق این است که او قبض ید میکند، یعنی انفاق نمیکنند. نه، نمیتوانیم حالا بگوئیم که هر کسی که قبض ید میکند، این مطلقاً منافق است، اما مطمئناً یکی از علائم منافق این است.

### 🕌 وعده عذاب الهی برای کسانی که انفاق نمیکنند

در آیاتی، عذاب الهی را برای کسانی که انفاق نمیکنند، وعده داده. به چه دل خوش هستند کسانی که در راه خدا حاضر نیستند انفاق بکنند؟ که این آیه‌ی بسیار شدیدالحن: «خذوه فغلوه. ثمّ الجحیم صلّوه. ثمّ فی سلسله ذرعها سبعون ذراعاً فاسلکوه. انه کان لا یؤمن باللّٰه العظیم. و لا یحض علی طعام المسکین»؛ اینجا مسئله‌ی انفاق نکردن نیست، مسئله‌ی بی تفاوت بودن در مقابل فقر و مستمندان است. خونسرد بودن در مقابل نیازهای جامعه است؛ خونسرد هم نباید بود. حتی آن کسی که خودش هم نمیتواند انفاق کند، باید دیگران را وادار کند به انفاق. در آخر سوره‌ی منافقون میفرماید: «وانفقوا ممّا رزقناکم من قبل ان یأتی احدکم الموت فیقول ربّ لولا اّخرتنی الی اجل قریب فاصدّق و اکن من الصّالحین»؛ یعنی در آنوقتی که مرگ به سراغ او می‌آید - که ناگهانی هم مرگ به سراغ همه می‌آید، همه ناگهان با مرگ روبه‌رو میشوند، پیش‌بینی‌اش را نکردند - آنجا ناگهان به خود می‌آید، میگوید پروردگارا عقب بینداز این مهلت را، شاید بتوانم من تصدق بدهم در راه خدا، بتوانم انفاق کنم. حسرت انفاق نکردن اموالی که حالا او خواهد رفت و آنها خواهد ماند. و آیات فراوانی که باز هست از جمله آیاتی که انفاق را، قرض دادن به خدا میداند و از این قبیل.

### 🕌 بر خورد پیغمبر با جمع آوری خرما توسط بلال

یک روایتی را عرض کنم که یک قدری باز حدود کار را برای ما روشن میکنند و آن روایت این است که رسول خدا (صلی الله علیه و اله و سلّم) وارد منزلشان شدند و دیدند بلال حبشی که خادم حضرت و خدمتگزار منزل آن حضرت بود، یک مقداری خرما، یک کوتی از خرما یک گوشه‌ای گذاشته، پیغمبر چشمشان افتاد به این خرماها و فرمودند که اینها را برای چه میخواهی؟ «ما هذا یا بلال»، این چیه اینجا جمع کردی؟ گفت یارسول الله چون شما گاهی مهمان برایتان می‌آید و وقتی مهمان دارید، ممکن است چیزی در منزل نباشد و شما میخواهی از مهمان پذیرائی کنی، این را من نگه داشتم برای روز مبادا که مهمانی برای شما بیاید. «عدّ ذلك لاضیافک»؛ برای صرف شخصی



خودمان هم نیست، برای مهمانهاست. پیغمبر در جواب او، برای یک مشت خرمائی که برای مهمان نگه داشته شده، ببینید چه میفرماید. فرمود: «ما تخشی ان تکون لک دخان فی نار جهنم»؛ نمیترسی که این خرمائی که اینجا جمع کردی، این دودی بشود برای تو در آتش جهنم. معلوم میشود مردم محتاج بودند. به عبارت دیگر در حالی که مردم در بیرون به اینی که شما تو خانهات جمع کردی، احتیاج دارند و شما این را نگه میداری و نمیدهی، نمیترسی که خدای متعال این را وسیله‌ی عذاب تو قرار بدهد؟ بعد فرمود: «انفق یا بلال»؛ انفاق کن. «ولا تخش من ذی العرش اقلالا»؛ از خدای متعال ترس کم و کسری نداشته باش، خدا خواهد رساند. یک روز هم حالا مهمان آمد تو خانه، نبود، خب، نباشد؛ خدا خواهد رساند ان شاء الله، از خدا نترس که کم و کسر در کار تو بگذارد، بده در راه خدا، آنوقتی که لازم است. و امام هشتم علی بن موسی الرضا (علیه الصلوة والسلام) هم به فرزندش امام جواد نامه‌ای نوشت، ایشان هم عین همین تعبیر را با مختصر تفاوتی خطاب به امام جواد به کار برد. «فانفق ولا تخش من ذی العرش اقتارا»؛ در راه خدا انفاق کن پسر من و نترس از اینکه خدای متعال تو را در سختی و تنگدستی نگه دارد. این طرز فکر اسلام است و این طرز فکر اسلام فقط مال متوسطین و فقرا نیست.

#### 📌 پر کردن نیازهای جامعه توسط کسانی که تمکن دارند

هر وقت ما یک چیزی را اعلام کردیم، یا برای جنگ، یا برای سیل یا برای نیازهای گوناگون، اولین کسانی که اجابت کردند، طبقه‌ی متوسط مردم است. می‌آیند انگشتت را، طلائی را به آدم میدهند که آدم خجالت میکشد، اشک انسان در می‌آید، می‌بیند که این چه خانواده‌ی ضعیفی است، انگشتت را که به حساب قیمت ظاهری کم بهاست، اگر چه در باطن بسیار باارزش و قیمتی است، اینها هستند غالباً که می‌آیند میدهند؛ افراد متوسط و افراد فقیر، آن کسانی که پولهای بیشتر دارند، کمتر می‌آیند، نمیگویم هیچ نمی‌آیند، اما کمتر می‌آیند، این نمیشود. در جامعه‌ی اسلامی آن کسانی که بیشتر دارند، آنها بایستی بیشتر بدهند، فکر نکنند از مالشان کم میشود، آنچه گیر آنها می‌آید، بمراتب ارزشمندتر و بزرگتر است از آنچه که از دست آنها میرود. آنچه نمیدهند، او از دستشان میرود، آنی که میدهند، او میماند. رسول خدا گوساله‌ای را یا بزغاله‌ای را قربانی کردند و آمدند فقرای مدینه و این گوشت را هی قطعه قطعه پیغمبر برید، داد به اینها و بردند. یک کتف این بزغاله ماند در خانه، یکی از زوجات رسول الله عرض کرد یا رسول الله! این بزغاله همه‌اش رفت، فقط کتفش ماند. پیغمبر فرمودند همه‌اش ماند، فقط کتفش خواهد رفت. همین کتفی که من و تو آن را میخوریم و هضم میشود و نابود میشود، این در حقیقت نابود شده و از بین رفته، بقیه‌ای که دادیم، ماند پیش خدا. نترسند از اینکه آنچه دادند، از بین رفت، بدهند در راه خدا و نیازها را برآورده کنند. ما میلیم که با دعوت اسلامی، با دعوت موعظه‌آمیز و نصیحت‌آمیز، آن کسانی که تمکن دارند، بیایند نیازهای جامعه را پر کنند. البته امروز مسئله‌ی جهاد مالی است که فوق العاده هم مهم است، اما همیشه هم انواع و اقسام انفاقها در جامعه هست و مخصوص امروز نیست، انفاق را باید همیشه کرد و برای همیشه آن را قدر شناخت.

# آزادی اقتصادی و حکومت اسلامی

نتیجه فعالیت اقتصادی منهای نظارت دولت

اسلامی

یکی از اهرمهای استقرار عدالت در جامعه اسلامی

برخورد امیرالمؤمنین در دوران حکومت با تخلف

در بازار

ضرورت رعایت تقوا و پرهیز از زیاده روی توسط

مسئولین تعزیر

به کار رفتن اختیارات دولت در خدمت مظلومان

فتوای ولی فقیه، ضابطه شرعی در جامعه اسلامی

### نتیجه فعالیت اقتصادی منهای نظارت دولت اسلامی

گفتیم در اقتصاد جامعه‌ی اسلامی اگر چه مردم در فعالیتهای اقتصادی میدان باز و وسیعی دارند و آزادی‌های زیادی دارند و هر کسی این حق را دارد که فعالیت و تلاش اقتصادی بکند، اما در کنار این حق و اختیار برای مردم یک اختیار و حقی هم برای دولت اسلامی و قدرت حاکم بر جامعه‌ی اسلامی قرار داده شده است و آن حق کنترل و نظارت و مراقبت است. زیرا اگر این حق برای حاکم اسلامی نباشد و مردم بدون نظارت دولت و بدون رعایت سیاستهای دولت تلاش اقتصادی را شروع کنند و انجام بدهند، این یقیناً در جامعه به طغیان، به ظلم، به بغی، به فساد منتهی خواهد شد و همان وضعی پیش خواهد آمد که در دنیای سرمایه‌داری هست که سلاطین فولاد و طلا و نفت و صاحبان کمپانی‌های بزرگ از قدرت و ثروت بی‌نهایت برخوردارند و قشر بزرگی از مردم هم از اولیات زندگی، یعنی از خانه و خانواده و شام شب و لباس نگهدارنده‌ی از سرما و گرما محرومند و بدتر از آنجا کشورهایی که دنباله‌رو سیاستهای آنها هستند در جهان سوم از جمله نظام منحط گذشته‌ی این کشور، نظام پادشاهی. اگر نظارت دولت اسلامی و حاکمیت اسلام نباشد، قانون اسلامی به خودی خود، نمیتواند معجزه بکند. قانون هنگامی کاربرد دارد و مؤثر است که بالای سر قانون، یک دست قوی و نیرومندی باشد و آن دولت اسلامی است.

### یکی از اهرمهای استقرار عدالت در جامعه اسلامی

یکی از اهرمهای استقرار عدالت در جامعه‌ی اسلامی، حکومت اسلامی و دولت اسلامی و به تعبیر

روشنتر دستگاه اجرایی اسلامی است. چون دولت و حکومت را یک وقت به معنای مجموعه‌ی حکومت به کار می‌بریم که شامل دستگاه قانونگذاری و قوه‌ی قضائیه و دستگاه اجرایی همه هست، اینجا منظور من آن نیست. علاوه بر قوه‌ی قانونگذاری و علاوه بر قوه‌ی قضائیه که باید مقابل تخلفات از قانون را بگیرند، یک قدرتی هم متعلق است به قوه‌ی اجرایی و دستگاه اجرایی که با این قدرت، با این قوه، با این اعمال نفوذ و قدرت باید در محدوده‌ی قوانین اسلامی و اصول اسلامی در جامعه حضور دائمی داشته باشد و تخلفات را ببیند و بشناسد و از آنها جلوگیری کند، ظالم را از ظلم منع کند، بغی و طغیان و تعدی و تجاوز را اجازه ندهد و خلاصه مظهر حاکمیت اسلامی باشد؛ یعنی دولت اسلامی و دستگاه اجرایی اسلامی و حاکم اسلامی باید حضور کاملی در همه‌ی فعالیت‌های جامعه داشته باشد. این نظر اسلام است که از خلال شواهد و دلائل فراوانی این را می‌شود یافت و شاید کسی هم درباره‌ی اصل این قضیه بحثی و تردیدی ندارد. در زمینه‌ی مسائل اقتصادی هم عیناً همین قدرت و همین حاکمیت متعلق به جمهوری اسلامی است؛ متعلق به دولت و حاکم نظام جمهوری اسلامی است. اینجا هم غیر از دستگاه قانونگذاری که قانون را وضع میکند و غیر از قوه‌ی قضائیه که وقتی شکایتی بشود یا وقتی تخلفی از قانون بشود، به سراغ متخلف خواهد رفت و جرم و جنایتی انجام بگیرد، مجرم را مجازات خواهد کرد، خود دولت اسلامی هم با اعمال قدرت و با حضور دائمی و با رابطه‌ی مستمر با قشرهای مردم، باید از تخلفات آنها جلوگیری بکند. اگر این بود، آن وقت آزادی امور اقتصادی در جامعه، ظلم و بغی و تبعیض و اختلاف طبقاتی و از بین رفتن زندگی و رفاه قشر عظیم مستمند اتفاق نخواهد افتاد. اگر این نبود، اگر مجری دستش باز نبود و توان اعمال قدرت نداشت، قانون را براحتی زیر پا می‌گذارند.

### 🏠 بر خورد امیر المؤمنین در دوران حکومت با تخلف در بازار

در دوران حکومت امیر المؤمنین می‌بینیم که آن حضرت - شخص خود امیر المؤمنین، نه قاضی - در جامعه‌ی اسلامی بود؛ یعنی مردم به قاضی مراجعه می‌کردند، قاضی حل و فصل میکرد اگر قتلی، دزدی، جنایتی اتفاق می‌افتاد، قاضی به سراغ متجاوز از قانون میرفت؛ اما در عین حال خود امیر المؤمنین طبق این حدیثی که چند جا نقل شده: «کان یخرج الی السوق و معه درة»، وارد بازار مسلمانها میشد، در حالی که تازیانه در دستش بود. تازیانه را برای نوازش که نمی‌آوردند. امیر المؤمنین نمیرفت که اگر کسی را در بازار دید تخلف میکند، به قوه‌ی قضائیه بگوید که او را مجازات کن، میرفت تا خود او اعمال قدرت بکند و خود او مانع از ظلم و تجاوز بشود. در یک روایت دیگر این را با تفصیل بیشتری ذکر کرده: «کان علیّ (علیه الصّلاة و السّلام) کلّ بكرة یتوف فی اسواق الکوفة سوقا سوقا و معه الدرّة»، یعنی هر روز امیر المؤمنین این کار را میکرد؛ کار دفعی نبود. بلکه کار مداوم و مستمر امیر المؤمنین این بود که به همه‌ی مراکز کسب و تجارت و بازارها سر

میزد و تازیانه هم - «معہ الدّرة علی عاتقه» - در دستش بود و روی شانهاش؛ یعنی آماده‌ی به کار، که اگر دید کسی دارد ظلم میکند، همان جا امیرالمؤمنین تعزیز شرعی را درباره‌ی او اجرا کند. به عامل خود یعنی استاندار خود در مصر که جناب مالک اشتر هست، امیرالمؤمنین سفارش میفرماید که: «فمن قارف حکرة بعد نهیک آياه فنکّل به»؛ یعنی بعد از آنی که تو مردم را از احتکار و ضبط اشیاء مورد احتیاج مردم نهی کردی، کسی مرتکب این گناه شد، «فنکّل به»؛ با او سختگیری کن، از او انتقام بگیر. البته دنبالش میفرماید: «فنکّل به و عاقبه فی غیر اسراف»؛ زیاده‌روی نکن، این شرط اصلی است.

### ❏ ضرورت رعایت تقوا و پرهیز از زیاده‌روی توسط مسئولین تعزیر

کسانی که مسئول تعزیر و حفظ حدود قانونی در میان مسلمانها هستند، باید مواظب باشند زیاده‌روی نکنند، باید تقوا را رعایت کنند و دچار اسراف نشوند، آنچنانی که امیرالمؤمنین فرموده؛ چون خود این اسراف یک فساد است مثل همان فاسدی که جنس را احتکار کرده؛ فرقی نمیکند، شاید از او هم بدتر است؛ چون از طرف حکومت است. اما اصل اینکه دولت اسلامی و حکومت اسلامی باید در میان مردم حاضر بشود، در آنجائی که خلاف آشکاری نیست، خلافهای پنهان را خودش کشف کند، در آنجائی که دستگاه قضائی اطلاعی ندارد، خود او مباشرتاً وارد کار بشود، در اینجا باید دولت اسلامی این کار را بکند. آن روزی که مسئله‌ی تعزیرات حکومتی به حکم حضرت امام امت به دولت واگذار شد، این سؤال برای بعضی پیش آمد که چرا قوه‌ی قضائیه این کار را نمیکند. شکی نیست که این کار قوه‌ی قضائیه است، اما وقتی قوه‌ی قضائیه دچار یک کمبودهایی است و برادران قوه‌ی قضائیه با همه‌ی تلاش فراوانی که میکنند، به خاطر نداشتن نیروی انسانی لازم یا قوانین لازم نمیتوانند به همه‌ی موارد برسند، نمیشود مردم را رها کرد؛ نمیشود اجازه داد بعضی از افراد سوءاستفاده‌چی که هم سلکهای خودشان و همکارهای خودشان و مؤمنین را هم دچار مسئله میکنند و بدنام میکنند، اینها هر کار میخواهند بکنند و هرچ و مرج در جامعه‌ی اسلامی به وجود بیاید؛ این نمیشود. دولت اسلامی باید وارد بشود و لذا این حکم را که از اختیارات حاکم اسلامی یعنی ولی فقیه هست، امام صادر کردند و مسئله‌ی تعزیرات حکومتی را اجرا کردند. البته تعزیرات حکومتی به معنای این نیست که کسانی که مباشرتاً این کار را انجام میدهند، از حدود عدل و تقوا و ملاحظه خارج بشوند و دچار اسراف بشوند؛ نه، این چنین کاری اگر بشود، حتماً بایستی برخورد بشود و ان شاء الله برخورد هم خواهد شد. منتهی مردم باید توجه بکنند که آنچه به معنای حضور دولت اسلامی است، این یک مسئله‌ی اساسی است. نباید هم کسی تصور کند که اینکه امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة و السّلام) به بازارهای کوفه می‌آمدند، این از باب حاکمیت آن حضرت نبود، مثلاً از باب نهی از منکر بود. نه، زیرا اگر از باب نهی از منکر بود، باید در همه‌ی

دوران زندگی آن حضرت در مدینه این کار انجام می‌گرفت. در کوفه امیرالمؤمنین این عمل را انجام دادند؛ یعنی در مقرر حکومتشان، مال دوران حکومت است، مال حاکم است. نباید تصور کرد چون امیرالمؤمنین معصوم هستند، این کار را انجام می‌دهند. معصومین دیگر هرگز وارد بازار نشدند که به اختیاری که مال امام معصوم هست، این کار را انجام بدهند. کاملاً روشن و واضح است که امیرالمؤمنین به عنوان حاکم اسلام، به عنوان امام جامعه و در رأس دولت اسلامی این کار را انجام میدادند؛ این یک چیزی است که وجود دارد.

### 🌸 به کار رفتن اختیارات دولت در خدمت مظلومان

اختیارات دولت در خدمت مظلومان و مستضعفان و در راه رفع تعدی و ظلم در جامعه باید به کار برود. یعنی وقتی در جامعه احساس میشود که نظم موجود به کیفیتی است که یک عده‌ای پامال میشوند و حقوقشان تضییع میشود، اینجا آنجائی است که دولت باید از اختیارات خودش استفاده بکند و نگذارد که مستضعفان و مظلومان پامال بشوند و این همان اختیاراتی است که به دولت اسلامی داده شده؛ یعنی قدرت حاکمیت اسلام که باید با کنترل و نظارت همه‌ی فعالیتها انجام بگیرد.

امام میفرمایند بر اینکه دولت میتواند در مقابل خدماتی که انجام میدهد، شروط الزامی مقرر کند. یعنی کارفرما که در شرایط عادی و بدون نظارت دولت میتواند با کارگر یک رابطه‌ی غیر عادلانه برقرار بکند، میتواند ساعت کار را زیاد کند، مزد کارگر را کم کند، امکانات رفاهی لازم را به کارگر ندهد و فشار بر کارگر بیاید، دولت میتواند کارفرما را اجبار و الزام کند بر رعایت یک سلسله از الزامات و وظایف که بر عهده‌ی کارفرما گذاشته بشود. در اختیار دولت اسلامی چنین چیزی هست، در مقابل آن خدماتی که به کارفرما میکند. یعنی به کارفرما میگوید شما از برق، از آب، از جاده‌ی اسفالت، از اسکله، از بندر، از انواع و اقسام امکانات و خدمات دولتی استفاده میکنی، شرط استفاده‌ی از این خدمات همین است که شما بایستی این کمک را به کارگر بکنی؛ این شرط را در مقابل کارگر متعهد بشوی؛ برای چی؟ نکته‌ی اساسی این است: برای اینکه به کارگر ظلم نشود، برای اینکه تبعیض در جامعه به صورت یک چیز رایج و عرف متداول در نیاید، برای حمایت از حقوق محرومان... امام که فرمودند دولت میتواند شرطی را بر دوش کارفرما بگذارد - شرط الزامی - این هر شرطی نیست، آن شرطی است که در چهارچوب احکام پذیرفته شده‌ی اسلام است و نه فراتر از آن.

### 🌸 فتوای ولی فقیه، ضابطه شرعی در جامعه اسلامی

در جامعه‌ی اسلامی البته احکام پذیرفته شده‌ای هم که میگوئیم، یعنی فتوای ولی فقیه؛ چون در جامعه‌ی اسلامی آن ضابطه‌ی شرعی نظام، فتوای ولی فقیه است. فتاوی فقهای دیگر در مسائل

شخصی و فردی برای خودشان و مقلدینشان - اگر مقلدینی داشته باشند - البته مجری و مجراست و حجت است؛ در این حرفی نیست. در باب نماز، در باب روزه، در باب حج، در باب بقیه‌ی عبادات، کارهای فردی که انجام میدهند، بر طبق فتوای مقلد دیگری - اگر چنین مقلدی وجود داشته باشد - مانعی ندارد که عمل کنند، اما در مسائل کلی کشور، در آن چیزهایی که ضابطه‌ی عمومی برای کشور هست، برای آن چیزهایی که مبنای قانونگذاری در مجلس شورای اسلامی است، تنها فتوایی که معتبر هست، فتوای امام است... بنابراین به طور استنتاج و خلاصه‌گیری عرض میکنم که در همه‌ی زمینه‌ها و از جمله در زمینه‌ی فعالیتهای اقتصادی دست دولت اسلامی و حاکم اسلامی باز است. البته حاکم اسلامی، یعنی امام و ولی فقیه که ایشان میتوانند اختیاری را که متعلق به ایشان هست، به قوه‌ی مجریه یا به قوه‌ی قضائیه یا به بقیه‌ی عناصر و افرادی که در جامعه‌ی اسلامی هستند، اعطا کنند و دولت اسلامی و دستگاه اجرائی اسلامی به اتکا اختیارات امام میتواند در جامعه‌ی اسلامی اعمال قدرت بکند، جلوی ظلم را بگیرد، جلوی بغی را بگیرد که این ملاک نظام اسلامی است که میفرماید: «ان الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی»؛ خدای متعال فرمان میدهد نسبت به عدالت و نیکی کردن و کمک کردن به نزدیکان، «وینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی»؛ از فحشا، از منکرات و از بغی نهی میکند. «بغی» یعنی همین ظلم کردن، تعدی کردن، از حقوق خود تجاوز کردن، طغیان کردن، اموال دیگران را به ناحق و ظلم غصب کردن، به مردمی که به کار آنها محتاج هستند تعدی کردن، طبقه‌ی مستمند و محروم و مستضعف جامعه را پایمال کردن. خب، امر خدا فقط امر زبانی نیست، نهی خدا فقط نهی ارشادی نیست. امر و نهی خدا یعنی قوام جامعه‌ی اسلامی و نظام جامعه‌ی اسلامی این است و این جز با اختیارات حکومت اسلامی و دستگاه اجرائی و دولت اسلامی امکان پذیر نیست.

# آزادی مطبوعات و نظام اسلامی

تشریفات نبودن مقوله مطبوعات برای جمهوری

اسلامی

افزایش آگاهی مردم با مطبوعات سالم

دولت و مطبوعات تنها باید کار را جدی بگیرند

سه دسته مطبوعات در کشور

برخی ها قصد معارضه با نظام دارند

فضای کشور را فضای تشنج مطبوعاتی قرار ندهید

نظامی را که قبول دارد ید تضعیف نکند

کیفیت دادن به کارها، مهمترین کار مطبوعاتی ها

از مطبوعات قسم دوم، انتظار زیادی نداریم

حضور عناصر نامطمئن در مطبوعات معاند با نظام

غرض ورزی و بی انصافی مطبوعات معاند

تنگ نظری مطبوعات معاند

ضرورت رعایت خطوط قرمز از سوی مطبوعات



### تشریفات نبودن مقوله مطبوعات برای جمهوری اسلامی

مطلب اول، در باب جایگاه مطبوعات است. سؤالی که امروز مطرح است، این است که مطبوعات در کشور ایران و در نظام جمهوری اسلامی، کجای کارند؟ که هستند و چه هستند؟ آیا زاید و سرباری هستند؟ زینت‌المجالسی هستند؟ یا نه؛ یک عنصر حقیقی و مؤثر و اجتناب‌ناپذیر و سازنده‌اند؟ نظر ما، البته، معطوف به نکته دوم و جمله اخیر است. ما معتقدیم که مطبوعات برای نظام جمهوری اسلامی، یک مقوله تجمّلاتی و تشریفات نیست. بنابراین، افزایش آن، تنوع آن، کیفیت یافتن آن، و اگر خطایی دارد، تصحیح آن، جزو کارهای اساسی در این نظام است. شاید پرسیده شود: «مگر نظام جمهوری اسلامی چه خصوصیتی دارد که چنین پرداختن و رویکردی به مطبوعات، جزو کارهای اساسی آن است؟» در جواب می‌گوییم: خصوصیت این است که نظام جمهوری اسلامی یک نظام مردمی است و کسی نمی‌تواند این را منکر شود. مخالفین ما هم نمی‌توانند این را منکر شوند. حداکثر این است که مردم را تخطئه می‌کنند و می‌گویند «مردم نفهمیدند و با این مسؤولین و این نظام، صفا کردند». بالاخره صفای مردم با این نظام را نمی‌توانند منکر شوند و این، مطلب واضحی است. سر و کار ما با مردم است؛ پس این نظام، نظامی است مردمی.

### افزایش آگاهی مردم با مطبوعات سالم

نظام مردمی، جز با آگاهی مردم ممکن نیست پیش برود. نظام دیکتاتوری، نظام غیر مردمی، نظام کودتایی، نظام تحمیلی که با مردم سر و کاری ندارد، دست مردم کاری ندارد، با فکر مردم سر و کاری ندارد، برایش مهم نیست که

مردم بفهمند یا نفهمند. چه آن‌جا که شمشیر حاکم است و چه آن‌جا که سرمایه حاکم است - فرقی نمی‌کند - اگر دشمنی و مخالفتی هم با نظام شد، بالأخره سر و کارش با پول یا شمشیر است و کاری به اراده و خواست مردم ندارد. بنابراین، برای آن نظام، آگاهی مردم مهم نیست. می‌خواهند بدانند، می‌خواهند ندانند. مسؤولان یاوه‌گوی رژیم گذشته، یک وقت گفته بودند که «هر کس با ما مخالف است، از این مملکت بیرون برود!» برخورد نظام‌های غیر مردمی با مردم، چنین است. البته گاهی، ریاکارانه، اسم مردم را می‌آورند؛ لکن تظاهر است و واقعی نیست. نظام مردمی - که مردم در بافت اصلی آن دخالت دارند - مستغنی از آگاهی مردم نیست. باید مردمش را آگاه کند؛ باید به آنها قوت تحلیل بدهد و باید آنها را از آگاهیها و معلومات لازم و مفید و معرفت لازم سرشار کند. منظور، تبلیغات نیست که حرف‌های خودش را پیوسته به خورد مردم دهد؛ نه، مراد، این نیست. در نظام مردمی، مردم باید اهل تحلیل شوند تا بفهمند که نظام برایشان مفید است. آگاهی برای چنین نظامی، مثل آب و هوا، لازم و واجب است. نظام ما، این گونه است. هر چه مردم بیشتر آگاه باشند، نظام جمهوری اسلامی، بیشتر سود می‌برد. بنابراین، این نظام، به آگاه‌سازی مردم نیازمند است.

خوب؛ مطبوعات نقششان روشن شد. مطبوعات یعنی مطبوعات سالم؛ نه لزوماً مطبوعاتی که طرفدار دولت باشند مطبوعاتی که طریق سلامت بپیمایند و بنا بر عناد و بدجنسی نداشته باشند. این گونه مطبوعات، در هر رشته‌ای قلم بزنند - سیاسی باشند، فرهنگی باشند، اقتصادی باشند، درباره مسائل خارجی حرف بزنند، در خصوص مسائل داخلی حرف بزنند - و هر کاری که بکنند، به نفع نظام حرکت کرده‌اند. چرا؟ چون بر مایه آگاهی مردم می‌افزایند. موضع مطبوعات در جمهوری اسلامی، این است.

### 🏠 دولت و مطبوعات باید کار را جدی بگیرند

حرف من دو مخاطب دارد: یک مخاطب، دولت است. دولت باید موضوع مطبوعات را خیلی جدی بگیرد... دولت، ناگزیر باید در مسائل مطبوعات سهم داشته باشد. حالا یک وقت سهم مادی است؛ مثل سهمیه‌ها و یارانه‌هایی که در بخشهای مختلف می‌دانند و کمک‌هایی که می‌کردند. یک وقت هم سهم حمایت‌های معنوی است، که آن حمایت‌های معنوی، مهم‌تر از حمایت‌های مادی و کمک‌های گوناگون است. مخاطب دوم حرف من، خود مطبوعات است که باید کار را از حالت تفتن خارج کنند. کار، جدی و اساسی است و برای این ملت، امری لازم است.

### 🏠 سه دسته مطبوعات در کشور

تقسیم‌بندی مطبوعات کشور، در ارتباط با نظام از جهت فضای کلی مطبوعات و جهت کلی دادن به آنها، کاری لازم است. از این جهت بنده این تقسیم‌بندی را می‌کنم، و بالأفعال بنای ایراد و اعتراض نسبت به کسی ندارم. از این جهت، مطبوعات کشور به سه قسم تقسیم می‌شوند: یک قسم مطبوعاتی هستند که نظام را قبول دارند و موافقین نظامند. البته منظور این نیست که دولت را با همه کارهایش قبول دارند. کسانی که نظام را قبول دارند،

طیف وسیعی را تشکیل می‌دهند. بعضی منتقد به دولت یا طرفدار آن هستند. بعضاً معترض به فلان وزارتخانه و فلان تشکیلات و دستگاه، یا مدافع آنها هستند. ولی به هر حال، نظام جمهوری اسلامی را در ایران، قبول دارند. در بین آنها چپ هست، راست هست، سلاقی مختلف هست، جناح‌بندی‌هایی با خط و خطوط مختلف در عرصه سیاسی هست. اینها همه در یک طرف قرار می‌گیرند و اکثریت هم اینها هستند. قسم دوم، مطبوعاتی هستند که نسبت به نظام اسلامی بی‌تفاوتند. یعنی هیچ‌گونه طرفداری از نظام - حتی به صورت درج یک خبر - نمی‌کنند؛ لکن کاری هم به کار نظام ندارند و از کنار آن رد می‌شوند. این هم یک قسم از مطبوعات است. (مثل مجلات علمی، مجلات فرهنگی محض، مجلات شعری، مجلات تخصصی و امثال اینها). یک قسم هم مطبوعاتی هستند که بنده اسمشان را مجلات یا روزنامه‌های «معاند» می‌گذارم؛ «مطبوعات معاند»! که البته تعدادشان زیاد نیست و اسمی هم از مجله‌ای نمی‌آوریم! از جمله اصطلاحات غلط و رایج در این قسم از مطبوعات، اصطلاح «دگراندیش» است. عناصر فعال در این مطبوعات هم، خوششان می‌آید که به آنها «دگراندیش» اطلاق شود! در معنا می‌خواهند بگویند چون ما اندیشه دیگری داریم، مورد غضب دستگاه هستیم! البته خیلی هم مورد غضب نیستند. به هر حال، بحث اندیشه، اصلاً نیست. بحث «دگراندیشی» نیست.

### ❁ برخی ها قصد معارضة با نظام دارند

در جمهوری اسلامی، همه‌گونه اندیشه‌ای آزاد است. ما با اقلیتهای مذهبی هم مثل برادران خودمان برخورد و رفتار و رفاقت می‌کنیم. اصلاً یادمان نمی‌آید که فلان کس - فرض بفرمایید - مذهب دیگری دارد و قاعدتاً فکر ما، دین ما و اسلام ما را هم قبول ندارد! حتی به خانه‌های آنها هم می‌رویم. بنده سالهاست که به مناسبت سال نو مسیحی، معمولاً به خانه شهدای مسیحی می‌روم. طرف، آشوری یا ارمنی است. به خانه‌شان می‌رویم؛ پهلوی زن و بچه و جوانشان می‌نشینیم؛ حرف می‌زنیم و میوه و شیرینی‌شان را می‌خوریم؛ ولی هیچ یادمان هم نمی‌آید که اینها مذهب دیگری دارند. مادر جمهوری اسلامی، بحث اندیشه نداریم که مثلاً چون کسی اندیشه دیگری دارد، با او برخورد کنیم. اصلاً این طور نیست! پس، «دگراندیش» یعنی چه؟! بحث، بحث «عناد» است؛ بحث «معارضة» است؛ بحث «غرض‌ورزی» است. غرض‌ورزی می‌کنند؛ چون این نظام را قبول ندارند. البته فقط قبول نداشتن هم نیست. بنا دارند با نظام معارضة کنند. یعنی عناد کنند و به همان مقداری که جرأتشان اقتضای کند، ضربه بزنند. البته چندان هم آدمهای با جرأتی نیافتیمشان! اما همان مقدار که شرایط ایجاب می‌کند، در پی آنند که حرفی بزنند؛ در بزنگاهی خاص، نیشی فرو کنند و زهری بریزند. بحث سر اینهاست؛ یعنی مغرضین که یک طبقه و یک دسته‌اند.

### ❁ فضای کشور را فضای تشنج مطبوعاتی قرار ندهید

هر کدام از اینها، حکمی دارند... دیدگاه من درباره گروه اول این است: ما معتقدیم آقایانی که نظام را قبول دارند، وظایفی هم به عهده دارند. این وظایف، با سلیقه و عقیده خاص آنها هم هیچ منافاتی ندارد. توقع این است که به آن

وظایف عمل کنند.

یکی از آن وظایف این است که فضای کشور را فضای تشنج مطبوعاتی قرار ندهند. یعنی پیوسته این به آن و آن به این بد نگویید... یک نفر خط یک است، یکی خط دو است، یکی خط سه است. خوب؛ هر کس خط خودش را برود، کار خودش را بکند. توقع نیست که اینها از سلايق خودشان، به خاطر دیگری دست بردارند. هر کسی مبنایی دارد، مبنایی دارد، سلیقه‌ای دارد. پس، یک توقع این است که با دعوای خودشان، فضا را، فضای تشنج نکنند.

### 🌸 نظامی را که قبول دارید تضعیف نکنید

توقع دوم این است: نظامی را که قبول دارند، تضعیف نکنند. نمی‌گوییم به فلان وزیر یا فلان مسؤول یا فلان بنیاد یا فلان نهاد انقلابی، اعتراض نکنید. اگر اعتراض و انتقاد در حد معقولی باشد، چه مانعی دارد؟! به قول آقایان دولتیها «سازنده» هم هست. بر سر انتقاد، بحثی نداریم. بحث بر سر نظام است. از آن جا که پایه هر نظام و هر زندگی فردی بر امید است، پس امید را در دل‌های مردم متزلزل نکنید. این، یکی از سفارشهای ماست. به گونه‌ای حرف نزنید که پیر و جوان و زن و مرد، افق آینده خود را تیره و مه‌آلود ببینند. چرا این کار را می‌کنید؟! ایران که افق مه‌آلود و تیره‌ای ندارد! این ملت، ملتی است که با همه مشکلات بزرگ در طول قرن‌ها دست و پنجه نرم کرده و بر همه آنها، ولو بعد از گذشت مدت‌ها، فائق آمده است. پس افق تیره‌ای در کشور نداریم.

خوب؛ امروز امریکا جلو ما سینه سپر کرده است؟ کرده باشد! اسرائیل در صحنه بین‌المللی سگدو می‌زند؟ خوب؛ بزند. برای ما اهمیتی ندارد. یا فرض کنید اجناس و کالاها گران شده است؟ خوب؛ شده باشد. یک وقت هم ارزان خواهد شد. منظور این است که اگر در هر زمینه‌ای، وضع نابسامانی به وجود می‌آید، نباید مجوز شود که ما فروغ امید را در دل‌ها بمیرانیم. این، نمی‌شود. این، جایز نیست. اصل و اصول انقلاب را زیر سؤال نبرید. اسلام را زیر سؤال نبرید. نگذارید مسائلی که پایه‌های اصلی انقلاب است، با نوشته‌های ناشیانه یا نوشته‌هایی که بعضی اشخاص، زیر کانه در مطبوعات شما وارد می‌کنند، زیر سؤال برود. مراقب این موارد باشید. البته عرض کردیم که سلايق مختلف است و ما هم با سلايق مختلف کاری نداریم. علی‌ای حال، توصیه ما این است.

### 🌸 کیفیت دادن به کارها، مهمترین کار مطبوعاتی‌ها

یکی هم نشر فرهنگ عمومی و دانش اجتماعی است که باید به آن عمق و کیفیت دهید. اصلاً مهمترین کار شما آقایان و خانم‌ها که در مطبوعات کار می‌کنید، این است که به کارها کیفیت دهید؛ هم به کارهای سیاسی، هم به کارهای فرهنگی و هم به کارهای ادبی. انسان گاهی اوقات در مطبوعات، صفحه شعر را می‌نگرد؛ اصلاً رغبت نمی‌کند بخواند. سرمقاله را نگاه می‌کند؛ اصلاً هیچ جاذبه‌ای ندارد. پس زیبایی در سخن چه شد؟! لطافت زبان فارسی چه شد؟! هنر نویسندگی چه شد؟! ذوق چه شد؟! مگر نه که این همه برای کیفیت بخشیدن به مطبوعات است؟! از واژه‌های سنجیده، تعبیرات زیبا و ترکیبات نو استفاده کنید. از هنر، از کار یکاتور و از عکس استفاده کنید. تحلیل‌های خوب چاپ کنید. خوب؛ اینها مواردی است که ما از همه مطبوعاتِ قسم اول، انتظار داریم رعایت کنند.

از مطبوعات قسم دوم، انتظار زیادی نداریم.

از مطبوعات قسم دوم، انتظار زیادی نداریم. یعنی به هیچ وجه از کسانی که درباره نظام، اظهار نظر مثبتی نمی کنند، حرفی در تأیید نمی زنند، مشغول کار علمی و فرهنگی خودشان هستند و البته علیه نظام، اقدام و فعالیتی هم نمی کنند، هیچ انتظاری نداریم. این را بدانید! بنده به عنوان مسؤول کشور عرض می کنم: هیچ گونه انتظاری نداریم. هر کس در این زمینه از فشار دستگاه سخن به میان می آورد، خلاف واقع و دروغ گفته است. آنها کار خودشان را بکنند. اگر فرهنگ کشور را تقویت می کنند، دولت باید کمکشان کند. اگر سواد مردم را زیاد می کنند؛ به ترویج ادبیات می پردازند و زبان فارسی را رواج می دهند، دولت باید کمک هم به آنها بکند؛ و لوبی تفاوتند. با ما کاری ندارند، نداشته باشند. ما هیچ انتظاری از اینها نداریم.

### حضور عناصر نامطمئن در مطبوعات معاند با نظام

اما دسته سوم، وضعشان فرق می کند. البته اگر مطبوعات قسم سوم را «معاند» می نامم، به این معنا نیست که شمشیر به دست گرفته ایم و می خواهیم سراغشان برویم؛ خیر!...

اولاً در مطبوعاتی که معاند با نظام جمهوری اسلامی هستند، عناصر نامطمئن، زیاد است. اگر هم واقعاً بعضی از افراد که در این قسم مطبوعات حضور دارند، بنا ندارند با دستگاه در بیفتند؛ اما وجود آدمهای ناباب در تشکیلاتشان، حتمی است. مادر این تشکیلات آدمهایی را می شناسیم که سابقه آنها به کلی غیر قابل اعتماد و سالب اطمینان است. فرض بفرمایید در این تشکیلات، عنصر یا عناصری با گرایش مارکسیستی قوی حضور دارند که شناخته شده اند. بنده بسیاری از آنها را با نام و نشان و آثار، از دیرباز می شناسم. من با محیط روشنفکری کشور، سالهای متمادی ارتباط تنگاتنگ و نزدیک داشتم و با خیلی از این افراد که بعضی در ایرانند و بعضی در خارج، یا ارتباط نزدیک و دوستانه، یا سلام و علیک و یا آشنایی داشتم. اغلب آنها خارج از دایره اطلاع و معرفت من نیستند. پیش از پیروزی انقلاب، سالهای متمادی، لاقلاً با آثارشان آشنایی داشته ام. در میان اینها کسانی بودند که گرایشهای مارکسیستی تندی داشتند و با همین گرایشهای مارکسیستی، بنای همکاری با ساواک را گذاشتند و یاد دفتر «فرح» مشغول فعالیت شدند! خوب؛ این سابقه، سابقه خیلی پاکی است؟! به چنین عناصری می توان اعتماد کرد؟! البته توقع داشتن از عنصر یا عناصری چنین، واقعاً توقع بی جایی است. کسانی در مطبوعات قسم سوم حضور دارند که امروز دم از آزادی می زنند. می گویند: «آزادی بیان نیست و اختناق حاکم است.» می گویند: «دولت هر چه را که دلخواه خودش باشد، اجازه گفتن و نوشتن می دهد.» در حالی که خودشان هم می دانند خلاف واقع می گویند. برخی از همین افراد، در دوران رژیم شاه هم به کارهای مطبوعاتی سرگرم بودند. آن اختناق سیاه را می دیدند؛ اما نه فقط لب از لب نمی گشودند که همکاری هم می کردند! اینها با ستایشهای زبانی، نوشتن مقالات و با نوشتن کتاب و جزوه، به نفع دستگاه آن روز کار می کردند. آیا اینها در دفاع از آزادی صادقند؟! کسی که دوره اختناق محمدرضا شاهی را تحمل کرده و لب به اعتراض نگشوده، اگر در دوران جمهوری اسلامی که هر کس هر چه می خواهد می نویسد، دم از آزادیخواهی بزند، آیا از صداقت برخوردار است؟!

اینها توجه ندارند که خودشان مکذّب خودشان هستند. مصداق کسی هستند که یک ساعت استدلال می‌کرد تا ثابت کند آدم کم حرفی است! مرتب می‌نویسند آزادی نیست و نوشته‌های خود را با انواع تهمتها همراه می‌کنند. نظام را متحجر، تنگ نظر، یک سونگر، بی‌سواد، غافل از مسائل نو، قرون وسطایی و دارای عینک کهنه می‌نامند و با استفاده از تعبیرات به اصطلاح ادبی و هنری، آن را متهّم می‌کنند. با این حال، اگر فرضاً روزنامه‌ای مطلبی علیه‌شان بنویسد، فریاد بر می‌آورند که «محیط، محیط تهمت است و به ما تهمت می‌زنند.» آیا تهمت زدن به مسؤولین نظام؛ یعنی کسانی که عمری را در مبارزه، در سختی و در رنج و مصائب رژیم می‌گذرانند، با آن همکاری می‌کردید، گذراندند و اکنون هم که مسؤولیت دارند، از این مسؤولیت برای دنیای خودشان هیچ استفاده‌ای نمی‌کنند، جایز است، ولی انتقاد از شما، خطای نابخشودنی است؟!... برخی افراد که فجایع رژیم سابق را تحمل کردند و لب از لب نگشودند، دم از آزادیخواهی و پایمال شدن حقوق بشر می‌زنند! در مقابل چنین مسائلی، انسان احساس می‌کند که بعضی افراد، چقدر بی‌انصافند!

### غرض‌ورزی و بی‌انصافی مطبوعات معاند

شما بدانید، ما تحمل‌مان خیلی زیاد است. واقعاً در نظام جمهوری اسلامی، تحمل شنیدن حرف مخالف خیلی بالاست. البته دلایلی هم دارد که طبیعی است. اما غرض‌ورزی و بی‌انصافی هم حدّی دارد! اینها غرض‌ورزی و بی‌انصافی می‌کنند. هر وقت که دشمنان مادر خارج از کشور، تهمتی را علیه جمهوری اسلامی عنوان کردند، در همین مطبوعات قسم سوم، به همان شکل یا به اشکال دیگر، تکرار شد. آنها راجع به محدودیت زن گفتند، اینها هم می‌گویند! آنها راجع به پایمال شدن حقوق بشر گفتند، اینها هم می‌گویند! آنها راجع به تروریسم گفتند، اینها هم می‌گویند! آنها راجع به بی‌کفایتی دولت گفتند، اینها هم می‌گویند! آنها راجع به این که نظام اسلامی، نظام متحجر قرون وسطایی است گفتند، اینها هم می‌گویند! چرا انسان این قدر با دشمن همکاری کند؟! چرا انسان این قدر از میهن خودش و از کسانی که برای این میهن دلسوزانه زحمت می‌کشند، بی‌زاری بجوید و ناجوانمردانه اعراض کند؟! واقعاً چرا؟! اینها چه مرضی دارند؟! من که تعجب می‌کنم! اینها حتی ارزشهای ایرانی محض را هم زیر پا می‌گذارند. مثلاً کریسمس را بر عید نوروز ترجیح می‌دهند!

### تنگ نظری مطبوعات معاند

در دوره‌های قبل از جمهوری اسلامی، همیشه ایران تجزیه شد و همیشه از ایران کردند. هیچ کدام از سلاطین پهلوی و قاجار، این افتخار را ندارند که بتوانند بگویند ما مرزهای ایران را حفظ کرده‌ایم. قاجارها که وضعشان معلوم است. پهلویها هم، شهرهای مرکزی ایران را سالها زیر چکمه سربازان خارجی انداختند و زن و مرد و ناموس این کشور را به دست آنها دادند. تنها جمهوری اسلامی بود که مردانه ایستاد و نگذاشت که متجاوزین یک قدم جلو بیایند. هشت سال جنگ مگر شوخی است؟! هشت سال جنگ و آن همه فداکاری! جوانان مادر مقابل اتحاد شرق و غرب و «نانو» و همه و همه مقاومت و ایستادگی کردند و میهن رانجات دادند. آیا در مطبوعاتی که زمان جنگ منتشر می‌شدند

و یا این که بعد از جنگ به وجود آمدند، یک کلمه از این کار بزرگ و دفاع عظیم و پرشکوه، نباید ستایش شود؟! در مطبوعات معاند، اگر یک وقت اسمی از دفاع مقدّس و رزمندگان بیاید، همراه با مسخرگی است. چرا؟! چون رزمنده ما دارای محاسن است و اینها از محاسن خوششان نمی آید! فقط علّتش این است. آیا این نشانگر بی انصافی نیست؟! جالب است که اینها، دیگران را به تنگ نظری متّهم می کنند! آیا تنگ نظر، دستگاه است یا خود اینها؟! این تنگ نظری نیست که انسان از بزرگترین ارزش دوران خودش - دفاع مقدّس - فقط به خاطر این که پیروان آن دین دارند و او با دین مخالف است، اغماض کند؟! پیروان آن، مذهبی هستند و این می خواهد سر به تن مذهب و مذهبها نباشد! متأسفانه این گونه است. پشت سر هم و پیوسته تهمت می زنند؛ آن وقت اگر در مقام پاسخگویی برآیی، می گویند «شما به ما تهمت زدید!»

### ✎ ضرورت رعایت خطوط قرمز از سوی مطبوعات

همه مطبوعات باید توجه داشته باشند که خطّ قرمزی وجود دارد و از این خطّ قرمز، هیچ کس نباید عبور کند. نه این که ما اجازه نمی دهیم؛ در هیچ جای دنیا اجازه نمی دهند. در به اصطلاح دمکراتیکترین کشورها هم اجازه نمی دهند. شما ببینید آن وقتها که در امریکا خبری از موج چپ بود - حالا که دیگر این خبرها نیست - چپهای امریکا - اعم از گروههای کمونیست یا سوسیالیست - و اجتماعاتشان تحت چه شرایطی زندگی می کردند! شما رمانهایی را که بعضی از نویسندگان دارای گرایش به چپ، مثل «هوار دفاست» نوشته اند - چند رمان او به فارسی هم ترجمه شده و بنده دیده ام - بخوانید و ببینید در باره چپها چه مطالب تکان دهنده‌ای آورده اند! همین کتاب معروف «خوشه‌های خشم» اثر «جان اشتاین بک» یا دیگر کتابش را که الان در ذهنم نیست، بخوانید و ببینید راجع به وضع چپها و برخورد سردمداران مرکز به اصطلاح دمکراسی با آنها، چه نوشته است! بخوانید و بدانید که مرکز به اصطلاح دمکراسی و قبله کسانی که صاحب چنین قلمهای بد و زشتی در ایرانند، حتی حاضر نبودند چپها را تحمّل کنند؛ چون معتقد بودند، مار کسبیس، نظام سرمایه داری امریکا را زیر سؤال می برد. خوب؛ اگر چپها را تحمّل می کردند، به معنای موافقت با عبور آنها از خطّ قرمز بود. اگر امروز مجموعه‌ای در امریکا پیدا شود که بنویسد، بگوید و شعار بدهد «امریکا باید تجزیه گردد»، یا شعار بدهد «امریکا باید به چهل و نه ایالت تقسیم شود»، چگونه با آن رفتار می کنند؟ اگر امروز کسی در امریکا قد علم کند و بگوید «چون چهل، پنجاه میلیون سیاه در ایالات متّحده زندگی می کنند، باید کشور جداگانه‌ای داشته باشند و بخشی از امریکا را به آنها بدهید تا حکومت تشکیل دهند»، دولت امریکا با او چه برخوردی خواهد داشت؟ آیا همان کاری را که با فرقه داوودیه‌ها کردند و همه را در ساختمانی به آتش کشیدند، با او نخواهند کرد؟

اینها خطوط قرمز یک ملت است. شما، انقلاب را زیر سؤال ببری، اصل انقلاب را نفی کنی و در نفی نظام جمهوری اسلامی بکوشی؟! خوب؛ این خطّ قرمز است و قابل تحمّل نیست.

## استقلال فکری و آزادی

- ❖ داشتن استقلال فکری در باب مفهوم آزادی
- ❖ همکاری دو گروه بر ضدّ اسلامی و بومی کردن
- ❖ مقوله آزادی
- ❖ تفاسیر متعدّد از لیبرالیسم
- ❖ حقّ انسانی، حداکثر منشأ و فلسفه آزادی در غرب
- ❖ اسلام آزادی را امر فطری انسان می‌داند
- ❖ در لیبرالیسم، آزادی انسان منهای حقیقتی به نام
- ❖ دین و خداست
- ❖ علت نامحدود بودن آزادی در لیبرالیسم غربی
- ❖ علت محدود شدن آزادی در اسلام
- ❖ در غرب، حدّ آزادی را منافع مادی تشکیل می‌دهد
- ❖ یکی از حدود آزادی در غرب
- ❖ ارزشهای اخلاقی در غرب مانعی برای آزادی
- ❖ نیستند
- ❖ و...



### داشتهن استقلال فکری در باب مفهوم آزادی

دو نکته در باب مسأله «آزادی» مطرح است... یکی از آن دو نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم، این است که در باب مفهوم آزادی، ما باید استقلال را - که شعار دیگر ماست - به کار گیریم؛ یعنی مستقل فکر کنیم؛ تقلیدی و تبعی فکر نکنیم. اگر در این مسأله که پایه بسیاری از مسائل و پیشرفتهای ماست، بنا شد از دیگران تقلید کنیم و چشم‌هایمان را فقط بر روی دریچه‌ای که تفکرات غربی را به ما می‌دهد، باز کنیم، خطای بزرگی مرتکب شده‌ایم و نتیجه تلخی در اختیار خواهد بود.

مسأله «آزادی» یکی از مقولاتی است که در قرآن کریم و در کلمات ائمه علیهم‌السلام به‌طور مؤکد و مکرر روی آن تأکید شده است. البته تعبیری که در این جا از آزادی می‌کنیم، مرادمان آزادی مطلق نیست که هیچ طرفداری در دنیا ندارد. فکر نمی‌کنم کسی در دنیا باشد که به آزادی مطلق دعوت کند. مرادمان آزادی معنوی هم که در اسلام و بخصوص در سطوح راقی معارف اسلامی هست، نیست؛ آن محل بحث ما نیست. آزادی معنوی چیزی است که همه کسانی که معتقد به معنویاتند، آن را قبول دارند؛ محل رد و قبول نیست. منظور از «آزادی» که در این جا بحث می‌کنیم «آزادی اجتماعی» است؛ آزادی به مثابه یک حق انسانی برای اندیشیدن، گفتن، انتخاب کردن و از این قبیل. همین مقوله، در کتاب و سنت مورد تجلیل قرار گرفته است. آیه شریفه ۱۵۷ سوره «اعراف» می‌فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ أَصْحَابَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ». خداوند یکی از

خصوصیات پیامبر را این قرار می‌دهد که غل و زنجیرها را از گردن انسانها برمی‌دارد و «اصر» یعنی تعهدات تحمیلی بر انسانها را از آنها می‌گیرد. مفهوم خیلی عجیب و وسیعی است. اگر وضع جوامع دینی و غیردینی در آن دوره را در نظر داشته باشید، می‌دانید که این «اصر» - این تعهدات و پیمانهای تحمیلی بر انسانها - شامل بسیاری از عقاید باطل و خرافی و بسیاری از قیود اجتماعی غلطی که دستهای استبداد یا تحریف یا تحمیق بر مردم تحمیل کرده بود، می‌شود. «اغلل» هم که غل و زنجیرهاست، معلوم است... «آزادی اجتماعی» به همین معنایی که امروز در فرهنگ سیاسی دنیا ترجمه می‌شود، یک چنین ریشه قرآنی دارد. هیچ لزومی ندارد که ما به لیبرالیسم قرن هجدهم اروپا مراجعه کنیم و دنبال این باشیم که «کانت» و «جان استوارت میل» و دیگران چه گفته‌اند! ما خودمان حرف و منطق داریم. آن حرفها به دلایلی نمی‌تواند برای ما راهگشا باشد. مقوله «آزادی» را اسلامی بدانید.

### همکاری دو گروه بر ضدّ اسلامی و بومی کردن مقوله آزادی

البته به نظر من، دو گروه هستند که بر ضدّ اسلامی کردن و بومی کردن و خودی کردن مقوله «آزادی» با هم همکاری می‌کنند:

یک گروه کسانی هستند که در کلماتشان، مرتّب از گفته‌های فلاسفه دو، سه قرن اخیر غربی برای مسأله «آزادی» شاهد می‌آورند: فلان کس این‌طور گفته است، فلان کس آن‌طور گفته است. البته اینها نجیبه‌ها هستند که اسم این فلاسفه را می‌آورند؛ اما بعضی فیلسوف‌نماهای مطبوعاتی هم هستند که حرف «جان استوارت میل» و حرف فلان فیلسوف فرانسوی یا آلمانی یا امریکایی را می‌آورند، ولی اسمش را نمی‌آورند؛ به نام خودشان می‌گویند! اینها هم تقلّب می‌کنند، لیکن باز هم به این فکر به وجود آید که تفکر آزادی و مفهوم آزادی اجتماعی، یک فکر غربی و یک هدیه از سوی غرب برای ماست، کمک می‌کنند!

یک دسته دیگر هم که به اینها ندانسته کمک می‌کنند، کسانی هستند که تا مفهوم آزادی مطرح می‌شود، فوراً مرعوب می‌شوند، احساس وحشت می‌کنند و فریاد می‌کشند که آقا! دین از دست رفت! نه؛ دین بزرگترین پیام‌آور آزادی است. چرا دین از دست برود؟! آزادی درست و آزادی معقول، مهمترین هدیه دین به یک ملت و به یک جامعه است. به برکت آزادی است که اندیشه‌ها رشد پیدا می‌کند و استعدادها شکوفا می‌شود. استبداد، ضدّ استعداد است. هر جا استبداد باشد، شکوفایی استعداد نیست. اسلام، شکوفایی انسانها را می‌خواهد. منابع عظیم انسانی بایستی مثل منابع طبیعی استخراج شوند، تا بتوانند دنیا را آباد کنند. بدون آزادی مگر ممکن است؟ با امر و نهی مگر ممکن است؟ بنابراین، این فکر هم غلط است که کسانی این‌گونه فکر کنند. این دو دسته غربگرایان و احتیاطکنان - این‌طوری اسمشان را بگذاریم - در واقع بدون این که خودشان بدانند، با هم همدستی می‌کنند تا مفهوم «آزادی» را کاملاً از حوزه‌ی اسلامی خارج کنند؛ در حالی که چنین چیزی نیست و مفهوم «آزادی» یک مفهوم اسلامی است.

### تفاسیر متعدّد از لیبرالیسم

در اسلام، برای همین آزادی‌ای که ذکر شد - آزادی اجتماعی - امتیاز بیشتری قائل شده‌اند، تا در مکاتب غربی. البته تفاسیر لیبرالیسم خیلی متعدّد است. یعنی از وقتی که بعد از رنسانس، تفکر لیبرالیسم در فرانسه و در اروپا و بعد در همه‌جای دنیا رشد پیدا کرد و بعد هم به انقلاب فرانسه منتهی شد و بعد هم به شکل تحریف شده‌ای در جنگ‌های استقلال امریکا به کار گرفته شد و آن منشور امریکایی به وجود آمد تا کنون دهها تفسیر از لیبرالیسم ارائه شده است؛ بخصوص در این اواخر. این اواخر، نظریه پردازان و به اصطلاح ایدئولوگ‌های امریکایی یا پیشکرده امریکا، مرتب در این زمینه قلم می‌زنند. این را هم به شما بگویم که خیلی از این متفکرانی که حتی امریکایی نیستند، به سفارش دستگاه‌های امریکایی، در همین زمینه بخصوص «لیبرالیسم» مطلب می‌نویسند! کتابهایشان ممکن است در اتریش یا آلمان یا فرانسه نوشته شده باشد؛ اما در نیویورک چاپ می‌شود! سفارش، سفارش امریکایی است؛ منشأ هم اهداف امریکایی است که خود این هم داستان مفصّلی است. لیکن سرجمع همه این حرفها، با وجود همه این تفاسیر گوناگونی که وجود دارد، دیدگاه اسلامی، یک دیدگاه راقی است.

### حقّ انسانی، حداکثر منشأ و فلسفه آزادی در غرب

آنها برای این که برای «آزادی» فلسفه‌ای ارائه دهند، دچار مشکلند. فلسفه آزادی چیست؟ چرا باید بشر آزاد باشد؟ لازم است استدلال و ریشه فلسفی داشته باشد. حرفهای گوناگونی زده شده است: فایده، خیر جمعی، لذّت جمعی، لذّت فردی و حداکثر حقّی از حقوق مدنی. همه اینها هم قابل خدشه است؛ خود آنها هم خدشه کرده‌اند.

اگر به نوشتجاتی که در زمینه مقوله لیبرالیسم در همین سالهای اخیر منتشر شده، نگاه کنید، خواهید دید که چقدر حرفهای وقتگیر و بی‌ثمر و بی‌فایده و شبیه مباحثات دوران قرون وسطی را در مقوله آزادی گفته‌اند. این یکی حرفی زده است، آن یکی جواب داده است؛ دوباره جواب او را پاسخ داده است! واقعاً برای روشنفکران جهان سوم، بد سرگرمی‌ای نیست! یکی طرفدار این نظریه بشود، یکی طرفدار آن نظریه بشود؛ یکی استدلال این را قبول کند، یکی حاشیه‌ای به استدلال آن بزند؛ یکی نظریه را به نام خودش به دیگری بدهد. حداکثر این است که منشأ و فلسفه آزادی، یک حقّ انسانی است.

### اسلام آزادی را امر فطری انسان می‌داند

اسلام، بالاتر از این گفته است. اسلام آزادی را امر فطری انسان می‌داند. بله؛ یک حقّ است، اما حقّی برتر از سایر حقوق؛ مثل حقّ حیات، حقّ زندگی کردن. همچنان که حقّ زندگی کردن را نمی‌شود در ردیف حقّ مسکن و حقّ انتخاب و ... گذاشت - برتر از این حرفهاست، زمینه همه اینهاست - آزادی هم همین طور

است. این، نظر اسلام است.

البته استثناهایی وجود دارد. این حق را در مواردی می‌توان سلب کرد؛ مثل حق حیات. یک نفر کسی را می‌کشد، قصاصش می‌کنند. یک نفر فساد می‌کند، قصاصش می‌کنند. در مقوله حق آزادی هم این‌گونه است؛ منتها اینها استثناء است. این، دیدگاه اسلام است. بنابراین، این فکر غلط است که تصور کنید تفکر آزادی اجتماعی، تفکری است که غرب به ما هدیه کرده است؛ هر وقت هم خواستیم حرف شیرین و جالبی در این زمینه بزنیم، حتماً کتاب فلان کس را آدرس بدهیم؛ نام فلان کس را که در غرب نشسته برای خودش فکر کرده و نوشته، ذکر کنیم؛ نه. باید مستقل فکر کرد؛ باید به منابع خودی و به منابع اسلامی مراجعه کرد. انسان از تفکرات دیگران، برای تشریح ذهن و یافتن نقطه‌های روشن استفاده می‌کند؛ نه برای تقلید کردن. اگر پای تقلید به میان آمد، ضرر بزرگ خواهد بود.

### 🌸 در لیبرالیسم، آزادی انسان منهای حقیقتی به نام دین و خداست

در این جا من دو، سه تفاوت عمده «آزادی» در منطق اسلام را با آزادی در منطق غرب بیان می‌کنم. البته عرض کردم لیبرالیسم، سرجمع همه نظریه‌ها و گرایشهای گوناگونی است که در این مکتب وجود دارد و ممکن است بعضی از این نظریه‌ها و گرایشها، در بعضی زمینه‌ها با بعضی دیگر مقاداری اختلاف داشته باشد؛ اما مجموعش اینهاست.

در مکتب غربی لیبرالیسم، آزادی انسان، منهای حقیقتی به نام دین و خداست. لذا ریشه آزادی را هرگز خدادادی نمی‌دانند. هیچکدام نمی‌گویند که آزادی را خدا به انسان داده است؛ دنبال یک منشأ و ریشه فلسفی برایش هستند که عرض کردم. ریشه‌هایی هم ذکر کرده‌اند و تفسیرهای گوناگونی در این زمینه دارند. در اسلام، «آزادی» ریشه الهی دارد. خود این، یک تفاوت اساسی است و منشأ بسیاری از تفاوت‌های دیگر می‌شود. بنابر منطق اسلام، حرکت علیه آزادی، حرکت علیه یک پدیده الهی است؛ یعنی در طرف مقابل، یک تکلیف دینی به وجود می‌آورد. اما در غرب چنین چیزی نیست؛ یعنی مبارزات اجتماعی که در دنیا برای آزادی انجام می‌گیرد، بنابر تفکر لیبرالیسم غربی، هیچ منطقی ندارد. مثلاً یکی از حرفهایی که زده می‌شود «خیر همگانی» یا «خیر اکثریت» است. این ریشه «آزادی اجتماعی» است. چرا من باید بروم برای خیر اکثریت کشته شوم و از بین بروم؟ این بی‌منطق است. البته هیجانهای موسمی و آنی، خیلیها را به میدانهای جنگ می‌کشاند؛ اما هر گاه هر کدام از آن مبارزانی که در زیر لوای چنین تفکراتی مبارزه‌ای کرده باشند - اگر واقعاً زیر لوای این تفکرات، مبارزه‌ای انجام گرفته باشد - به مجرد این که از هیجان میدان مبارزه خارج شوند، شک خواهند کرد: چرا من بروم کشته شوم؟

در تفکر اسلامی، این‌گونه نیست. مبارزه برای آزادی، یک تکلیف است؛ چون مبارزه برای یک امر الهی است. همچنان که اگر شما می‌بینید جان کسی را می‌خواهند سلب کنند، موظفید بروید به او کمک کنید. یک وظیفه دینی است که اگر نکردید گناه کرده‌اید. در زمینه آزادی هم همین‌طور است؛ باید

بروید، یک تکلیف است.

### علت نامحدود بودن آزادی در لیبرالیسم غربی

بر این تفاوت اساسی، باز تفاوت‌های دیگری مترتب می‌شود. یکی این است که در لیبرالیسم غربی چون حقیقت و ارزش‌های اخلاقی نسبی است، لذا «آزادی» نامحدود است. چرا؟ چون شما که به یک سلسله ارزش‌های اخلاقی معتقدید، حق ندارید کسی را که به این ارزش‌ها تعرض می‌کند، ملامت کنید؛ چون او ممکن است به این ارزش‌ها معتقد نباشد. بنابراین هیچ حدی برای آزادی وجود ندارد؛ یعنی از لحاظ معنوی و اخلاقی، هیچ حدی وجود ندارد. منطقاً «آزادی» نامحدود است. چرا؟ چون حقیقت ثابتی وجود ندارد؛ چون به نظر آنها، حقیقت و ارزش‌های اخلاقی نسبی است.

«آزادی» در اسلام این‌گونه نیست. در اسلام، ارزش‌های مسلم و ثابتی وجود دارد؛ حقیقتی وجود دارد. حرکت در سمت آن حقیقت است که ارزش و ارزش‌آفرین و کمال است. بنابراین، «آزادی» با این ارزش‌ها محدود می‌شود. این که این ارزش‌ها را چگونه باید فهمید و به دست آورد، مقوله دیگری است. ممکن است کسانی راه‌های غلطی را در فهم این ارزش‌ها بروند؛ ممکن است کسانی راه‌های درستی را بروند. آن خارج از این بحث است. به هر حال «آزادی» محدود به حقیقت و محدود به ارزش‌هاست.

### علت محدود شدن آزادی در اسلام

همین «آزادی اجتماعی» که این قدر در اسلام ارزش دارد، اگر در خدمت ضایع کردن فرآورده‌های ارزشمند معنوی یا مادی یک ملت به کار گرفته شود، مضر است؛ درست مثل حیات خود یک انسان. «من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکأنما قتل الناس جميعاً». در منطق قرآن، کشتن یک انسان، مثل کشتن همه انسانیت است. این مفهوم خیلی عجیبی است. کسی که دست به قتل یک انسان دراز می‌کند، مثل این است که همه انسانیت را کشته است؛ چون تعرض به حریم انسانیت است. لیکن استثناء آن این است: «بغير نفس او فساد فی الارض»؛ مگر این که آن کسی که مورد این تعرض قرار می‌گیرد، خودش به جان کسی تعرض نموده، یا فساد ایجاد کرده باشد. ببینید؛ ارزش‌ها و حقایق ثابت و مسلم، این آزادی را محدود می‌کند؛ همچنان که حق حیات را محدود می‌کند.

### در غرب، حد آزادی را منافع مادی تشکیل می‌دهد

تفاوت دیگر این است که در غرب، حد آزادی را منافع مادی تشکیل می‌دهد. ابتدا برای آزادی‌های اجتماعی و فردی، محدودیتهایی را معین کردند؛ این یکی از آنهاست. آن وقتی که منافع مادی به خطر بیفتد، آزادی را محدود می‌کنند. منافع مادی، مثل عظمت این کشورها و سلطه علمی این کشورها، تعلیم و تربیت، یکی از مقولاتی است که آزادی در آن، جزو مسلمترین حقوق انسانهاست. انسانها حق دارند یاد بگیرند؛ اما

همین «آزادی» در دانشگاه‌های بزرگ دنیای غربی محدود می‌شود! دانش و فنآوری والا - به قول خودشان HIGH TEC - قابل انتقال نیست! انتقال فنآوری به کشورهای معینی ممنوع است! چرا؟ چون اگر این دانش و این علم انتقال داده شد، از انحصار این قدرت خارج شده است و این قدرت مادی و این سلطه، به حال خود باقی نخواهد ماند. آزادی مرز پیدا می‌کند؛ یعنی استاد حق ندارد که فرضاً به شاگرد کشور جهان سومی - شاگرد ایرانی، یا دانش‌پژوه چینی - فلان راز علمی را بیاموزد!

آزادی انتقال اطلاعات و اخبار هم این‌گونه است. امروز همه جنجال دنیا، برای آزادی اطلاعات و اخبار است؛ بگذارید مردم باخبر شوند؛ بگذارید مردم بدانند. ترویج آزادی در غرب، یکی از مصادیق و مصرع‌های بلندش این است؛ اما در حمله آمریکا به عراق - در زمان ریاست جمهوری بوش - برای مدت یک هفته یا بیشتر، رسماً همه اطلاعات سانسور شد. افتخار هم کردند و گفتند که هیچ خبرنگاری حق ندارد یک عکس یا یک خبر از حمله آمریکا به عراق منتقل و منتشر کند! همه می‌دانستند که حمله شده؛ خود امریکاییها هم خبر دادند؛ اما از جزئیات آن هیچ کس مطلع نبود؛ چون مدعی بودند که این کار، امنیت نظامی را به خطر می‌اندازد! پس، امنیت نظامی، حق آزادی را محدود کرد؛ یعنی یک مرز مادی و یک دیوار مادی.

### یکی از حدود آزادی در غرب

استحکام پایه‌های این حکومت هم، مرز دیگر است. چند سال قبل از این - حدود چهار، پنج سال پیش - در امریکا گروهی پیدا شدند، که خبرش را هم همه کسانی که اهل روزنامه‌اند، خوانده‌اند. البته بنده همان وقت تفصیل بیشتری را از آن اطلاع پیدا کردم؛ لیکن همه در روزنامه‌های ما هم نوشتند و گفتند. گروهی پیدا شدند که اینها با گرایش مذهبی خاصی علیه حکومت فعلی آمریکا - زمان همین آقای کلینتون - اقدام کردند. علیه آنها مقداری کارهای امنیتی و انتظامی شد، اما فایده‌ای نبخشید. خانه‌ای را که آنها در آن جمع شده بودند، محاصره کردند و آتش زدند که حدود هشتاد نفر در آتش سوختند! عکسهایش را هم منتشر کردند و همه دنیا هم دیدند. در میان این هشتاد نفر، زن هم بود، کودک هم بود، شاید یک نفرشان هم نظامی نبود. ببینید؛ آزادی زنده ماندن، آزادی عقیده، آزادی مبارزه سیاسی، به این حد محدود می‌شود. بنابراین، آزادی در دنیای مادی غرب هم حدود و مرزهایی دارد؛ منتها این مرزها، مرزهای مادی است.

### ارزشهای اخلاقی در غرب مانعی برای آزادی نیستند

ارزشهای اخلاقی در آن جا، هیچ مانعی برای آزادی نیستند. مثلاً نهضت همجنس‌بازی در امریکا، یکی از نهضت‌های رایج است! افتخار هم می‌کنند؛ در خیابانها تظاهرات هم راه می‌اندازند؛ در مجله‌ها عکسهایشان را هم چاپ می‌کنند؛ با افتخار هم ذکر می‌کنند که فلان تاجر و فلان رجل سیاسی جزو این گروه است؛ هیچ کس هم خجالت نمی‌کشد و انکار نمی‌کند! بالاتر از این، بعضی از اشخاصی که با این نهضت

مخالف می‌کنند، مورد تهاجم شدید بعضی از مطبوعات و روزنامه‌ها واقع می‌شوند که ایشان با نهضت همجنس‌بازی مخالف است! یعنی ارزش اخلاقی، مطلقاً حدّ و مرزی برای آزادی معین نمی‌کند. مثال دیگر در کشورهای اروپایی است. مثلاً آزادی بیان را، تبلیغات به نفع فاشیسم محدود می‌کند، که امر مادی و حکومتی است؛ اما تبلیغات عربانگری - که آن هم یک حرکتی است - محدود نمی‌کند! یعنی مرزهای آزادی در لیبرالیسم غربی، با آن فلسفه و با آن ریشه فلسفی و با آن نگرش، مرزهای مادی است؛ مرزهای اخلاقی نیست.

### 🔗 مرزهای اخلاقی و معنوی آزادی در اسلام

اما در اسلام، مرزهای اخلاقی وجود دارد. در اسلام، آزادی، علاوه بر آن حدود مادی، مرزهای معنوی هم دارد. البته وقتی کسی علیه منافع کشور و علیه سود کشور اقدامی بکند، آزادیش محدود می‌شود - این منطقی است - اما مرزهای معنوی هم وجود دارد. اگر کسی عقیده گمراهی دارد، عیبی ندارد. وقتی می‌گوییم عیبی ندارد، یعنی پیش خدا و پیش انسانهای مؤمن عیب دارد؛ لیکن حکومت هیچ وظیفه‌ای در قبال او ندارد. در جامعه مسلمان، یهودی و مسیحی و بقیه ادیان گوناگون هستند؛ الان در کشور ما هم هستند؛ در زمان صدر اسلام هم بودند؛ هیچ مانعی هم ندارد. اما اگر قرار باشد آن کسی که عقیده فاسد دارد، به جان ذهن و دل افرادی که قدرت دفاع ندارند، بیفتد و بخواهد آنها را هم گمراه کند، این برای آدم یک مرز است. این جا آزادی محدود می‌شود. از نظر اسلام این گونه است. یا مثلاً بخواهند اشاعه فساد بکنند، بخواهند فساد سیاسی و فساد جنسی و فساد فکری به وجود آورند؛ یا همین فیلسوف‌نماهایی که در گوشه و کنار هستند، بخواهند درباره این که تحصیلات عالی برای جوانان خوب نیست، مقاله بنویسند؛ بنا کنند عیوبش را ذکر کردن؛ البته به احتمال قوی، در صدی نود اثر نخواهد کرد؛ اما ممکن است در صدی ده جوانان تنبل اثر کند. نمی‌شود اجازه داد که کسانی بنشینند، با وسوسه و دروغ، انسانها را از تحصیل علم باز بدارند. آزادیِ دروغ‌گویی نیست. آزادیِ شایعه‌پراکنی نیست. آزادیِ ارجاف نیست.

### 🔗 مراجعه به مبانی اسلامی در زمینه مسائل آزادی

من گله‌ای که دارم این است که چرا در زمینه مسائل آزادی، به مباحث اسلامی و به مبانی اسلامی مراجعه نمی‌شود؟ در قرآن سوره احزاب آیه ۶۰ می‌فرماید: «لئن لم ينته المنافقون والذین فی قلوبهم مرض والمرجفون فی المدینه لنگرینک بهم». مرجفون در کنار منافقان و بیمار دلان - که آنها دو دسته‌اند - قرار دارند. منافقان یک دسته‌اند، بیمار دلان - الذین فی قلوبهم مرض - دسته دیگری هستند؛ این «مرجفون» در کنار آنها گذاشته شده‌اند. مرجفون یعنی کسانی که مرتب مردم را می‌ترسانند. یک جامعه تازه تأسیس شده اسلامی، با آن همه دشمن، آن همه بسیج قرآنی، آن همه بسیج نبوی، همه باید برای دفاع از کشور و از این نظام عظیم انسانی و مردمی، از لحاظ روحی آماده باشند؛ اما یک عده مثل خوره

به جان مردم بیفتند و روحیه‌ها را تضعیف کنند؛ اینها مرجفونند. قرآن می‌گوید: اگر «مرجفون» - یعنی کسانی که مرتب مردم را می‌ترسانند، آدم را ناامید می‌کنند، مردم را از اقدام باز می‌دارند - دست بردارند، «لنغزینک بهم»؛ تو را به جان آنها خواهیم انداخت. این، مرز آزادی است. پس، آزادی در منطق اسلامی، یک تفاوت دیگرش این است که مرزی از ارزشهای معنوی دارد.

### داشتهن آزادی در لیبرالیسم غربی با تکلیف

تفاوت دیگر این است که آزادی در تفکر لیبرالیسم غربی، با «تکلیف» منافات دارد. آزادی، یعنی آزادی از تکلیف نیز. در اسلام، آزادی آن روی سکه «تکلیف» است. اصلاً انسانها آزادند، چون مکلفند. اگر مکلف نبودند، آزادی لزومی نداشت؛ مثل فرشتگان بودند. به قول مولوی:

در حدیث آمد که خلاق مجید

خلق عالم را سه گونه آفرید

یک گره را جمله عقل و علم و جود

آن فرشته استی نداند جز سجود

بشر خصوصیتش این است که مجموعه انگیزه‌ها و غرایز متضادی است و مکلف است که در خلال این انگیزه‌های گوناگون، راه کمال را بییابد. به او آزادی داده شده، به خاطر پیمودن راه کمال. همین آزادی با این ارزش، برای تکامل است؛ کما این که خود حیات انسان برای تکامل است: «و ما خلقت الجنّ و الانس الاّ ليعبدون». خداوند جنّ و انس را آفریده، برای رسیدن به مرتبه عبودیت او که مرتبه بسیار والایی است. آزادی هم مثل حق حیات است؛ مقدمه‌ای برای عبودیت.

### نفی هر گونه تکلیف در غرب

در غرب، در نفی «تکلیف» تا جایی پیش رفته‌اند که نه تنها تفکرات دینی را، حتی تفکرات غیر دینی و کلّ ایدئولوژیها را که در آنها تکلیف هست، واجب و حرام هست، باید و نباید هست، نفی می‌کنند! الان در آثار اخیر همین لیبرال نویسه‌های امریکایی و شبه‌امریکایی و کسانی که پیامبرشان آنها هستند - امتهای آنها در کشورهای دیگر، از جمله متأسفانه بعضیها در کشور خود ما دنبال همین هستند - دیده می‌شود که می‌گویند تفکر آزاد غربی، با اصل «باید و نباید» و با اصل ایدئولوژی مخالف است! اسلام به کلی نقطه مقابل این است. اسلام، «آزادی» را همراه با «تکلیف» برای انسان دانسته که انسان بتواند با این آزادی، تکالیف را صحیح انجام دهد، کارهای بزرگ را انجام دهد، انتخابهای بزرگ را بکند و بتواند به تکامل برسد. توصیه‌هایی در رابطه با بحث کردن پیرامون مفهوم آزادی

توصیه اول من به این کسانی که می‌نویسند و بحث می‌کنند، این است که در فهم مفهوم آزادی، مستقل باشیم، مستقل بیندیشیم و وابسته نباشیم.





توصیه دوم این است که از آزادی سوء استفاده نشود... مرزهای صحیح را باید رعایت کرد. البته این مرزها هم مرزهایی نیست که یک حکومت یا یک نظام بخواهد به خاطر منافع خودش آنها را تعیین کند. حالا اگر هم به فرض حکومت‌هایی در دنیا هستند - که لابد هم هستند - و تعیین می‌کنند، نظام جمهوری اسلامی این طور نیست؛ نظام جمهوری اسلامی مبنایش بر عدالت است. یعنی اگر مقام رهبری از عدالت بیفتد، به طور خودکار و بدون این که هیچ عامل دیگری لازم باشد، از رهبری می‌افتد. در چنین نظامی معنا ندارد که بخواهند برای منافع صنفی یا گروهی یا دیدگاه‌های خاص حکومتی، مرزی معین کنند؛ نه، مرز، همان مرزهای اسلامی است؛ همان چیزهایی است که در قرآن و در حدیث و در فهم صحیح از دین، به عنوان مرز شناخته شده؛ اینها معتبر است و باید هم رعایت شود. اگر هم رعایت نشود، مسؤولان موظفند؛ مسؤولان قضایی، مسؤولان دولتی، وزارت ارشاد، دیگران همه موظفند. اگر به وظیفه عمل نکنند، گناه و تخلف کرده‌اند. موظفند که این مرزها را رعایت کنند. در داخل آن مرزها - که البته آن مرزها استثناءهاست - همان اصل زیبایی درخشان آزادی است که باید مورد استفاده قرار گیرد.

مقوله «آزادی» مقوله‌ای اسلامی است. درباره آن، اسلامی بیندیشیم و همه به نتایج آن به عنوان یک حرکت اسلامی و یک تکلیف شرعی، معتقد باشیم. آنچه را که بحمدالله در صحنه جامعه وجود دارد، قدر بدانیم و از این امکان حداکثر استفاده را بکنیم. صاحبان فکر و صاحبان اندیشه باید تلاش کنند. البته بعضی از بحثها هست که در چارچوبهای تخصصی مطرح است و باید در مدارس و دانشگاهها و مطبوعات خاص و در مجموعه‌های خاص مطرح شود؛ بعضیها هم هست که نه، مورد استفاده همگان است؛ باید مطرح شود و همه استفاده کنند و بهره ببرند.

## منظومه سازی فکری درباره آزادی

- ❖ شکوفائی بحث آزادی در بین غربی ها در رنسانس و بعد از آن
- ❖ علت اصلی انقلاب فرانسه
- ❖ انقلاب ناکام
- ❖ مشروطیت، فرصتی برای ایجاد موج فکری در رابطه با آزادی در ایران
- ❖ نداشتن منظومه ی فکری درباره آزادی
- ❖ بحث درباره آزادی های فردی، اجتماعی و سیاسی، مسئله امروز ما
- ❖ پیدا کردن نظر اسلام در بحث آزادی
- ❖ مهم ترین تفاوت آزادی در اسلام و لیبرالیسم
- ❖ توحید، مبنای اصلی آزادی انسان در اسلام
- ❖ ضرورت رجوع به منابع اسلامی برای استخراج منظومه ی فکری مربوط به آزادی
- ❖ بحث درباره آزادی از چهار منظر
- ❖ و...

### ❏ شکوفائی بحث آزادی در بین غربی‌ها در رنسانس و بعد از آن

حقیقت این است که بحث آزادی در بین غربی‌ها، در همین سه چهار قرنِ حول و حوش رنسانس و بعد از رنسانس، یک شکوفائی بی‌نظیری پیدا کرده. چه در زمینه‌ی علوم فلسفی، چه در زمینه‌ی علوم اجتماعی، چه در زمینه‌ی هنر و ادبیات، کمتر موضوعی مثل مسئله‌ی آزادی در غرب، در این سه چهار قرن مطرح شده. این یک علت کلی دارد، علل پیرامونی هم دارد. علت کلی این است که این بحث‌های بنیانی اصولی برای اینکه راه بیفتد، یک ماجرا انگیزی لازم دارد؛ یعنی غالباً یک طوفان این بحث‌های اساسی را به راه می‌اندازد. در حال عادی، بحث‌های چالشی عمیق مهم درباره‌ی این مقولات اساسی اتفاق نمی‌افتد؛ یک حادثه‌ای باید پیش بیاید که آن حادثه زمینه شود. البته عرض کردم؛ این اشاره‌ی به عامل اصلی است - که حالا عامل اصلی را عرض میکنم - عوامل جانبی هم هست. آن حادثه در درجه‌ی اول رنسانس بود - رنسانس در مجموعه‌ی کشورهای اروپائی؛ از ایتالیا بگیرید که سرمنشأ بود، بعد انگلستان، فرانسه و جاهای دیگر - بعد از آن مسئله‌ی انقلاب صنعتی بود، که در اواخر قرن هفدهم و اوائل قرن هجدهم در انگلستان به وجود آمد. خود انقلاب صنعتی یک حادثه‌ای بود، مثل یک انفجار، که انسانها را به فکر وادار میکند، اندیشمندان را به فکر وادار میکند. بعد هم در نیمه‌ی قرن هجدهم مقدمات انقلاب کبیر فرانسه - که زمینه‌ی اجتماعی تحقق یک انقلاب عظیم بود - در منطقه‌ای که از این انقلابها نداشت، فراهم شد. البته نظیر آن در صد سال، دوست سال قبل از آن مختصراً در انگلیس اتفاق افتاده بود، لیکن قابل مقایسه نبود با آنچه که در انقلاب فرانسه اتفاق افتاد.

## عزت اصلی انقلاب فرانسه

مقدمات انقلاب فرانسه، همان آمادگی داخل مجموعه بود؛ همان چیزی که زیر پوست جامعه وجود داشت و اندیشمندان آن را می‌دیدند. من به شما عرض بکنم؛ آن مقداری که امثال مونتسکیو یا روسو از واقعیت‌های جامعه‌ی فرانسه استفاده کردند برای گرفتن فکر، واقعیت‌های جامعه‌ی فرانسه از فکر آنها آنقدر استفاده نکرده. هر کس نگاه کند، این را خواهد دید. میدانید که خود مونتسکیو اصلاً بیرون فرانسه بود. واقعیت‌های وجود داشت. قبل از اینکه آن انفجار بزرگ سال ۱۷۸۹ اتفاق بیفتد - که خوب، انفجار عظیمی بود؛ چقدر ضایعات، چقدر خرابی‌ها به وجود آورد - در زیر پوست جامعه و شهر و کشور اینقدر حوادث اتفاق می‌افتاد که نشان میداد یک چیزی در جریان است... در انقلاب کبیر فرانسه ممکن است چهار تار و شش‌فکر یک جوری حرف می‌زدند، اما در میدان عمل روی زمین، آنچه که مطرح نبود، مسئله‌ی عقل و عقلانیت و گرایش به عقل بود. نخیر، آنجا فقط مسئله‌ی آزادی بود؛ عمدتاً آزادی از قید سلطنت و حکومت مستبد مسلط از چند قرن پیش؛ حکومت بوربن‌ها که بر همه‌ی ارکان زندگی مردم مسلط بودند. فقط هم دستگاه دربار نبود، بلکه اشراف فرانسه هر کدام یک پادشاهی بودند. این که شنیدید راجع به باستیل و زندانی‌های باستیل، این مال همان چند صباح که نبود؛ شاید چند قرن گذشته بود و باستیل، همان باستیل بود. یعنی وضع، وضع آشفته‌ای بود. خوب، آدم‌های صاحب‌فکری مثل ولتر و روسو و مونتسکیو این وضعیت را که می‌دیدند، استعداد اندیشیدن و فکر داشتند، به یک جایی می‌رسیدند، یک حرفی می‌زدند؛ حرف‌های آنها هم در واقعیت و در متن عمل در فرانسه اصلاً مورد توجه قرار نگرفت. حالا شما نگاه کنید، نطق‌هایی که در آن وقت همان بزرگان نطق - میرابو و دیگران - کردند، هیچکدام ناظر به حرف‌های مونتسکیو و ولتر و اینها نیست؛ همه‌اش ناظر به فساد دستگاه، استبداد دستگاه و اینهاست. واقعیت انقلاب فرانسه این است.

## انقلاب ناکام

انقلاب کبیر فرانسه به یک معنا یک انقلاب ناکام بود. حداکثر یازده سال یا دوازده سال بعد از انقلاب، امپراتوری پر قدرت ناپلئون به وجود می‌آید؛ یعنی یک پادشاهی مطلق، که پادشاهان قبل از لوئی شانزدهم کشته شده‌ی در انقلاب هم اینجور که ناپلئون پادشاهی کرده بود، پادشاهی نکرده بودند! ناپلئون میخواست تاجگذاری کند، پاپ را آوردند تا تاج سلطنت را روی سر ناپلئون بگذارند؛ اما ناپلئون اجازه نداد پاپ بگذارد؛ از دست پاپ گرفت، خودش روی سرش گذاشت! حالا اینها در حاشیه و توی پرانتز است. در مقایسه‌ی با انقلاب ما، بد نیست به این نکته توجه شود: در انقلاب ما آن چیزی که نگذاشت چنین حوادث و فجایعی پیش بیاید - لاقبل به یک شکلی، ولو مثلاً خفیف ترش - وجود امام خمینی بود. آن رهبری‌ای که متبع و متفقد و مطاع عندالکل بود، او بود که نگذاشت؛ والا مطمئن باشید که حالا اگر نه آنجور حوادث، حوادثی شبیه آن پیش می‌آمد. در همین ده دوازده سالی که مابین انقلاب تا ظهور ناپلئون و قدرت گرفتن ناپلئون است، سه گروه بر سر کار آمدند؛ که هر گروه، گروه قبلی‌شان را کشتند، نابود کردند و خودشان سر کار

آمدند؛ باز گروه بعدی آمد، این گروه را نابود کرد و کشت. مردم هم که در نهایت بلبشو و بدبختی زندگی میکردند. این انقلاب کبیر فرانسه بود، انقلاب اکتبر شوروی هم از جهات زیادی همین جور است - یعنی شبیه انقلاب کبیر فرانسه است - منتها آنجا یک وضع خاصی بود، و عوامل گوناگون دیگری که به یک شکلی مردم را هدایت و کنترل کرد. بد نیست اینها مورد توجه قرار بگیرد. در محافل که حالا بنده با اینها برخورد دارم - چه محافل تاریخی، چه محافل دانشگاهی اینچینی - متأسفانه نمی بینم که به نکات موجود در این انقلابها توجه کنند. میدانید در فرانسه چند انقلاب اتفاق افتاده. این انقلابی که در پایان قرن هجدهم اتفاق افتاد، انقلاب کبیر فرانسه است. بعد از حدود چهار سال، یک انقلاب دیگر؛ بعد از حدود بیست سال بعد از آن، یک انقلاب دیگر به وجود آمد؛ یک انقلاب کمونیستی. اولین انقلاب کمونیستی دنیا در فرانسه اتفاق افتاده، که آنجا کمونها را تشکیل دادند.

بنابراین عوامل رشد این حرکت فکری، اینها بود: در درجه اول، رنسانس بود. طبعاً رنسانس یک حادثه‌ی دفعی نبود، اما حوادث فراوانی در طول دو بیست سال اول رنسانس پیش آمد، که یکی از مسئله‌ی انقلاب صنعتی بود، یکی از مسئله‌ی انقلاب کبیر فرانسه بود. خود اینها فکر آزادی را مطرح کرد؛ لذا کار کردند. فلاسفه‌ی فراوان متعددی هزاران تحقیق و مقاله و کتاب نوشتند. در همه‌ی کشورهای غربی صدها کتاب بدون در باب آزادی نوشته شد. بعد هم که این فکر به آمریکا منتقل شد، در آنجا هم همین طور کار کردند.

### مشروطیت، فرصتی برای ایجاد موج فکری در رابطه با آزادی در ایران

تا قبل از مشروطیت، ما یک موقعیتی از آن قبیل که یک موج فکری ایجاد کند تا به فکر مقوله‌ای مثل آزادی بیفتیم، نداشتیم. مشروطیت فرصت خیلی خوبی بود. مشروطیت حادثه‌ی بزرگی بود، به طور مستقیم مرتبط هم بود با مسئله‌ی آزادی؛ لذا جای این داشت که این دریاچه‌ی آرام فکر علمی ما را - چه در حوزه‌های روحانی، چه در غیر روحانی - برآشوبد؛ یک طوفانی به وجود بیورد و یک کاری انجام دهد؛ کمالینکه کرد. تفکرات مربوط به آزادی آمد مطرح شد، منتها یک نقیصه‌ی بزرگی وجود داشت که این نقیصه نگذاشت ما به آن راه درست در این تفکر بیفتیم و در آن راه پیش برویم؛ آن نقیصه عبارت از این بود که از چند سال قبل از مشروطه - شاید از دو سه دهه‌ی قبل از مشروطه - تفکرات غربی بتدریج به وسیله‌ی عوامل اشرافی، شاهزاده‌ها و عوامل سلطنت، داخل ذهن یک مجموعه‌ای از روشنفکران راه باز کرده بود. روشنفکر هم که میگوئیم، در آن دوران اولیه، روشنفکر مساوی است با اشرافی، یعنی ما روشنفکر غیر اشرافی نداشتیم. روشنفکران درجه‌ی اول ما همین رجال دربار و وابستگان و متعلقین به آنها بودند؛ اینها از اول با فکر غربی در زمینه‌ی آزادی آشنا شدند. لذا شما وقتی که وارد مقوله‌ی آزادی در مشروطیت میشوید - که یک مقوله‌ی خیلی پر جنجال و شلوغی هم هست - می بینید همان گرایش ضد کلیسایی در غرب که شاخصه‌ی مهم آزادی بود، در اینجا هم به عنوان ضد مسجد و ضد روحانیت و ضد دین بروز

پیدا میکند. خوب، این یک قیاس مع الفارق بود. اصلاً جهتگیری رنسانس، جهتگیری ضد دینی بود، ضد کلیسائی بود؛ لذا بر پایه‌ی بشر گرایی، انسان گرایی و اومانیسیم پایه گذاری شد. بعد از آن هم همه‌ی حرکات غربی بر اساس اومانیسیم بوده، تا امروز هم همین جور است. با همه‌ی تفاوت‌هایی که به وجود آمده، پایه، پایه‌ی اومانیسیتی است؛ یعنی پایه‌ی کفر است، پایه‌ی شرک است عین همین آمد اینجا. شما می بینید مقاله نویس روشن فکر، سیاستمدار روشن فکر، حتی آن آخوند تنه زده‌ی به تنه‌ی روشن فکر هم وقتی در باب مشروطیت کتاب و مقاله مینویسد، همان حرف‌های غربی‌ها را تکرار میکند؛ چیزی بیش از آن نیست. این بود که زایش به وجود نیامد.

### نداشتن منظومه‌ی فکری درباره آزادی

خاصیت فکر تقلیدی این است. شما وقتی که نسخه را از طرف میگیرید برای اینکه همان نسخه را بخوانید و عمل کنید، دیگر زایش معنی ندارد. اگر چنانچه دانش را، یا انگیزه و فکر و ایده را از او گرفتید، خوب بله، خودتان به کار می‌افتید، زایش به وجود می‌آید. این اتفاق نیفتاد؛ لذا زایش بعداً به وجود نیامد؛ لذا در زمینه‌ی کار مربوط به آزادی، هیچ حرف نو، هیچ ایده‌ی نو، هیچ منظومه‌ی فکری نو - مثل منظومه‌های فکری که غربی‌ها دارند - به وجود نیامد. خیلی از این صاحبان فکر در غرب، یک منظومه‌ی فکری در خصوص آزادی دارند. همین نقدهائی که بر لیبرالیسم قدیمی انجام گرفته و همچنین نقدهائی که بعداً بر نسخه‌های جدید لیبرالیسم و لیبرال دموکراسی و آن چیزهائی که بعد از لیبرالیسم مثلاً قرن هفدهم یا شانزدهم است، وارد آوردند، هر کدام برای خودش یک منظومه‌ی فکری است؛ اولی دارد، آخری دارد، پاسخ سوالات فراوانی دارد. ما یک دانه از آنها را در کشورمان به وجود نیاوردیم؛ با اینکه منابع ما زیاد است، مافقر منبعی نداریم واقعاً میتوانیم یک مجموعه‌ی فکری مدون، یک منظومه‌ی کامل فکری در مورد آزادی - که به همه‌ی سوالات ریز و درشت آزادی پاسخ دهد - تأمین کنیم. البته این کار همت می‌خواهد؛ کار آسانی نیست. ما این کار را نکرده ایم. مادر عین حال که منابع داریم، اما همان منظومه‌های فکری آنها را آوردیم؛ حالا هر کسی به هر جادسترسی پیدا کرد؛ یکی با اتریش ارتباط داشت، از آنچه که دانشمند اتریشی گفته بود؛ یکی زبان فرانسه بلد بود، از آن که در فرانسه حرف زده بود؛ یکی با انگلیس یا آلمان مربوط بود، از آن که با زبان انگلیسی یا زبان آلمانی حرف زده بود، تقلید کرد؛ شد تقلیدی. مخالفین هم که مخالفین آزادی محسوب میشدند، در واقع از همین سوراخ گزیده شدند - که هر دو گروه از یک سوراخ گزیده شدند - آنها هم چون دیدند که حرف‌ها، حرف‌های ضد دینی است، حرف‌های ضد الهی است، با آن مواجه شدند. امروز ما کمبود داریم، ما خلأهای زیادی داریم، شکاف‌های زیادی وجود دارد؛ و ضمن اینکه منابع داریم، منظومه‌ی فکری نداریم... باید برویم به سمت منظومه‌سازی؛ یعنی قطعات مختلف این پازل را در جای خود بنشانیم، یک ترسیم کامل درست کنیم؛ به این احتیاج داریم. این هم کار یک ذره، دو ذره نیست؛ کار یک جلسه، دو جلسه نیست؛ کار جمعی است و تسلط لازم دارد؛ هم تسلط به منابع اسلامی، هم تسلط به منابع غربی.

### 🔖 بحث درباره آزادی‌های فردی، اجتماعی و سیاسی، مسئله امروز ما

یک مسئله، مسئله‌ی تبیین موضوع است. ببینید، دوستان اینجا اشاره کردند به آزادی معنوی. آزادی معنوی به آن معنائی که در بعضی از روایات ما هست و برخی از متفکرین ما مثل مرحوم شهید مطهری به آن اشاره کردند، برترین انواع فضیلت‌های انسان است - در این شکی نیست - منتها این، محل بحث ما نیست. اصلاً بحث ما درباره‌ی آزادی معنوی به معنای سلوک الی‌الله و قرب الی‌الله و پیش رفتن در وادی توحید - که آدم‌هایی مثل ملا حسینقلی همدانی یا مرحوم آقای قاضی یا مرحوم آقای طباطبائی محصول این هستند - نیست؛ بحث ما درباره‌ی آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، آزادی‌های فردی و اجتماعی است؛ مسئله‌ی امروز دنیا این است. خیلی خوب، ممکن است ما صد مسئله‌ی دیگر هم داشته باشیم که غرب از آنها اصلاً خبر نداشته باشد - همین سلوک‌های معنوی و اینها از این قبیل است - خب، آن را هم در جای خودش بحث کنیم. آنچه که ما دنبالش هستیم، آزادی به همین معنای متداول و دارج بین محافل دانشگاهی و سیاسی و روشنفکری امروز دنیاست، که راجع به آزادی بحث میکنند. ما راجع به این می‌خواهیم بحث کنیم. آزادی معنوی به آن معنای سلوک الی‌الله و قرب الی‌الله و نظر الی‌الله و حب الی‌الله و اینها، آن به جای خود یک موضوع دیگر است. به یک معنا، یک آزادی دیگری وجود دارد که میتوان آن را آزادی معنوی دانست و آن، آزادی از چنگ عوامل درونی‌ای است که مانع عمل آزاد مادر جامعه میشود، یا مانع آزاداندیشی مادر جامعه میشود؛ مثل ترس از مرگ، ترس از گرسنگی، ترس از فقر. در قرآن به این ترسها اشاره شده است: «فلا تخشوا الناس و اخشون»، «فلا تخافوهم و خافون ان کنتم مؤمنین»، خطاب به پیغمبر: «و تخشی الناس و الله احق ان تخشاه». یا ترس از سلب امتیازات. فرض کنید مادر فلان دستگاه یک امتیازی داریم؛ اگر این حرف را بزنیم، اگر این آزادی را به خرج دهیم، اگر این امر به معروف را بکنیم، ساقط میشویم. یا طمع. طمع موجب میشود که من عیب شمارا نگویم، یا شما آزادانه برخورد نکنم - شمائی که صاحب قدرت هستید - برای خاطر اینکه در شما طمع دارم. یا حسادت، یا تعصبات بیجا و غلط، یا تحجر؛ اینها هم یک نوع موانع درونی است، که آزادی از اینها را هم میشود اسمش را گذاشت آزادی معنوی. بنابراین ما دو تا اصطلاح در آزادی معنوی داریم: یک اصطلاح، آن اصطلاح اول است که عروج الی‌الله و قرب الی‌الله و حب الی‌الله و اینهاست. آن اصلاً وارد بحث ما نیست، آن یک مقوله‌ی دیگر است. دیگری، آزادی معنوی به معنای رها شدن از قیود درونی و پابندی‌های درونی است که نمیگذارند من جهاد بروم، نمیگذارند من مبارزه کنم، نمیگذارند من صریح حرف بزنم، نمیگذارند من مواضع خودم را آشکارا بگویم، من را دچار نفاق میکند، دچار دورویی میکند. در مبارزه‌ی با موانع آزادی، این بحث قابل طرح است.

### 🔖 پیدا کردن نظر اسلام در بحث آزادی

نکته‌ی بعدی این است که ما می‌خواهیم نظر اسلام را پیدا کنیم. ما که با کسی رودر بایستی نداریم. ما اگر

بخواهیم نظرات منهای اسلام را - هر چه که ذهن ما میپزد و میپرواند - دنبال کنیم، به همان آشفتگی‌هایی دچار میشویم که متفکرین غربی در زمینه‌های گوناگون مبتلایش هستند؛ هم در فلسفه دچار هستند، هم در ادبیات و هنر دچار هستند، هم در مسائل اجتماعی دچار هستند؛ آراء متضارب گوناگون علیه یکدیگر، که غالباً هم اینها امتداد عملی پیدا نمیکنند. نه، ما دنبال این هستیم که ببینیم نظر اسلام چیست. پس ببینید ما در بحث آزادی، اولین محدودیت را برای خودمان درست میکنیم. آن محدودیت چیست؟ عبارت است از این که ما نظر اسلام را میخواهیم؛ خودمان را محدود میکنیم به نظر اسلام و چهار چوب اسلامی. این، اولین محدودیت. در بحث آزادی، از محدودیت نترسیم. چون وقتی گفته میشود آزادی، آزادی در معنای اولی - که با حملِ اولی ذاتی مشخص میشود - یعنی رها شدن. کسی که میخواهد درباره‌ی آزادی بحث کند، کأنه هر چیزی که اندکی با این رها شدن منافات داشته باشد، برایش سنگین می‌آید؛ یعنی دنبال استثناء میگردد. قاعده عبارت است از رهایی مطلق. او دنبال این میگردد که «لا ما خرج بالدلیل» اش چیست، که بگوید خب، در این زمینه‌ها آزادی نه، در آن زمینه‌ها آزادی نه؛ از این چند تا زمینه که بگذریم، آزادی بله. این اشتباه را انسان ممکن است در مواجهه‌ی با بحث آزادی بکند. من عرض میکنم اینجوری نیست. از اول هیچ پیشفرضی وجود ندارد که بخواهد به ما آزادی مطلق را بدهد از اول چنین پیشفرضی نداریم که یک آزادی مطلق حق انسان است، متعلق به انسان است، برای انسان ارزش است، حالا بگردیم ببینیم که استثناها کدام است، «ما خرج بالدلیل» ها کدام است؛ نخیر، قضیه اینجوری نیست. ما از محدودیت نترسیم. همان طور که عرض کردم، اولین محدودیت ما که درباره‌ی مباحث آزادی در اسلام حرف میزنیم، این است که میگوئیم در «اسلام»؛ یعنی از اول، چهار چوب درست میکنیم؛ از اول برایش محدوده درست میکنیم. آزادی در اسلام به چه معناست؟ این خودش شد محدوده... حلال و حرام یعنی چه؟ حلال و حرام یعنی حد گذاشتن، منع کردن؛ ممنوعیت همراهش است. از وجود محدودیت و ممنوعیت در ذهنمان، هنگامی که راجع به آزادی بحث میکنیم، اصلاً ابا نداشته باشیم.

### مهم ترین تفاوت آزادی در اسلام و لیبرالیسم

بعضی از آقایان گفتند تفاوت‌های جوهری بین نگاه به آزادی و نظریه‌ی آزادی در اسلام و در غرب وجود دارد؛ حالا بخصوص در غرب، لیبرالیسم را مطرح کردند؛ که البته مکاتب دیگر هم هست، لیکن همه در آن جهت شریکند. بله، راست است؛ همین تفاوت‌هایی که آقایان گفتند، وجود دارد؛ لیکن مهمترین تفاوت این است: در لیبرالیسم، منشأ آزادی، به عنوان حق یا به عنوان یک ارزش، عبارت است از تفکر انسان گرایی - اومانیزم - چون محور عالم وجود و محور اختیار در این عالم کون عبارت است از انسان؛ آن هم بدون اختیار معنی ندارد؛ پس باید اختیار و آزادی داشته باشد. البته این اختیار، غیر از اختیار «جبر و اختیار» است. جبر و اختیار را هم بعضی از آقایان مطرح کردند. بحث اختیاری که در جبر و اختیار میکنیم، این است که انسان «توانائی انتخاب» دارد - توانائی ذاتی و طبیعی دارد - اما در اینجا که صحبت انتخاب میکنیم، میگوئیم «حق



انتخاب» دارد. بین توانائی انتخاب حق و حق انتخاب، یک ملازمه‌ی قطعی وجود ندارد. البته میشود یک ملازماتی برایش فرض کرد، اما اینجوری معلوم نیست قانع کننده باشد. پس آنچه که آنها میگویند، این است؛ آنها میگویند انسان، محور است؛ یعنی در واقع خدای عالم وجود، انسان است و نمیتواند بدون قدرت انتخاب و بدون اراده، وجود داشته باشد. یعنی بدون اعمال اراده - که همان معنای دیگر آزادی است - امکان ندارد که ما فرض کنیم انسان، صاحب اختیار عالم وجود است. این، پایه‌ی بحث آزادی است. این، مبنای تفکر اومانستی درباره‌ی آزادی است.

### 🌱 توحید، مبنای اصلی آزادی انسان در اسلام

در اسلام مسئله بکلی از این جداست. در اسلام مبنای اصلی آزادی انسان، توحید است. البته دوستان بعضی از موارد دیگر را هم ذکر کردند - آنها هم درست است - اما آن نقطه‌ی کانونی، توحید است. توحید فقط عبارت نیست از اعتقاد به خدا؛ توحید عبارت است از اعتقاد به خدا، و کفر به طاغوت؛ عبودیت خدا، و عدم عبودیت غیر خدا؛ «تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشکر به شیئا». نمیگوید «لا نشکر به احدا» - البته یک جائی هم «احدا» دارد، اما اینجا اعم از آن است - میفرماید: «و لا نشکر به شیئا»؛ هیچ چیزی را شریک خدا قرار ندهید. یعنی شما اگر از عادات بی دلیل پیروی کنید، این برخلاف توحید است؛ از انسانها پیروی کنید، همین جور است؛ از نظامهای اجتماعی پیروی کنید، همین جور است - آنجائی که به اراده‌ی الهی منتهی نشود - همه‌ی اینها شرک به خداست، و توحید عبارت است از اعراض از این شرک. «فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی»؛ کفر به طاغوت وجود دارد، بعدش هم ایمان به خدا. خوب، این معنایش همان آزادی است. یعنی شما از همه‌ی قیود، غیر از عبودیت خدا، آزادید. اسلام میگوید فرزند هر کس میخواهی، باش؛ فقط باید غلام خدا باشی، غلام غیر خدا نباید باشی. عمده‌ی معارف اسلامی که در باب آزادی وجود دارد، ناظر به همین نکته است.

این حدیث معروفی که هم از امیر المؤمنین نقل شده، هم ظاهر از امام سجاد نقل شده، من در ذهنم هست که از امام هادی (علیه السلام) هم نقل شده، میفرماید: «أولاً حرّ یدع هذه اللماظة لأهلها» - این آزادی است - آیا آزاده‌ای نیست که این متاع پست را - لماظه را، آب بینی یا دهان حیوان پستی را - جلوی اهلش بیندازد؟ خوب، تا اینجا چیزی فهمیده نمیشود. معلوم میشود که خُر کسی است که این را جلوی اهلش بیندازد، خودش دنبال این نرود. بعد میگوید: «فلیس لأنفسکم ثمن الا الجنة فلا تبیعوها بغیرها»؛ قیمت شما فقط بهشت است. معلوم میشود که برای آن لماظه میخواستند قیمت پردازند؛ یعنی آن لماظه را میدادند که نفس این را ببرند، هستی این را ببرند، هویت و شخصیت این را ببرند؛ بحث معامله در کار بوده، از آن معامله نهی میکند. اگر بناست معامله کنید، چرا نستان را در مقابل این لماظه میدهید؟ فقط در مقابل بهشت و عبودیت خدا بدهید. بنابراین نقطه‌ی کانونی، این است. البته یک نقطه‌ی کانونی دیگر هم وجود دارد که عبارت است از همان کرامت انسانی، که همین «فلیس لأنفسکم ثمن الا الجنة» آن را نشان میدهد.

### ❁ ضرورت رجوع به منابع اسلامی برای استخراج منظومه‌ی فکری مربوط به آزادی

یک نکته‌ی دیگر این است که مادر تمسک به منابع اسلامی - که همین طور که بعضی از آقایان اشاره کردند، منابع قرآنی و غیر قرآنی و حدیثی، فراوان وجود دارد... فقط نباید به دنبال این باشیم که اثبات کنیم بحث درباره‌ی آزادی، هدیه‌ی غرب و هدیه‌ی اروپا به ما نیست. چون گاهی برای این استفاده می‌کنیم، که آقا چرا بعضی از غربزده‌ها می‌گویند این مفاهیم را اروپائی‌ها به ما یاد دادند؛ نه، قرن‌ها پیش از پیداشدن این مباحث در اروپا، بزرگان اسلام اینها را گفته‌اند. خیلی خوب، این یک فایده است؛ اما فقط این نیست. ما باید به منابع مراجعه کنیم، برای اینکه بتوانیم آن منظومه‌ی فکری مربوط به آزادی را از مجموع این منابع بگیریم.

### ❁ بحث درباره آزادی از چهار منظر

نکته‌ی دیگر این است که ما درباره‌ی آزادی، از چهار منظر می‌توانیم بحث کنیم: یکی از منظر حق، به اصطلاح قرآنی، نه به اصطلاح فقه و حقوق؛ که حالا مختصر توضیحی عرض خواهم کرد. یکی از منظر حق، به اصطلاح فقه و حقوق؛ حق، ملک، حق در قبال ملک. یکی از منظر تکلیف. یکی هم از منظر ارزشگذاری، نظام ارزشی. به نظر من از همه مهمتر، آن بحث اول است که ما راجع به آزادی از منظر حق، به اصطلاح قرآنی عمل کنیم.

### ❁ آزادی حق است در مقابل باطل

حق در اصطلاح قرآن - که شاید تعبیر «حق» بیش از دو بیست مرتبه در قرآن تکرار شده؛ خیلی چیز عجیبی است - یک معنای عمیق و وسیعی دارد؛ که حالا آنچه به طور خلاصه و مجمل در دو کلمه شاید بشود یک معنای سطحی از آن داد، به معنای دستگاه نظام‌مند و هدفدار است. خدای متعال در آیات متعددی از قرآن می‌گوید: همه‌ی عالم وجود بر حق آفریده شده؛ «ما خلقناهما الا بالحق»، «خلق الله السماوات والأرض بالحق»؛ یعنی این دستگاه عالم وجود و دستگاه آفرینش - از جمله وجود طبیعی انسان، منهای مسئله‌ی اختیار و اراده در انسان - یک دستگاه ساخته و پرداخته و به هم پیوندزده‌ی متصل به یکدیگر و دارای نظام و دارای هدف است. بعد عین همین مسئله را درباره‌ی تشریح بیان می‌کند. در مورد تکوین، به برخی از آیات اشاره کردم. در مورد تشریح می‌فرماید: «نزل الكتاب بالحق»، «ارسلناك بالحق بشيرا ونذيرا»، «لقد جئت رسلا بالحق». این حق، همان حق است؛ آن در عالم تکوین است، این در عالم تشریح است. این معنایش این است که عالم تشریح، به حکمت الهی، صد درصد منطبق با عالم تکوین است. اراده‌ی انسان می‌تواند یک گوشه‌هائی از آن را خراب کند. البته چون منطبق با عالم تکوین است و جهت، جهت حق است - یعنی آنچه که باید باشد، حکمت الهی آن را اقتضاء کرده - لذا در نهایت، آن حرکت عمومی و

کلی غلبه پیدا میکند بر همه‌ی این کارهای جزئی‌ای که تخطی و تخلف و انحراف از این راه است؛ بنابراین تخلف‌هایی ممکن است انجام بگیرد. این عالم هستی است، این هم تشریح است. خوب، یکی از مواد این عالم، اراده‌ی انسان است؛ یکی از مواد این تشریح، آزادی انسان است؛ پس این حق است. با این دید به مسئله‌ی آزادی نگاه کنیم، که آزادی حق است در مقابل باطل.

### انسان باید به دنبال آزادی باشد

یک نگاه هم از لحاظ حق به اصطلاح حقوقی است، که این توانائی مطالبه کردن را به او میدهد - یعنی دارای یک خصوصیتی است که میتواند چیزی را مطالبه بکند - که این تفاوت میکند با آن بحث اختیار در حق انتخاب در جبر و اختیار.

یکی هم مسئله‌ی تکلیف است، که آزادی را از دیدگاه یک تکلیف باید نگاه کنیم. این جور نیست که بگوئیم خیلی خوب، آزادی چیز خوبی است، اما من این چیز خوب را نمیخواهم. نخیر، نمیشود، باید انسان به دنبال آزادی باشد؛ هم آزادی خود، و هم آزادی دیگران؛ نباید اجازه بدهد که کسی در استضعاف و ذلت و محکومیت باقی بماند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً». قرآن هم فرموده است: «ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین»؛ یعنی شما موظفید آزادی دیگران را هم تأمین کنید، ولو با قتال؛ که حالا اینها دیگر بحثهای گوناگون است.

چهارمین نقطه هم ارزش است؛ که این در نظام ارزشی اسلام، از عناصر درجه‌ی اول است؛ البته همان آزادی‌ای که موجود است.

### وضعیت بسیار تأسفبار امروز غرب از لحاظ آزادی

حالا که می‌خواهیم درباره‌ی مسئله‌ی آزادی بحث کنیم و تحقیق کنیم و پژوهش کنیم و پیش برویم، نسبتان با نظرات غربی چه باشد؟ این یک نکته‌ی اساسی است. خوب، بحث‌هایی که آقایان و خانمها کردید، همه نشان میداد که یک فاصله‌ی عمیقی بین نگاه و نگرش اسلام و نگاه و نگرش غرب وجود دارد؛ و درست هم هست، همین است. منشأ اصلی هم - همین طور که عرض کردیم - این است که ملاک و معیار آزادی در آنجا بحث انسان سالاری است، در اینجا بحث خدا سالاری است، عبودیت خداست، توحید الهی است؛ این به جای خود محفوظ. یک وقت ما نگاه میکنیم به نظرات غربی، می‌بینیم این نظرات خروجی خوبی نداشته‌اند؛ واقع قضیه این است دیگر. حالا این همه متفکرین برجسته و بزرگشان - کانت و غیر کانت و دیگران - راجع به آزادی حرف زده‌اند و مطالبی گفته‌اند؛ کو حالا؟ کجای دنیای غرب از لحاظ عمل، رفتارشان منطبق است با آن چیزهایی که آنها گفته‌اند و آنها خواسته‌اند؟ آن محدودیتهایی که آنها مراعات کرده‌اند و ملاحظه کرده‌اند، وجود ندارد. اگر فرض کنیم این چیزی که امروز در واقعیت غرب می‌بینیم، عیناً ترجمه‌ی عملیاتی آنهاست، پس آنها هم خیلی وضعشان بد بوده؛ چون امروز وضعیت غرب از لحاظ

آزادی، وضعیت بسیار تأسفبار و بدی است؛ یعنی به هیچ وجه قابل دفاع نیست.

### وضعیت امروز غرب در آزادی اقتصادی

در غرب، امروز آزادی اقتصادی به همین شکلی است که آقایان اینجا اشاره کردند. در حوزه‌ی اقتصادی: تصاحب موقعیتهای اقتصادی به وسیله‌ی اشخاص معدود. اگر کسی توانست با زرنگی یا با تقلب یا با هر شکل دیگری، خودش را به باشگاه توانگران اقتصادی برساند، همه چیز مال اوست. البته در آمریکا نگاه نمیکنند به سابقه‌ی اشرافیگری؛ برخلاف اروپا و سنتهای اروپائی که آنجاها یک مقداری به این مسائل اهمیت میدادند؛ در گذشته بیشتر، در حالا کمتر. در آمریکا آنجور سابقه‌های اشرافی و خانوادگی و اینها وجود ندارد. آنجا هر کسی - ولو یک باربر، یک حمال - بتواند یک وقت از یک موقعیتی استفاده کند و خودش را به آن نقطه‌ی بالای سرمایه‌داری برساند، در ردیف آن سرمایه‌دارهاست و از امتیازات برخوردار میشود و امتیازات مال آنهاست. در آن منشوری که آمریکائی‌ها درست کردند، یکی از بزرگان و پیشروان و بنیانگذاران آمریکای امروز - که مال دویست سال قبل است و من الان یادم نیست کدامشان است؛ تقریباً اندکی پیش از انقلاب کبیر فرانسه، که در آمریکا آن حوادث اتفاق افتاده و دولت آمریکا تشکیل شده - میگوید اداره‌ی کشور آمریکا باید به دست همان کسانی انجام بگیرد که ثروت کشور آمریکا در دست آنهاست. این یک اصل کلی است، هیچ ابائی هم نمیکنند. ثروت کشور دست این عده است، اینها هم باید کشور را اداره کنند؛ درست نقطه‌ی مقابل آنچه که برادر عزیزمان میخواستند با تعاونی‌ها درست کنند، که همه حق مدیریت داشته باشند، ولو یک سهم داشته باشند. خوب، این آزادی اقتصادی‌شان.

### به انحصار در آوردن صحنه سیاسی در غرب، توسط احزاب

در زمینه‌ی سیاسی هم شما این بازی تزاجمات دوحزبی را می بینید که صحنه‌ی سیاسی را در انحصار خودشان درمی آورند و قطعاً کسانی که وابسته‌ی به این احزاب هستند، مراتب و اندازه‌هاشان بسیار بسیار کمتر از یک درصد و اینهاست. اصلاً این احزاب امتداد حقیقی و واقعی در بطن جامعه ندارند؛ در واقع باشگاه‌هایی هستند برای تجمع یک عده‌ای. آنهائی که می آیند رأی میدهند، یا به شعارها فریب میخورند، یا تحت تأثیر تسلط رسانه‌ای هستند که فوق‌العاده در غرب غنی و پیشرفته است؛ بخصوص در آمریکا که واقعاً فاصله‌اش با ما فاصله‌ی زمین تا آسمان است از لحاظ توانائی آنها در تبلیغ و دگرگون کردن واقعیتها - سیاه را سفید نشان دادن، سفید را سیاه نشان دادن - فوق‌العاده در این زمینه‌ها پیشرفته و کارآمدند. به این وسیله‌ها مردم را میکشند.

### ملاک مسائل اخلاقی در غرب

در زمینه‌ی مسائل اخلاقی هم همین همجنس‌بازی است که این خواهر عزیزمان آمدند گفتند؛ همین

مفاسدی که وجود دارد. البته برخی قیود هنوز باقی است. این قیود هم آدم حدس میزند که بزودی از بین خواهد رفت؛ یعنی ازدواج با محارم، زنا با محارم؛ منطقاً هیچ منعی نباید برای اینها داشته باشد. اگر فرض کنیم ملاک و جواز همجنس‌بازی و زندگی مشترک بدون همسری، میل انسان است، خوب یک نفر هم میل پیدا میکند فرضاً با محارم خودش یک چنین فجوری را انجام دهد؛ چرا باید مانعی وجود داشته باشد؟ یعنی منطقاً وجود ندارد. قاعدتاً هم این موانع از بین خواهد رفت، این موانع هم از آنها گرفته خواهد شد.

### واقعیتهای تلخ و زشت جامعه غربی

بنابراین واقعیتهای جامعه‌ی غربی، خیلی واقعیتهای بد، تلخ، زشت و بعضاً نفرت‌انگیز است؛ نه عدالتی هست، نه چیزی هست؛ تبعیض هست، زورگوئی هست؛ در زمینه‌ی مسائل جهانی، جنگ‌افروزی هست. برای اینکه کارخانه‌های تولید اسلحه به پول و نوائی برسند، بین دو ملت جنگ به راه می‌اندازند، برای اینکه آن کارخانه ورشکست نشود! می‌آیند کشورهای خلیج فارس را از ایران، از جمهوری اسلامی میترسانند، برای اینکه به آنها فانتوم بفروشند، میراژ بفروشند! این کارها به طور دائم دارد انجام میگیرد. با مقولات شریف - مقوله‌ای مثل حقوق بشر، مقوله‌ای مثل مردم‌سالاری - برخورد گزینشی میشود؛ برخوردهای بسیار بد و غیر اخلاقی با این مقولات انجام میگیرد. بنابراین وضعیت واقعیتهای کنونی زندگی در غرب، همان غربی که فلاسفه‌اش آن همه در باب آزادی حرف زده‌اند، وضعیت واقعیتهای کنونی است.

توجه به نوع کار متفکرین غربی، بدون تقلید برای کمک به نظریه‌پردازی در باب آزادی

انسان به این نظریات نگاه کند، پس آن نظریات را رد کند؛ این یک جور نگاه است. بنده معتقدم که این نگاه را نباید مطلق کرد. بله، این واقعیتهای محدود زیادی نشان‌دهنده‌ی این است که آن متفکرین که از خدا دور شدند و خودشان را از هدایت الهی مستغنی یافتند و فقط به خودشان متکی شدند، دچار گمراهی شدند؛ خودشان را گمراه کردند، قومشان را هم گمراه کردند؛ خودشان را جهنمی کردند، قومشان را هم جهنمی کردند؛ در این تردیدی نیست. منتها من اینجور فکر میکنم که مراجعه‌ی ما به نظرات متفکرین غربی، با تضارب آرائی که آنها دارند، با پیشکشوتی در این زمینه‌ی فکر آرائی و منظومه آرائی و چینش موضوعات کنار هم، برای متفکرین ما مفید خواهد بود، به یک شرط؛ و آن شرط، عدم تقلید است؛ چون تقلید، ضد آزادی است؛ نباید تقلید انجام بگیرد؛ اما نوع کار آنها میتوانند به شما کمک کند.





یکی از چیزهایی که ما امروز خیلی احتیاج داریم، برنامه‌های مطالعاتی برای قشرهای مختلف است. بارها اتفاق می‌افتد که جوانها را، نوجوانها را به کتابخوانی تشویق میکنیم؛ مراجعه میکنند، میگویند آقا چه بخوانیم؟ این سؤال یک جواب ندارد؛ احتمالاً جوابهای متعددی دارد. مجموعه‌ی متصدیان امر کتاب - چه در وزارت ارشاد، چه در مجموعه‌ی کتابخانه‌ها - روی این مسئله باید کار جدی بکنند؛ در بخشهای مختلف، برای قشرهای مختلف، به شکلهای مختلف، با تنوع متناسب، سیرمطالعاتی درست کنند؛ اول این کتاب، بعد این کتاب، بعد این کتاب. وقتی که جوان، نوجوان، یا کسی که تاکنون با کتاب انس زیادی نداشته است، وارد شد، حرکت کرد، راه افتاد، غالباً مسیر خودش را پیدا خواهد کرد.

بیانات در دیدار مسئولان کتابخانه‌ها و کتابداران ۱۳۹۰/۴/۲۹